هذا کتاب اسرار قاسمی

و باید دانست کرپی بردن به
نیتهائی که در فصل کیمیا و سیمیا و ریمیا
مرقوم است بغیر دانش اشکال حروف که مصنف
ایجاد آن کرده از قبیل مشکلات است که حل آن
بدون ورد ون نظر بر آن صورت نمی بندد لهذا نظر
بر تسهیل این شکل و فهم عوام

در علم کیمیا

و سیمیا

و ریمیا

حل رموز از ابجد حروف هند نموده
و بالای هر یک از آن اشکال عدد هندسی را
درج نموده که عامل در وقت استخراج نهان از زیر
حروف هجی دریافت نموده و نظر بر آن صفحه دانسته مطلب
مفهوم خواهد شد اللهم اغفر للبانی و الساعی
و الراقم و لجمیع المؤمنین و المؤمنات بجاه
محمد و آله الطاهرین

و لیمیا

و هیمیا

در علم کیمیا و سیمیا **یا فتاح** و لیمیا و ریمیا و هیمیا

هذا کتاب اسرار قاسمی
من تالیفات جناب ملا حسین الکاشفی قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم

باسمه سبحانه و تعالی حضرت قاسم العطیات و عالم السر و الخفیات له الحمد فی الغدوات و العشیات بعون عنایت بی نهایت جبهٔ نیاز الترحیب خود را صلوات الله و سلامه علیه علی عترته المقربین لدیه بکسوت صفوت بپوشانید بر منصهٔ علوم جلوهٔ جمال ارزانی فرموده که و یعلمهم الله الکتاب و الحکمة و چون بر زبان معجز نشان در طلب حقایق دانش دعا اضرعت انما ی ارنا الاشیاء کما هی جاری داشته تا کید اجابت را اینکلمات معالی سمات تلقین فرمود که و قل رب زدنی علما و از اینجا معلوم میشود که در خزائن قدرت جوهری شریفتر از علم و نفیس تر از دانش نیست و سرایت و الذین اوتوا العلم درجات مؤکد این صورت و مؤید این معنی است حضرت ولایت رتبت مظهر عجائب و مظهر غرائب وارث مرتبهٔ هارونی و مدرس مدرسهٔ سلونی مطلع انوار الرضا علی المبتغی المرتضی علی محمد و اهل بیته جلائل الصلوة و کرائم التحیات در فضیلت علما و شرف علم میفرماید شعر ما الفخر الا لاهل العلم انهم ؛ علی الهدی لمن استهدی ادلاء نظم علم بود زندگی جان و دل ؛ علم دهد تازگی آب گل ؛ علم نسیم

چمن جان بود ∴ رایحهٔ روضهٔ رضوان بود ∴ روشنی دیدهٔ امید اوست ∴ واسطهٔ رحمت
جاوید اوست ∴ هر که به چشمهٔ دانش رسید ∴ آب حیات ابد را چشید ∴ و بقسمت اولی
انواع علوم و اصناف آن دو قسمست جلیه و خفیه جلیه آنست که بسمت اشتهار
یافته اکثر علماء بر قواعد و قوانین آن مطلع میشوند و احاطهٔ دقائق کلیات و جزئیات
آن مینمایند و خفیه آنکه در زوایای اختفاء مانده هر کس را وقوف بر حقایق اسرار و بدایع
آثار آن میسر نشود و بریاضت تمام و مجاهدت لاکلام اطلاع بر قانون استخراج خبایا
و اسطهٔ استنباط خفایای آن دست ندهد و از جملهٔ خفیات علوم محتجبه خمسه است که از
حروف اوایل اسمای آنها بر وجهی که حکمای یونان وضع فرموده اند نکتهٔ کله سر مستفاد میگردد
و بزبان اشارت دو حرف دیگر در نام هر یک بعد از حروف مبادی بافصح اللغات نمایان مینماید
با آنکه این علم دریائیست مشتمل بر اصداف غرائب و هر صدف منطوی بر جواهر عجائب و در حروف
آخر از هر اسمی بهمان لغت ندای طرب باسماع ارباب طلب میرساند مصرع عاشقی گو
بشنود او از دل اول آنها علم صناعت کبریست و آن علمیست بتبدیل قوی اجسام
معدنیه بعضی ببعضی تا حاصل شود ذهب و نقره از باقی فلزات و آنرا کیمیا خوانند و در این علم
کتب و تصانیف بسیار است چون سبعه و سبعین و نخب جابری و شنقل الذهب و مکتسب و رسائل
جلدکی و مجریطی و میزان و اشعار خالد الحکیم اعنی حضرت مولوی و سلطان ولد و ابن عمویه و امثال آن
دوم علم طلسمات و آن علمیست که بدان دانسته میشود کیفیات تمزیج قوی فاعله عالیه بمنفعله سافله تا حاصل
غریب از آن حادث گردد و آنرا لیمیا گویند و در این علم تصانیف بسیار است چون مصحف هرمس الهرامسه و
حل المشکلات و طلسمات از حکیم ملطم هنکو دو الیس اسکندرانی و تماثیل ابوبکر بن وحشیه و مانند آن
سیم علم تسخیر و آن معرفت احوال سبعهٔ سیاره است از حیثیت تصرفات ایشان که فواعل علوی اند در

توابل سفلی و دعوات و خواتم و بخورات ایشان و تسخیر روحانیات و عزائم جنیان و معرفت اقداح و منازل
و مثل آن و این علم مسمی باشد به هیمیا و از کتب معتبره شامل این سر مکتوم و رسائل هلال بن بیان قواعد
او را متکفل است چهارم علم خیالات و آن علمی است که بدان تصرف در خیالات میکنند و نتیجه اش
احداث مثالات خیالیه است و آنها در خارج وجود نیست و این علم به سیمیا مشهور است و در او
مؤلفات حکمای قدیم بسیار است چون نوامیس افلاطون و مختصر جالینوس و عشر مقالات و خلاصه
کتب بلیناس پنجم علم شعبدات و آن دانستن قوی جواهر ارضیه است و مزج آن بیکدیگر از آن
قوی حادث گردد که از آن قوت فعلی مفرد غرایب صد پیدا آید و این علم را ریمیا نام نهاده اند و ضوابط
آن در رسائل خسروشاه معمار و حاوی کوک اینراقی مذکور است و کتاب سحر العیون ابی عبد الله المغربی
که بکتاب ابن الحلاج مشتهر شده مشتمل بر علم سیمیا و ریمیا و رسائل عیون الحقایق و ایضاح الطرائق
نیز از مؤلفات حکیم ابو القاسم احمد السماوی فن این ابحرین را جامع است و کتاب حل المشکلات که حاوی بر
علم لیمیا و کتاب سر المکتوم که علم هیمیا را شامل و رسالة الحلیه که علم کیمیا را متکفل است و این کتب
علوم خمسه از حکیم دانای شیخ شهاب الدین از لغت یونانی سهروردی قدس الله سره بعربی ترجمه فرموده
و بعضی کلمات را بخط طلسمات نوشته و فائده آن بکسی میرسد که بلغات عربیه و اصطلاحات ادبیه و علوم
متنوعه و خطوط غریبه واقف تلمیذ بی تعلیم اوستاد ماهر و تلقین معلم کامل وصول بدان مقصد اقصی
محال است و نزول آن مرصد اسنی مجرد وهم و خیال رباعی بیچاره غم کسی بجائی نرسید : تا خون نشود
دلی بکامی نرسید : از گلشن حکمت و گلستان هنر : بوئی که دمد بهر مشامی نرسید پس بنا بر
عموم فوائد و شمول عوائد این کتاب که لب الباب و مقبول اولی الالباب است امتثال بمثال لازم
الامتثال عالیجناب سیادة مآب نقابت انتساب جلال الحشمة و الدولة و قوام الدین و الملة سریر
آرای گاه خسروی امیر سید قاسم لا زال مؤیدا بالنفس القدسیة و مخصوصا من فضله بالکرامة

الانبیاء سمت صدور یافت که این فقیر حقیر حسین بن علی الواعظ الکاشفی ایده الله تعالی باللطف الخفی الکتاب خمسه ذاکر هر یک بحقیقت گلشنی است مشتمل بر گلهای تازه و مخزنیست محتوی بر نقود و جواهر بی اندازه بلغت فارسی ترجمه کند و در هر زاویه که خالیه باشد وکم من خبایا فی الزوایا بر طبق توضیح نهاده نوعی سازد که هر یکی از طالبان صادق و محرمان اسرار و ذوفانون بقدر استعداد و استحقاق خود از ان فائده توانند گرفت مصرع اندیشه خود خود بجز عز بلجامی و بر ان امر مطاع را بجا و صیه تمام اطاعت نموده بترجمه کتب مذکور اشتغال رفت و قواعد علوم مذاکره هر پنج کتاب بران اشتمال داشت با زوایدی که از کتب دیگر هم درین پنج فن بنظر رسیده بود بانها انضمام داده بر نمطی خاص بعبارت روشن ایراد نموده و بعضی الفاظ که تصریح بدان مقتضای حکمت نبود بقلم خاصه مرقوم گشت مصرع تا نامحرم دور بود از حرمش و این رساله را ذاکر باسرار قاسمی مسمی گشته بر پنج مقصد مبنی ساخت و هر مقصد مشتمل بر چند اصل و خاتمه و هر اصلی منطوی بر چند فصل فصل ومن الله التوفیق مقصد اول در علم سیمیا و کلیات ان بر چهار قسم است یعنی چهار اصل و خاتمه اشتمال دارد اصل بباید دانست که اصل همه اصلها در این علم سه چیز است عظام و رماد و مداد و مدار اعمال بنا بر این اصول ثلثه است و بیان هر یک از اینها در فصلی مذکور میگردد فصل اول در استخوانها و آن عبارتست از سه استخوان ه ۱۸ ه و خواص ثلثه و اسماء ثلثه متعلقه و منسوب بدان و کیفیت حصول آن بر این منوال است که بگیر باسم الله تعالی و برکند و دفن ه ۱۸ ه ۱۸ را بیست و چهار روز بریاضت و اقدام نماید و او زاد در قفص محبوس ساخته طعمه از حب السودا خوراند و بجای آب گلاب خوشبو بیاشاماند و در روز بیست و پنجم کارد تیز که از نحاس احمر باشد ساخته باشند بستانند و این اسم اعظم را بقلم طلسمات بر این وجه که مسطور است

۱۰۶۸۱۱۱۰۵ و ۵۱۱۱۸۱۱۱۶ و ۱۱۱ ح ۱۱/ ۱۱ ۶ ۱ و ۱ ۸ ۱ دم

این صورت طلسم بهتر و درست است

ا م ل ا ا د د ه ا ا ٨ ا ا ا ا ا ٤ و ا ا ا ح و ا ا ا ا ٤ ا و ا ٨ ٩ دم

و در نسخهٔ دیگر چنین دیده شده

ا ا و ا ک ن ا و ل ل ا ا ع ا ا ا ٦ و ا ا ا ح و ا ا ا ٦ ا ا و ا ک ل ل و م

و در نسخهٔ دیگر طلسم باین نهج دیده شد

ل ٨ ٩ ل ا ا ٥ و ل ا ا ٨ ا ا ا ٦ ٦ ا ا ا ح ا ا ٩ ٩ ٦ ا ا ا ک ا ل و ٩

اعینونی لما ارید بر آن کارد نویسید این وقتی باید که قمر متصل باشد بنجد او و ند طالع این کس که عامل است و اگر طالع او معلوم نباشد طالع مسأله بگیرد و قمر با صاحب این طالع مرقوی باید پس او را باید آن کارد ذبح کند بر لوحی از رصاص و ملاحظهٔ تمام باید نمود که یک قطره از خون او بر زمین نریزد و بیکلکه تمام عمل بفساد آید پس سر شرا از تن جدا کند و بعد لش از بهبانات و کف برون ورد و ✕ او را از مفرقش قطع کند و اطراف باز و او را گیرد و سر ترکه الطول بر هما دنبلوش با نضم نماید راس قلب و المراف اجمهر بر هما در آزاد و زاد در ظرفی پاک محفوظ سازد و در حفظ آن مبالغه فضلات پاک کرده در دیگ اندازد و با آتش معتدل پخته سازد و گوشت و شوربا او را تمامی تناول نماید البته جهد نماید تا استخوانهای او شکسته و خائیده نشود و ضایع نکند و یک قطعه از آن غائب نشود پس جمیع استخوانها را اگر چه وانراده طاس آب اندازد و با حتیاط تمام در نگرد یک استخوان بزرگ ببیند بر سر آب ماند و یکی دیگر در وسط آب قرار گرفته و یکی دیگر بته آب شوب کرده این سه استخوانرا بردارد و نشان کند که مدار عمل بر اینها است و باقی استخوان ریزها را با آن سر و بال و دل و ترکه نگاه داشته بود ضم کند و در ظرف آبگینه مطین بطین الحکمه با آتش بسوزد تا خاکستر گردد و آنرا رماد الاول خوانند در ظرفی پاکیزه باید نگاه داشت تا وقت عمل و عمل آن در فصل رماد مذکور خواهد شد در این فصل اعمال عظام ثلثه نوشته میشود در شرح صل و صل

اول بدانکه ان استخوان که در تل اب سوب کرده طبع تراب دارد و او را روحانیتی هست که او را شمعون
خوانند عمل او بر معدنیات و نباتات است و انچه تعلق بکوه و صحرا دارد و او را خاتمی است که او را خاتم
الطاعه گویند و او در اینعمل بجای عزیمت است در علم تسخیر جن اسمی دارد که در وقت عمل بدان تکلم باید نمود
و ان نمیزایل عهد قسم است در تسخیرات پس ان خاتم را بر ان عظم باید نوشت با اسم روحانیت و ان بر این
وجهی که کشیده وقت عمل بلاجورد باید نوشت و اسم او اینست علهاکططیثنثنا و چون کسی خواهد
که عمل کند بر استخوان و هر اینه عمل او در ارضیات خواهد بود بستاند انچه خواهد از معدنیات یا معمولات
از ان مثل طاسی بزرگ از مس یا فلزی و بگیرد ان استخوان را که خاتم و اسم
روحانیت او بر ان مکتوبست بر بالای صهد از صاحب یوم یا لیل و
خداوند ساعت که عمل در ان واقع میشود استمداد نموده نام ایشان را
برد و با اسمی که شمعون قسم ان علم است متکلم شود و پنجاه و یکبار بخواند پس بگوید یا شمعون خذ علی
هذا العیون انطاس یا انکه حاضر باشد از نظر حاضران غایب شود بر وجهیکه حاضران مطلق او را نبینند
تا وقتی که استخوان برداشته شود و از تکلم بدان اسم خاموش گردد و این عمل نمونه ایست که جهت مثال اورده
شد و بدین استخوان در جمیع اجزاء ارضی و جبال و معادن و گیاهها بیباق بر هر وجه که خواهد صرف
توان کرد بعون الله تعالی و توفیقه وصل دویم ان عظم که در وسط اب بود بر طبع هواست و اسم روحانیت
او زیتون است و او را خاتمیست بر اینمنوال که نوشته شد و اسم او اینست لو سحطهنیشا و عمل این علم در
هوا یا نست و در طیور است و در ابر و برق و رعد و باران و برف
و امثال ان و این عمل بی نهایت است و برای مثال یک عمل بیاوریم چون
کسی خواهد که چنان نماید که باسمان بالا میرود بگیرد استخوان
مذکور را بعد از کتابت خاتم و اسم روحانیت بر ان و اسم قسم را چهل و نه بار بخواند و از دست خود چیزی ما مند

دست چوب امثال آن برهوا افکند و تمام روز و شب و ساعت هر روز گوید یا زیتون خذ على العیون
و گوید تم ابنك بنگرید حضار آن محفل چنان ببینند که او با الامیر و با آنکه خود در میان قوم نشسته
باشد و هم از تعالی او متعجب و متحیر باشند تصرف درین عمل از چیز جست شمار بیرونست وصل ستم از
استخوان بکه بو سراب اعلام طبع تاردارد و اسم روحانیت او سلیمون و خاتم او باید ابن نمط و اسم قسم او
این است کبختسلهوبیشا [خاتم] و عملش در تار یا نست که هر نوع که خواهد تصرف تواند
کرد مثلا اگر خواهد که چنان فرا نماید که این علم برآورخجر است و لو در میان نشسته و با آتش بازی
میکند بگیرد علم مذکور و لو اسم روحانیت و خاتم برآورنویسد جمل و در تار اسم قسم بر او بخواند صاحب
روز و شب او وحد او ند ساعت را یاد کند و گوید یا اسیمون خذ على العیون مردم را آتش در نظر آید
گوید تم در آتش عین بنگرید همه او را در آتش ببینند و حال آنکه او با همه ایشان نشسته باشد و مثل این عمل
در تاریات بسیار است و العاقل تکفیه الاشارة **نکته** باید دانست که این سه روحانیت که مذکور
شد فایض از روحانیت بزرگ اعظم اند و تسلط ایشان در جمیع اعمال سیمیا و شعبذ تصرف در خیالات و
تلبیس بر بسون نزد علمای این فن ثابت شده هر یک از این روحانیات مقدم جماعت اند از ارواح که آن جمع
همه مطیع این اسم روحانیت اند هر که محافظت و مداومت کند بر این اسما و ارکان و اتباع بدید اید که در
هر چه غرض باید ملازم نمایند معاونت کنند و شرط کلی معرفت اصحاب ایام و ارباب ساعات است بعضی از معارنه
ارباب فصول سنه را نیز دخل داده اند در خاتم اسمای بدانستن اسمی خواهد نیز **فصل دویم در**
رماد و آن نیز سه نوع است **رماد اول** و در فصل سابق شمه از اتصوف تحریر رفت در رما
تا بیدان رماد [رموز] و صورت عمل زان وجه باشد که افراخ [رموز] را از آشیانه
او بردارند نمعلا ذکر باشد در اغلب چهار و میباشد یا کمتر از آن در شب پنجشنبه اول لیالی آخر ماه ربیع الاول
بوقتی که زحل در تثلیث عطارد باشد در حمره جدید اندازند در غره ماه ربیع الاول نیز میباید اما عمل درین

ماه اتم و اکمل است و البته در پنجشنبه اول یا آخر ماه باید بوقت تثلیث زحل و عطارد و هنگام بردن آن
ایشان از آشیانه هفت نوبت این اسماء باید خواند طَهِیرَةٌ طِهْرَةٌ فَقَعْلَیْشٌ نَقْعَلِیْشٌ آنَدْیُوشٌ
ابدیوش اروش ماروش صهیوش والیش هادوش مبهوش الوغاث تیغاث طلیوث
شلیوث اَجِبْ یا بطروش بطیموخ طیموخ قدایش قُدُّوسٌ سُبُّوحٌ رَبُّ الْمَلٰئِکَةِ وَالرُّوحِ
اَجِیبُوْا اَیَّتُهَا الْاَرْوَاحُ الشَّمْسِیَّةُ النُّوْرَانِیَّةُ وَافْعَلُوْا مَا اُمِرْتُمْ بِهٰذَا الْاِسْمِ الْعَظِیْمِ هلبلشاع
بطابطلط خیلن هشهس هسس سلیع لعرها هادش توکل ناهش یعو بیدوه تبلر بتکفال
و بعد از خواندن آن افراخ را بر باید داشت و بوقت مذکوره در بر بیضه خضر باید افکند و مثل ذو
الرأس دفن باید کرد اگر افراخ چهار اند در سر چهار راه و اگر سه اند در سر سه راه و اگر دو اند بر ممر دو
راه و در یکی عمل نیست و اولی آنست که چهار باشند چون دفن کنند هفت شبانه روز محافظت باید
نمود تا کسی بر آن مطلع نشود تا جانوری ببوی ایشان قصد نبش نکند در شب هشتم دو رفیق که محرم
در خواب باشند او از فرود نشسته باشد آن ظرف را بیرون آرد و دو تا بیاید از ایشان ببیند وی در روا ورد
یا دو
و یکی از ایشان استد بار نموده بار اسماء مذکوره را هفت بار بخواند بر ایشان دمد بیرون آرد و در آنها
افکند تمام ایشان را گوشت و پوست و استخوان بسوزاند تا خاکستر شوند پس او را محفوظ سازد که رماد
نافع است **امتیاز ثالث** در خاصیت رماد اول و ثانی بسیار است و آن رماد را از
که بهند و این رماد باید که یکرنگ باشد سیاه یا سپید و نقطه از لونی
دیگر با او نباشد و طعم و ابد باید که بر وجه حکمت باشد قاطعه او چنانست که از نان گندم است و
بکسر بگیرد و بمقدار خمس و زن او روغن زیت استوا ضمام کند هر دو را در هاون بکوبد نرم نعت
تا با یکدیگر ممتزج گردند چون مرهم پس او را به سه قسم منقسم سازد و در هر شبانه روز یک قسم بوی
خوراند و آب و خمر انگوری باشد مخلوط به دهن زیت مذکور و بعد از سه شبانه روز که بر این وجه

تطعیم و تسقیه کرده باشد او را در درون دیگ سفالین نو که نو باشد هنوز در وی چیزی نپخته باشند در زیر وی آتش نکرده بکار برد و لاد ابدا و که بغایت تیز باشد ذبح نموده بر وجهی که خون او بر هیچ جهه در خارج نریزد پس دل او را بیرون آرد از جسد او و بشکافد و هفت دانه از شجرۀ خروع در درون آن دل نهد و شکاف آنرا بریسمان ابریشم محکم ببندد تا آن حبوب از وی بیرون نیاید پس در دیگ افکنده بعد از آنکه تمام او را با خون در دیگ نهاده باشد و در دو دیلبا سبز بروی دیزد و عمل این ذرور دیگر آنو طرزست که بگیرد بیست و یک دانه از حب الخروع و آنرا وزن نماید و بهمان وزن خولنجان مصری حاضر کند و هر یکی را جدا جدا بکوبد در غایت نرمی و بیزد بحریر تنک چشم تا چون غبار بیخته شود آنگه باهم بیامیزد و این ذرور در آن دیگ باشد تا با خون و سایر اخلاط که در دیگ آمیخته شود و سر دیگ را محکم کنند آنگه تنوری گرم سازد و آن دیگ را که قبل از این مطین ساخته باشد و خشک گردانیده در آن تنور نهد چون او را بر خاکستر کند باید که مقدار یک شبر خاکستر بالای دیگ باشد پس یکشب آتش در این تنور بسوزد تا هر چه در دیگ است محرق گردد و یک شبانه روز رها کند پس دیگ را بیرون آرد و دل سوخته را از آنکه دو حبوبی که در وی بوده بنگرد هر چه سوخته باشد باز در دیگ اندازد و آنچه نسوخته باشد نیکو نگهدارد که جهة اخفا بکار آید

تتمه رمادی که در دیگست بیرون آرد و محافظت نماید که برای عملهای کلی میتوان کرد و این را رماد ثالث گویند و خاصیت هر رمادی در وصلی آورده میشود

وصل اول

در خاصیت رماد وان انقلاب ⁞ ⁞ ⁞ ⁞ ⁞ است از صورتی بصورتی و اصل در این عمل بخور است و ساختن این بخور چنان باشد که بگیرند حب الخروع و حب الآس و حب لورد و حب برنج از هر یک رمی جدا جدا هر یکی را نرم بکوبد تا چون غبار شود پس بیزند و باهم بر آمیزند و بوزن مجموع رماد مذکور اضافه نموده بدم فصاد یا حجام عجین کنند آنگه از وی حبوب سازند هر حبه دو دانگ و برا

بنجیر محافظت نماید چون خواهند که عمل کنند مادهٔ مذکور را بدُ انسان و گلاب حل سازد و بر هم
ورق باشد بنویسد اسمی از اسمای ثلاثه که مختص است بدان مفرد نه مرکب یعنی حرف نویسند
بقلم داودی و علامت خاتم نیز رقم زنند برهمان وجه که مذکور شد اسمای مختصر هر یک بنجو تنلم
وانورق را بدست گرفته ایشان را حاضر کنند بدست وی دهند یکی از حبوب بخور را بر آتش
افکند در زیر جامه او و گوید کن الطیر فلانی او الحیوان الفلانی فانه یکون بشکل مشکله بقدرة
الله تعالی و در هیچ رساله بیان بقلم داودی نکرده این فقیر صورت آن قلم را پیدا کرده اسماء
ثلثه را بحرف مفرده اینجا ثبت کرده تا عامل در اثنای عمل فرو نماند اما شمعون برا اینوجه نویسند
سسسر النسر ٮ سٮد ے ٮے عد ے اما اسم زیتون برا اینوجه نویسند سے
لیخه کے سے ٮے سر واما سیمون کم کے ۳ ٮے سسر و واضع این قلم حضرت داود علی
نبینا و علیه السلام بوده شمعون سسسر سلم عص ے سسر زیتون کے کی سے وسے
سر ۳ وسیمون ٮے کے ص ٮے ۳ وصل دوم در خاصیت رما ثلاثی و
برا و عمل بسیار است وقتی که مداد سازند و آن در فصل ثالث گفته خواهد شد یعنی انکه مداد
سازند از او عمل اخفا حاصل میشود و کیفیت این عمل چنانست که اگر هفت حبه خروع یا
لوبیا در خون اسود سالم یعنی حیه سیاه بیاغازد هفت شبانه روز بعد از آن بیرون آرد و هفت
روز دیگر در خون گربهٔ سیاه پرورش دهد بعد از آن دفن کند در خاکی که بار ماده مذکور امیخته
باشد بدین خون اخر تر کرده و این دانها اندک وقتی برویند شاخها پیدا کردد تخم او برسد پس
هم لوبیا هم از با دانهای خروع کند و آینه صافی در برابر روی خود بدارد و یک دانه در زیر زبان
میگیرد و در آینه مینگرد تا وقتی که شخص خود را در آینه نبیند آن حب را نگاه دارد و باقی را بیفکند
کر باز هیچ کار نیست پس هر گاه که خواهد کسی او را نبیند آن حب را در زیر زبان گیرد و هر جا که خواهد

رود که هیچ کس او را نه بیند بقدرة الله تعالی **وصل سوم** در خاصیت رماد ثالثه
آن بی آنکه مداد سازند بجهت اخفا بکار آید بر آن جز نه حب درست کرد از آن دال سوخته بیرون آید
هفت روز در میان آن ماد پرورش دهد پس بیرون آرد و هر گاه که خواهد در دهان نهد و
اسماء مذکوره ... ماند و قدری از این ماد بر گریبان جامه خود ریزد و مقداری در آستین
افشاند هر جا که خواهد رود مطلقا بنظر کسی در نیاید باقی خواص او در فصل مداد گفته خواهد
شد **فصل سیم** در مداد بحقیقت مداد همان ماد است که با چیزی مخلط ملیسا زند و بدان
کتابت میکنند خاصیت بر آن ... مترتب میشود و مداد سه نوع است مداد اول که از رماد اول
سازند و مداد ثانی که از رماد ثانی حاصل کنند ماده مداد ثالث رماد ثالث است و ملخواص
سه رماد را در سه وصل ذکر کنیم **وصل اول** در خاصیت مداد اول قبل از این در
وصل اول از فصل ثانی یکی از خواص او در انقلاب نفوس مذکور شد بر سبیل اجمال پس اگر
بتفصیل خواهد مثلا که [illegible] را خواهد که طرح گرداند رماد مذکور را بجوهر آن
قصاد مخلوط سازد و بدست و مذکور در ایامی که بر طبع هوا است عمل کند بر ورقی که خواهد کتابت
فرماید ... کسی دهد و ... معلوم تحت ابواب و بخور نماید با سماء مختصر بروحانیه و متکلم
شود و گوید که حاصل این اسماء که فلانست در عین ناظران طرد لایق گردان که بعد از آن ... نجم
نام برده ... شود و شرط کلی آنست که برا نور قاین اشکال مسطور بنویسد هی
هذه [illegible]
[illegible] نوع دیگر اگر [illegible] را خواهد که
[illegible] گرداند رماد مذکور را بآب انسانی حل کند بر ورقی بنویسد همان اسم
ثانی را بکیفیت مذکوره و این شکل نیز ثبت کند [illegible]

م ما ممہ مہ ملہ ھر ھ ملہ مہ مہ ک ملہ ملہ ع وبتعبیر
وتکلم باسماء مختصہ وفلان زاد در چشم هرکه او را ببیند فلان گردانید برهمین نهج است که مذکور
شد و بقدرت ربانی آنچه نامبرده همان شود وان شکل غافل نشود که از ابلغت یونان فلقطیر
گویند یعنی یار ومدد کار و از پیش بر نده کار **وصل ثانی** در مداد دوم و آن رماد
ثانی باشد ممزوج ومحلول بدم وخواص این بسیار است واز
جمله پنج خاصیت اینجا مسطور میگردد وظهور هر خاصیتی موقوف بر فلقطیر است یعنی حروفیکه بر
آن مداد نوشته شود بقلم طبیع **خاصیت اول** اگر بدین مداد فلقطیر او در شب
یکشنبه بر طشتی از نحاس نویسند و آنرا بآب سازد و سه ورق از درخت لا و لا در آب نکند
آن طشتی ابر آتش دان نهند و آتش نرم نرم در زیر آن بر افروزند تا گرم شود پس فرود آرند و
بشاخی از همان درخت ابر آنچه بلک نمایند و باسمای ظاهره که در اول فصل ثانی مذکور شد تکلم
کردند او ازی لبیند پرصوتی احسن وصدا روح بخش از آن آب ظاهر شود اگر نغمی کنند همان
تغنی بسمع رسد اگر چیزی بخوانند همان چیزی شنوند واگر ندا کنند همان نوع صوتی بیاید
آید و در گرمه شاه نیز همین معنی حو گیرد و فلقطیر او اینست ملہ ع
ملہ **خاصیت دوم** چون خواهد که طیران کند از مکانی بمکانی فلقطیر این
عمل را بمداد مذکور بنویسد بر نعلینیکه از پوست تمساح ساخته باشد از دست راو بزد چنانکه
دست او را مس نکند از چوب ازاد قضیبی بدست گیرد و باسمای ظاهره تکلم کند متوجه شود بمکانی
که مطلوبست که در وقت و ساعت بدانجا رسد بنوعی که هیچ مرغ در طیران بدین مقدار زمان نتواند
رسید فلقطیر او اینست ملہ مہمہ مہمہ **خاصیت سیم** اگر فلقطیر این عمل
بهمین مداد مذکور بر عمودی از حدید بلکه طول او مقدار شبری باشد بنویسد او زاد در موضعی عرس

کند مثل درختی و بوقت غروب اسماء مذکوره را بخواند هر که بدان موضع رسد عردی بیند
ایستاده و اژدهائی بدست گرفته که آتش از دهن او بیرون میآید از انصوت بترسد از انمقام
بگریزد و فلقطیر ش اینست هـ مح حو محـ مـ ﻫ طلالو مر ے مـ

خاصیت چهارم اگر کسی در شب جمعه بدین مداد فلقطیر او را بر هر دو کف دست
بنویسد و بربلای بلند یا پشته عالی یا کوهی مرتفع برآید هر دو کف بگشاید اسماء معلوم بخواند
فی الحال عمودی از نور براو فرود آید بنوعی او را احاطه کند که از نظر مردم غائب گردد و کسی را
طاقت نظر کردن بران نور نبود فلقطیر ش اینست ۲ م ۹ و علا ۶ و ۳ م
۲ ه محـ آ ھ ے **خاصیت پنجم** فلقطیر مخصوص بدین عمل بمداد مذکور بر
قطعهٔ حریر زرد نویسد و آنرا در زیر نگین عقیق که بر خاتمی ترکیب کرده باشد بنهد و آن انگشتری که
با خود نگهدارد چون خواهد که در میان مردم غائب گردد و انگشتری در انگشت بنصر از جانب
چپ کند و دست خود را در آستین کند و اسماء مذکوره بخواند گویند بقوت این اسماء پنهان میشود
و هر جائی که خواهد رود و هیچ کس او را نه بیند و فلقطیر او اینست ح ح حه حه
ع ع ا صه سمه والله اعلم **فصل ثالث** در مداد نالیف آن رماد سیم است
که بچیزی محلول و مخلوط ساخته مداد میسازند و بدان کتابت میکنند خواص او از حد عدد
متجاوز است و از آن جمله هفت خاصیت آورده اند با فلقطیر هر یک **خاصیت اول** جزء
از این مداد با خل خمری که سرخ باشد برآمیزد و ظرفی زجاجی و بدان بنویسد فلقطیر این نیاز بر
کاغذ پاک و درهم بپیچد در عمامهٔ خود نهد و از این مداد مقداری نیکی با شد تعظیم کسی کند در آب
یا شیر یا هر شیرینی که خواهد دست و را در دست گیرد هر جا که خواهد برود از عجائب و غرائب
چه اراده کند بخیال بگذراند آنکس را معاینه ببیند و تو را خبر دهند مانند کسی باشد که از عقل

بر طرف بود و چون خواهی که با خود آید آن بطانه را از عمامه خود بیرون آورده در عمامه او وضع کن تا با خود آید هرچه دیده باشد تمام باز گوید و حروف فلفطیر او اینست ٩ ممم مممم

ممعمعل مم ح ماهه مارسه **خاصیت دوم** این رماد را بورس بر آمیزد یعنی زعفران یا رنگ زرد دیگر و قطعهٔ از پوست دباغت شده بیرنگ فراگیرد و بشکل دراهم و دنانیر ببرد و فلفطیر او را بدین مداد بر وی نویسد و از ابرداز دو بر وی نزدیک هر کس که خواهد و جائی بایستد که آن کس و برانه بیند از آن رماد اندکی پیش وی در بزد و با اسماء مذکوره تکلم کند پس خود را بوی نماید و آن جلد که بر شکل دینار است بوی دهد چون بگیرد و در نگرد در زر خالص تمام عیار بیند و اگر آن رماد را باب استخمر باشد از آن بر کاغذ نویسند نقره یا زیبی عیب بنظر وی در آید فلفطیر او اینست که ه ٦ دحل جمسره وه **خاصیت سیم** رماد مذکور را ٢ الانه ٩ نه H٤ نه ٩ ه مزوج کند و فلفطیر او را بدین مداد بر قصبه پاک نویسد و در وقت نوشتن اسماء مذکوره را تکرار کرده باشد آنگاه قصبه را در مکان تاریک نصب کند پس چراغی برافروخته بدان موضع در آرد و اسماء را میخوانده باشد آنکه بدانجا در آید شخصی بیند ایستاده اگر خون مذکر باشد مردی بیند و اگر خون مؤنث باشد زنی بیند این شخص مذکر با لباسهای خوب و شکل زیبا متوجه قبله باشد این مؤنث در غایت حسن و جمال روی بجانب مشرق بود و از مشاهدهٔ این شخص مردم متحیر و متعجب باشند و بر همین نوع باشد تا وقتی که حروفی که بر قصب مکتوبست بهم سازند لصوت نیز غایب گردد و همان قصبه بماند و فلفطیرش اینست ٩ ٨ ٤ ٥

مـ ٤ ادعه والراعع ادلے X ا ا هوه **خاصیت چهارم** اگر و رماد مذکور را باب باران حل کرده حروف فلفطیرش در زیر هر دو نعل خود نویسد و بمسجد جامع یا مصلی یا هر مجمع که خواهد برود بنشیند تا وقتی که همه حرم محترم شوند بر مقدار آنکه از آن رماد در میان ایشان

نثر کند تو بر خیزد و بسرعت روان گردد و با سماء مذکوره متکلم شود مردمان ببینند که روی هوا میرود
و هر زمان ارتفاع او بیشتر میگردد پس اگر حب خفا با خود دارد در زیر زبان گیرد تا از نظر ایشان
غائب گردد و ایشان بر هوا مینگرند و او را میجویند و همانجا نشسته یا ایستاده هر چه میگویند
میشنود پس اگر خواهد خود را ظاهر گرداند و مقالات ایشان را بایشان باز گوید تا تحیر و تعجب
ایشان بیفزاید ملفوظ او اینست الما فوجمیع ماح ۲۵۲ محاه مع ماه م و کا

خاصیت پنجم این رماد را چون هر مرغ که خواهد حل سازد و بدان حروف ملفوظ را
برکف دست خود بنویسد و در مجمع در آید اسماء را بخواند و اینمرغ که خواهش کرده نام او بر زبان
براند و از رماد مذکور قدری بر روی ایشان افشاند و از جای خود متحرک شود که او را بصورت آن مرغ
ببینند بهمان لون و هیئت و حروف اینست مرح مرح لے ساماه لاح اک ۶۸ ۹ ۸

خاصیت ششم چون خواهد که دریا یا جوی بزرگ بخلق نماید و اسمعیل ابو الحسن اعمال است
و صاحب کتاب بحر العلوم نیز اینچنین میگوید که ما از شیخ ابو الحسن اسمعیل را مشاهده کرده ایم فرا
گیر تراب از هر موضعی که خواهد و بعوض آن ۲ ۸ ۴ ۳ ۲ ۴ ۲ ۸ ۱۰ در آن موضع بریزد
تکلم کن با سماء ظاهره و از آن رماد خالص غیر ممزوج بر بالای آن نثر کن و با ب بحر یا نهر عظیم قدری
از رماد حل ساخته بر قطعه کاغذ سفید این پنج کلمه را بنویس سابوسال تبکلیکوش عقبلوا
بیغوا سال و در مواجهه ناظران بدار همه ایشان در آن مکان دریائی ببینند که امواج او
متلاطم باشد یا نهر عظیم مشاهده نمایند و نمایش بحر و یا نهر بتعلق بخیال عامل دارد و باب ممزوج
بر رماد خاصیت هفتم بگیر هدهد الاخوین و نرم بکوب و با ۳ ۲ ۴ کد ۶ ۲ ۸
۹ ۱ ۴ ۲ ۸ سبز عجین کن و بستاند کوی نو و این رماد را بدهن یا سمن حل کرده اسماء
خمسه را که در خاصیت سابقه گذشت بر آن رکو بنویسد بدان مداد و از آن عجین صورت شمعی

ساخته دران رکو بپچیده در میانه شب طشتے پر آب سازد آب باران با آب نهرے نو رنت و النسم را
در وسط آب تعبیه کند و اسماء مذکوره آغنج ظهرے میخواند و مبید مدکه طاؤسان پدید آیند
از هر مکان روی بدان آب نهاده و بر حوالی طشت دوران کنند سرها باب فرو کنند خود را از
احسن صو جلوه دهند این از عجائب اعمال است الله اعلم **وصل دویم** در نوامیس
این اعظم اعمال سیمیا و اخفاء علوم ست و حکماء گفته اند که علم نوامیس اکثر الفوائد و او فر
الشد اید است یعنی منفعت او بسیار اما مشقت او بے شمار است و حکیم حسین ابن اسحق که
مترجم عشر مقالات حکیم افلاطون است چنین آورده که نوامیس علمیست که مد بنما بد چیز شائے
که خلاف عادت باشد یا در عالم اکبر یا در عالم اصغر اما در عالم کبیر شاید که در علویات
باشد چون انحساف شمس در نهار و اظهار ان در شب ابراز کواکب در روز مینمایاند تو که در سفلیات
بود چون مشے بر آب و حمل اشجار بر اثمار در غیر وقت ان و نمودن برک سبز از درختان در بیبوس
اشجار و امثال ان و ما بین السماء و الأرض نیز هست چون رعد برق و صاعقه و برف و
باران و امثال این اما در عالم صغیر چون قلب بصورة انسان و حیوانات و خفاء از چشم مردم
و نمودن خود را بصور مختلفه و مانند این ناموس و نوعست یکی اکبر دیگے اصغر اما اکبر بر امور
کلیه و مهمات عظیمه اشتمال دارد و کیفیت تاثیر ان بهیچ وجه معلوم نیست و ابرار ناموس اعظم
هم گویند دویم اصغر محتوی باشد بر امور صغار و مهمات جزئیه است و کیفیت تاثیر ان بر جمعی از
ارباب الباب که اذهان سلیمه و طباع مستقیمه دارند واضح است و هر یک از اعمال ناموسین در فصلے
رقم ثبت مییابد هو الموفق و منه الاعانه **فصل اول** در اعمالیکه تعلق بناموس اعظم
دارد و از ان عملها اکثر از حیز احصا خارجست سه نوع عمل مشهور گشته تعفین و تدخین و تزئین
و این اقسام ثلاثه در سه وصل ابراز کرده میشود بتوفیق الله تعالی **وصل اول** در اعمالیکه

در تعفینات واصل اکبر تعافیر حجر الشمس است و آن حجریست که شب و شبی مباهل چون چراغ
افروخته و خوابگاه خود را منور میسازد و چون این حجر بدست آید او را کوفته با برابر آب گرم
خمیر بسازد و بگیرد هر کدام که خواهی و
کن مر او را تا وقتی که او گشاده گردد و قبل از دخول دداو
ببرین او را خود را بر آن خمیر معمول را در روی و باز اعاده عمل کن با دخال آن تا
وقتی که در روی زیر زد و آن حجر معمول و برا از خروج مانع خواهد شد پس اگر
است خون بنی نوع او بر روی او بمالد و اگر است روی او را بخون ملطخ
مثل او ملطخ سازد او را در خانه تاریک که آفتاب بر روی نتابد بگذارد و سبوس گندم و شراب
میداده و در هر هفته مقدار یک رطل از آن خونی که بر روی آن بدان آلوده است در طعام و شراب
او بدهد تا وقتی که و باید که قبل از ولادت جلد البشر آماده ساخته
باشی و آن حجر الشمس است و حجر الکبریت و حجر الطوطیان الاحمر و حجر المغناطیس همه اجزاء برابر
کوفته و با آب برگ بید خمیر کرده و حبها ساخته هر یک بمقدار نخودی و در سایه خشک گردانیده بعد
جفاف سحق گردانیده مانند ذرور و در ظرف زجاجی محافظت کرده پس وضع حمل واقع شود آن
مولود را در میان این ذرور خوابانی که فی الحال در کسوت بشری جلوه نماید پس مادرش را در
همان دم بقتل آرد و خون او را در ظرف نگاهدارد و آن صورت جوان بشر برادر دانای عظیم و واسع
از آبگینه یا رصاص در آید و بگذار تا سه شبانه روز بگذرد و هر آینه جوع بر او غلبه کرده باشد و
مضطرب گشته پس [illegible] از خون مادرش طعام کنی هر روز بمقداری که بخورد تا هفت روز بگذرد و
صورتی عجیب هیأتی غریب بروی پدید آید و برای عجائب اعمال بکار آید و این را تعفیر اکبر گویند از جمله
خواص این صورت آنست که او را در کوی سفید بپیچد و در پیش روی او آئینه صافی وضع کند و

طهان ذرور تبخیر نماید در ۲۹ ماه یا در ۳۰ از ماه قمری ظاهر گردد چنانکه در شب چهارده مثالا
تا وقتی که آئینه بر دارد یا صورت را غایب سازد و اگر در اول ماه این صورت را ذبح کنی و خون او خشک
کرده سحق نمائی بهر ادویه که از خون بدیهه صورت او منقلب گردد بصورت آنچه منی در ورود بعث
نهاده یعنی ☰ H ه یا ш ꟸ ☷ و اگر در آخر ماه شکم این صورت را بشکافی
و روغنی که در شکم او باشد بگیری و در کسی مالی صورت او متغیر گردد و مانند ꟸ ☿ ه
شود و اگر این صورت را تا چهل روز تغذیه کنی بخون منی و شیر خانی بدارد که آفتاب را نبیند پس بیرون
آری و شکم او را شق کنی و هنوز زنده باشد هر چه را احشا نامی از وی بیرون آری و نگاه داری هر
گاه که بدین ور حلبین خود را بدان بیالائی در طرفة العین از هر جا بهر جا خواهی طولا و عرضا
توانی رفت و باز توانی آمد نقد نتائجی و اعمال این صورت بسیار است بر اسمقه اد لاختصار بافت
تعفین دیگر بگیری حجر الشمس و با زهره یا زسفید عجین کند و بیارد ☰ H H ه و چنانکه در تعفین
سابق مذکور شد با وی عمل نماید آنکه ☰ H ⊥ او را چون سنگ پشت بیالاید و در
خانه تاریک بگذارد تا بوقت صنع حمل در آید آنگاه او را گوشت دهد اغشه در دم فصاد و
شراب چشاند امتحنه یا خون حجام تا زمان وضع حمل و قبل از آن باید که برگ درخت فندق و
زبد البحر و حجر انتین اجزا برابر کوفته باشد و بخون سلحفاة و زهره سمندون که مرغ مشهور
است و برکار از آب بجره بسیار میباشد عجین ساخته و بعد از جفاف سحق چون ذرور گردانیده
آماده دارد تا چون آن صورت متولد گردد فی الحال که هنوز تر و تازه باشد از آن ذرور بروی
افشاند و او زاد در اناء پاک بزرگ و سبیع الراس دارد و چهل روز او را طهان طعام و شراب که
مادر شرا تغذیه نسقیه نماید بعد از چهل روز از آن انا بیرون آرد حیوانی ببیند بصورت انسان الا
انکه بیکاے ناشنه باشد و از او بی کار بر آید هر عضو او عملی را شاید اگر چشم او را برکند خشک

کرده بساید وبدان اکتحال نماید روحانیان وجنیان را ببیند اگر مغز سر او را با عنبر بیامیخته کحل سازد
ودر چشم کشد کنوز و دفاین بر زمین بنظر وی در آید اگر زبان ودل او را خشک کرده بکوبد با شربت
امیخته بنوشد کلام روحانیان بشنود وزبان جنیان بفهمد واگر دل او را خشک کند سحق نماید با
زهره او وزهره ماهی که تور بوس نامند ودر بحر عمان میباشد تاجی دارد چون تاج خروس وبغایت
مشهور است بیامیزد وحبها سازد ودر میان دو درخت که با یکدیگر نزدیک باشند محمره نهد یکی
ازین حبوب تبخیر کند شجرتین بیکدیگر میل کند بر وجهیکه باتصال نزدیک باشد اگر حبی ازان
حبها باب حل کنی وهر دو دست خود را بان بیالائی ودر زیر درختی بنشینی شاخ وبرگ آن درخت
میل کند بجانب تو ومنحنی گردد واگر مغز سر اسپ سوترا با مغز سر انسان که تازه باشد بیامیزد برابر
هر دو بوزن مشک طرا شبیه بان یاد کند وحب ساخته در سایه خشک کرده اند در زیر درختی که
خشک وبی برگ باشد بخور کند در وقت وساعت تازه گردد وثمره بدوید باید تعفین
دیگر بگیرد ۱۲۱ ۵ وبا او همان معامله کند که در تعفین سابق گذشت اما حجر
الشمس را باب کرم وچیزی از خون گربه سیاه عجین باید کرد وتلطیخ ۱۲۱ ۳ او بخون قط
اسود ومرارهٔ او باید وتطعیم بمغز جوز امیخته با بورن کوفته باید نمود وتسقیه بشراب ممزوج با دم
مذکور با دم فصاد پس برگ درخت نیل بیاید کوفت با ورق توت وورق خروع وورق شراس
شجرهٔ صغیره ذات الشوک کالبشرة الجاج اجزا برابر کوفته وبیخته نگاه باید داشت تا وقتی که وضع حمل
شود فی الحال مولود را در این ذرور معمول باید ساخت واو را در اناء محافظت کرده هفت روز
چیزی نباید داد وبعد ازان اخراج نموده بطن او را بباید شکافت واحشا برون باید آورد وبا یک
دیگر ممزوج ساخته بباید مالید تا مانند مرهمی شود وقدری از خون وی با آن خلط باید کرد واین
مرهم در هر عضوی که مالند بضرب تازیانه وچوب محس نشود واگر قضا بتیغ بران عضو مالند کار

بزودی رویانیدن

جنین بیرون آوردن

نکنند اگر دل او را بگیرند در پوست وی او که سلخ کرده باشند بپیچند بر نیان محکم سازند و از خود دور
او بیرونند در نظر مردم غایب گردند چنانچه همه کس را دارنده آن ببیند هیچ کس او را نبیند اگر این
صورت را بسوزانند و رماد او را نگاه دارد وقتی که خواهد باران آید از آن رماد چیزی بر مجمره اندازد
و تبخیر کند باران باریدن گیرد **ودویم** در تدخینات اعمال تدخین از تعفین اسانتر است
و یکی از دخنها آنست که چون بدان ادخان کند بر سر کوهی یا صحرائی که دور باشد از مردم چنان
نماید که افق سرخ شده است هوا آتش گرفته و در میان هوا اسبان سیاه و سفید جولان
میکنند و بر هر اسبی شخصی نشسته حربه از آتش در دست و بر یکدیگر حمله مینمایند هر که این صورتها
مشاهده نماید توهم کند عذاب بر ایشان نازل میشود و موجب توبه و تنبیه قوم گردد و اجزای این دخنه
هشت چیز است اول پیه ماهی که در آب بصره میباشد از او دخن میگویند و در نیل مصر نیز هست
دلفین خوانند دویم پیه سام ابرص سیم پیه سلامندر و آن نوعی است از سام ابرص که چون در
آتش افکند فی الحال آتش فرو نشیند چهارم نطرون احمر و این چهار اجزا برابر باشد پنجم احشاء
البقر و آن نصف جزوی باشد ششم موی بینایی است هفتم تم هشتم جگل کبوتر و از این چیزها
ربع جزو باید مجموع را بکوبند بیز دغیر از شحوم و مسحوق و منخول را با شحوم در امیزند و حبوب ساخته
در ظل تجفیف نمایند تبخیر کنند بدان بر سر کوهها بلند یا صحراها خالی که آن درد دخان صوتی که گفته
شد مشاهده شود تا وقت انقطاع بخور **دخنه دیگر** که روز بدان تدخین کنند هوا
تاریک گردد و ستاره دیده شود و خوف و رعب بر قلوب غلبه کند این باب عجیب است غراکیر کبریت
و حجر الشمس و راس سمکه پرنده که در دریا هند میباشد سر قراشتوک اجزا برابر همه را سحق کن و
بزهره سنگ پشت خمیر ساخته حب سازد و در سایه خشک کن و وقتی که عمل خواهی کرد حبه بگیر و
بر آتش که از چوب عوسج افروخته باشد تبخیر کن که در نصف النهار بر موضع بلند تا کواکب دیده

روز مشاهده نمایی دخنهٔ دیگر که چون بدان تدخین کنی در نصف اللیل و ماه بدرجه
نزدیک باشد فی الحال نور او محو گردد و منخسف نماید این نیز عجیب است بگیر ورق شجرهٔ که
سراج القطرب گویند بکوب آنرا و با زهره [symbols] و مغز سر [symbols]
[symbols] و [symbol] برآمیز و بندقها سازی بمقدار نخودی بسایه خشک کن و در شبها که خواهی
در موضع بر آتش ذیل تدخین کن در غیر ایام خسوف چون عشر اول و آخر از ماه تا قمر منخسف
ببینی و در کتاب خسروشاه سماوی آورده که چون بدین دخنه تدخین کنند بروز در آسمان ستارگان را
ببینند و حرخان بزرگ مختلف اللون با هیئات عجیبه دخنهٔ دیگر که در هوا عجایب نموده
شود و از دواب و تماثیل و غیر آن از اسب سوار و جوشن بسیار و این دخنه از المونس است اجزای
آن زفت و عود چینی و زیبق و سیر سک آبی و سندروس و صبر از هر یک ده درم و صمغ وادی درخت
معروفست یکمثقال هر یکرا علیحده بکوبد الا زیبق که با اجزای کوفته صلایه کند و مجموع را بیک
رطل زیت برآمیزد و بنادق سازد و هر بندقه بیست درم و بعد از جفاف بر آتشی که از بعرات [symbols]
حاصل شده باشد تبخیر نماید تا عجایب کلی ببیند دخنهٔ دیگر
و این دخنه الرجال گویند بدخنه آدمی در هوا مردان ببیند با تیغها ایشان در زمین و سرهای
ایشان بر آسمان اجزای آن عرنک و عفص و زنجار و اقلیمیای ذهبی و زرنیخ احمر و نحاس محرق و
زعفران و دم الاخوین خشک شده از هر یک ده جزو کبیکج پنج جزو و شجرة التوت برابر مجموع همه
بکوبد و بیزد و بر سیر [symbols] و ماء التوت عجین کند و حبها سازد بر مثال فلفل و در
ظل خشک کند و چون عمل خواهد کرد بر آتشی که ذیل [symbols] حاصل شده باشد و
زبانه او فرو نشسته باشد تبخیر کند در روز کثیر الغیم بر مکان عالی تا انجه گفته شد مشاهده بیند
دخنهٔ دیگر که از دخنه الامطار گویند و این عظیم ترین دخنه‌ها است و فایده و منفعت

او بسیار باشد هرگاه کسی خواهد که باران آید در تابستان که گرما عظیم غلبه کرده باشد بگیرد
که غزال در آن مکان اضافه میکند یعنی آفتاب پرست او را ذبح نماید و دم
او را گرفته خشک سازد پس بگیرد که لون او بغایت باشد به انجمنی که
بر بیخ دیگر خصوصا بر بیخ بیاض اگر بر بیخ باشد بهتر تو و عمل کامل تر آید چون گرفته شد بر بندد
و از آن دم مذکور بجز نصف مقدار برنج نثر کند و باید دهد پس
خرمای مذکور مذبوح را سلخ کند و طبخ نماید تا بسیار مهرا شود و آب او را
نگاه دارد و مجموع از آن مطبوخ بخورانند پس از آن آب بیاشامانند و سه روز دیگر مطلقا
چیزی ندهد تا بسیار گرسنه گردد صباح روز چهارم سام ابرص خصوصا ابیض طعام وی کند و
بعد از آن اکل عطشی شدید بر وی طاری گردد باید که از شجره سراج القطرب مقدار سه قبضه آب
بعصیر حاصل کند سه قبضه دیگر شراب عتیق بآن ضم سازد و بوی دهد یکشبانه روز بگذارد و صباح
روز دوم او را ذبح کند و خون او را بگیرد چنانچه قطره فوت نشود و آن مذبوح را بگذارد تا خشک
گردد پس گوشت استخوان او را بکوبد چون او را با شراب عتیق بیامیزد و آن مدقوق را بمیل وزن
او از این شراب و دم مذبوح تصفیه کند انگاه خشک گرداند و بر منخل شعر بیزد و بیخته را وزن
کند بمقدار نصف او شعر کلب میت و عظم او که سوخته باشد در دو روز شده بآن منخول ضم کند و
دیگر باره سحق نماید تا خوب بیکدیگر مختلط و ممزوج شوند چون خواهد که عمل کند قدری از مجموع
و جزات که از آن شجره بر نوق حاصل شده باشد بر وی ریزد و باید که از این دوا اند چنین کند که
بقدرت الهی چون بخار بالا رود باران و برزمین نهد تا بجو رملبوسی دهمین عمل میکند و اگر یکماه
متصل تبخیر کند همین صورت واقعست و چون خواهد که مطر منقطع گردد آن اثر را فرو نشاند تبخیر
ناچی کند **وصل سیم در تزئینات** وانواع آن بسیار است از جمله پنج نوع اینجا

ثبت میگردد بعون الله و توفیقه **اوّل** وقوف بر خواطر و آن عمل حکیم افلاطون است
میفرماید بگیر [illegible] زا بوقتی که از خانه خود عقرب بیرون آمده باشد
و او را در آب پاک اندازد اگر مطر نیسانی باشد بهتر بود و اگر آب یکی از انهار اربع یعنی سیحون و
جیحون و نیل و فرات باشد عمل کامل آید بر هر تقدیر او را اغراق کند در آب تا بمیرد و باید که
چون بمیرد هم چنان او را خشک کند بوزن او لحم کروان در مع وزن او دل [illegible]
[illegible] و مثل آن دل طوطی سبز گوی که نر باشد بگیرد و همه را بکوبد با یکدیگر خلط کند
نگاه دارد در هر جزی از این دوا با شیرینی تناول کند بعد از لحظه متکلم شود بحکمت و هر چه بشنود
فی الحال یاد گیرد و بر آنچه در خواطر مردمان میگذرد واقف گردد **طریق دیگر** که از اعمال
شامل اکبر منقولست اگرچه این عمل از علم عزایم است امّا چون در این کتاب آورده نخواستیم
که اسقاط نمائیم چه فایده او بنهایت عظیم است هر که خواهد آنچه در خواطر میگذرد بر خواطر او خطور
کند باید که یکهفته روزه دارد و افطار بغیر حیوانی کند و بدین اسماء سبعه که نامهای بزرگست و
مفاتیح العلم گویند مداومت نماید شمنا یدع هلیهون اهونی دمد غوث هاجنی
فنیثا هیلوب هر روز هزار بار متلفظ گردد و در آخر اتمام این عدد یازده بار صلوات بفرستد
و سه بار بگوید اَللّٰهُمَّ اکْشِفْ عَنْ قَلْبِی حِجَابَ الْغَفْلَةِ وَ عَلِّمْنِی مَا لَمْ اَکُنْ اَعْلَمُ وَ بَیِّنْ لِی مِنْ
کُلِّ مَا اَسْئَلُ عَنْهُ یَا مَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَ لَا مَعْبُودَ سِوَاهُ پس یازده بار دیگر صلوات
فرستد و چون شش روز بر این ورد مداومت نماید در روز هفتم اثر ظاهر گردد و هر که پیش وی
آید هر چه در خواطر بگذراند فی الحال بر خواطر این کس بگذرد و در این باب زیرکی کلامی و اتم شود
نوع دیگر سرعت سیر است و این چنان باشد که در روزی مسافت یکماه را قطع تواند
کرد بی تعبی و این در کتاب سرّ الاسرار است منقول از حکیم لادن طرابلسی و فرموده که هر که

نرا گیرد جلد ✶ ✶ ✶ وجلد اوازه بیضا یعنی مرغابی سفید و پوست گردن خروس کبود رنگ و پوست دنبۀ گفتار و پوست دل جاجه سمینه ✶ ✶ ✶ وجلد فرسط بشرطیکه ذبیح باشند مجموع وان جلدها را دباغت دهد واز ان نعلینی بسازد که فوق و تحت ان جلد فرس باشد و بدوزد در وقتی که عطارد مستقیم السیر باشد و قمر متصل بیکی ان سعوین چون خواهد که بجای دور رود در یکروز بی مشقتی و کلفتی نعلین ادر بپوشد بر طهارت و باید که روزه دارد و برراه انموضع در اید که طریق درز بر قدم او مطوی گردد و یکی از مشایخ مغرب را بلباب بطریقی دیگر عمل کرده است فرموده مکان برا متوجه میشود که بگیرند پوست ✶ ✶ وجلد جاجه که هر دو ذبیح باشند و دباغت دهند یعنی زا بر یعنی ترکیب کنند و باید که جلد نمر در فوق و تحت باشد و نعلینی سازد و بدوزد در وقتی که قمر متصل بود بعطارد و عطارد مستقیم السیر باشد این اشکال که مذکور میشود بر جلد ✶ ✶ ✶ ✶ ✶ ✶ نویسد بروان راست بندد در وقت توجه بجنبی که انجه دیگری بیکماه میرود او بیکروز میرود که در مجمع بوی میرسد اصل انست که این کلمات که خواهد مدهر بامداد و شبانگاه ورد سازد دوازده بار کمتر نخواند وهر چند بیشتر خواند بهتر باشد اما اشکالی که بر جلد غزال باید نوشت

ملاالا الکال ✶ ✶ ✶ ✶ ✶ ✶ ✶

✶ ✶ ✶ ✶ ✶ ✶ ✶ ✶ الهـ

✶ ✶ ✶ سر سر سر ✶ ✶ ✶

وکلماتیکه صبح وشام بران مواظبت باید نمود اینست یا مطیشا انوخی رخبم اعلالی الوهاج طبیوخ مانوخار دلهیم اهو مسمیل اللهم سهل و یسر ولا تعسر یا من لا اله الا هو ولا معبود سواه و در وقت توجه و مبد رفتن هر دو دست خود را بر سر

زانو هلی روانه گردد **نوع ثالث** مشی بر آب بوزک بپای زانه صاحب مقالا سیزده
گانه که مشهور است بر عادات همچنین فرموده که هر که زاد اعتبر این عمل بوده باشد باید که بگیرد
تـ ۸ + ۸ ہ ﷺ بر بہا انچه نزدیك باشد باول اثبات زغب در کوزه نو رنك
ریخته پاکیزه کرده در تنور تا نوا ئی نهد تا همه بسوزد تا خاکستر شوند پس از ماده او وزن کند
برابر آن آب کرفس بگیرد و بجوشنبه تا تمام بخورد و خمیر شود و از آنك شاخه در سایه خشك
کند و بعد از آن سحق نماید تا وقتی که مانند غبار شود پس در شیشه پاك افکنده گلاب بروی
ریزد چند انکه بر زبر او در آید نه بسیار و نگاهدارد که او زاد در سیمیا اعمال بسیار است و
حکیم زانهٔ فرموده که اگر بد بنهاد بر نعلینی که از پوست تمساح و دلفین دوخته باشد طبقه بر
بالای طبقه و نحو بر کرده چنانچه رسم نعلین است وقتی که قمر در سرطان باشد بر تثلیث مشتری
این فلقطیره را بنویسد که با سماء النبیین معروفست پس آن نعلین را بپوشد در ساعت مسعود و
کلامی که با سماء الشیخ اشتهار یافته بخواند و قدم بر آب نهد فرو نرود بلکه بروی آب برود چنانچه
هر کس معاینه ببیند همه فلقطیره اینست مـه ۹ ۸ ۲ ۹ ۸ ۱ ی مـه مـه
۲ ۴ ع ۱۲۲ از طه ء ۱۸ ۱۱۱ ۱۹ ۱۲۱ ۸۸ هر و کلام چنین است یا قهر مقهر یا مشکوت یا حجر
یا شکوبه یا ثم یا المشتك اعینونی علی ذلك و یکی از اکابر سهرورد در مقالات خود بر این وجه
آورده که هر که خواهد بر آب برود که پوست دلفین و جلد تمساح و جلد ماهی ربا و جلد ۸۰
۲۰ ۱۱۱ + ۲ + و نعلین مطبق از این جلود مد بوضر لسازد و جلد تمساح فوق و تحت
باید بر هر جلدی از این جلود اربعه مد بوضر حروف معرفه بر بهج و غبم و نار و مطر بنویسد پس بر هم
دوزد و قمر متصل باید بعطارد از برج ثابت ابی چون این نعلین بپوشد قدم بر آب نهد و
با سماء ارباب فصل و نحو و ساعت تکلم شود و تکرار کنان برود و تعبد نماید ضرب کذا برابر وجهی

که قدمش ترنشود اما حروف اربعه که بر هر جلد باید نوشت اینست حروف الریح ۹۹۹۹ ه
حروف المیم ما ه حروف النار [illegible] ه حروف المطر ۷۷ ۷ ۸ ۷ نوع الرابع طرایت
از بلادی به بلادی حکیم ابو عبد الله مسیحی در کتاب سند هو ذکر کرده که بگیرد شاخ از شاخها
درخت سندروس که سبز باشد از او شکل سرطانی بسازد در او بپوشان جلد جردون وا وزنش هفت
قصبه فراکیر که میان تهی باشد هر انبوبی بقدر شبری و برهم ترکیب کن چنانچه موسیقار میسازند و
این اسماء عظیم را بخون کرکس بر هفت پاره پوست شتر مرغ بنویسد کلام صبت را هفت بار
بخوان و بر انجا دم وان پوستها را در سر ان بوبها بنه و نقش در ان قصبات کن و باواز بلند بگو
یا خدام هذه الاسماء ارفعونی من هذا المکان الی مکان کذا فی البلد الفلانی بعد از ان
کلام صبت را هفت بار اغاز کن تمام نصیح کرده باذن الله تعالی و اسماء عظیم که بر جلد نویسند
اینست مطسشل و تیهوا هیا ال العجل یکعسلهو بیثا الحنوهیا ال العجل الوحا
الوحا الساعة بما امر که بکاد العامل اما کلام صبت اینست طف اسما ذوبش سلهند وبش الا
ما رفعتمونی من هذا المکان الی البلد الفلانی و همین عمل وا بکی از تلامذه ارسطو در زمین بونان
کرده بود بعد از تجربه برا ینوجه نوشته که وقتی که افتاب در برج حمل باشد و زحل در زمین ان فرا
گیرد قصبه که در از نسال رسته باشد از بیخ ان قصبه هفت عقده بشمارد و هفت عقد تا منبر و روی
بجانب مشرق ارد این عمل کند و در قطع قصبه اینکلمات را بخواند محث لجهطیر یشهلیلة تهوال
شمحوبیثا و این قصبه بجای فرهاست بعد از ان این اسماء را بنویسد در پوست غزالی ۲۱۷
بخون کرکس و عقاب بخیر کند بعود هندی و بیخ بر رج صینی و مصطکی و مصطانون
رومی بخور اینست که ترسایان فرنگ و روم میساختند و در کلیسای خود میسوختند و اسما اینست
لمثلیخ مهعلش معلشلیخ بجلش بجمملش ملکیخ مصطیلخ مصیهلمخ معلعصلص مطلش

مغلصط مهه مهه ... مهه ۸ وال

وچون این اسماء نوشته باشی تبخیر کرده آن پوسترا در پیچ ودر موم سفید که بمشک و کافور آمیخته باشد آنگاه بگیر شاخه از درخت زیتون وحفره در سر این شاخ کن واین اسماء را اگر خواهد بر پوست ✕ ✝ ۱۴ بنویس بمشک وزعفران در هم پیچ ودر آن حفره زیتون فرو ببر او را بموم محکم ساز واسماء اینست همنطیش هلمعص مافیع والماملصلح هلطش یقوه مهه دما مهه مهه مهه واین شاخ بجا تا زبانه است پس بگیر هفت رنگ قطن و هفت دختر بکر بالغ کرالوان ایشان نیز مختلف باشند تا بریسند از آن ریسمان بتاب و در دهان این اسب کن کرامادکرده یعنی قصبه وبرآ بند تا زبانه بباز از حرکات و دوایی باشد مثلث هفت گره براو زده و باید که این اسب تا زبانه مهیا بنویس عصابه از حریر سفید بستان این اسماء را بمشک وزعفران بروی نویس مشتیخ زبیدخ یاد صبابلتیهما باط رلمش علمطیطش یاصبطنخ هوهشتیج بالمرلمش علمطعلمطیطش بالصبلیخ هشتیح مطیوش وچون نوشته شود عصابه را نیز محافظت کن وچون اراده سفر آن کنی بهر شهر که خواهی اول بکوه بلند برآی بعد از آنکه نصفی از شب گذشته باشد ومجمره از آهن با خود ببر آنکشت پیدا کن اگر او نهیزم تاک انگور سفید گرفته باشند آن را برافروز در آن مجمره تا وقتی که بقیاد زبانه کند پس بگیر عود هندی ومصطکی وعصافون وپنج برنج وتبخیر کن پس قصبه را سوار شو وهفتاد بار این عزیمت را بخوان بعد از آن تا زبانه قصبه را فرو کوب وپاها بهم بازنه وچشم را بدان عصابه بربند گرد دمانیکه این عزیمه تو زا ببر تا شتر بمکان مطلوب فرود آرند وعزیمت اینست آرومای شتشخ هلخ یوه یاه ندیخ ملومج یارمتیعیتا اشمحیشا یالجلجمیتکا یالمیلش هلطیورش قلطیشلطش قسیطلخ اللخ مشطلتوخ یاهیتا آرونللی آصباوعث الشد ای موشمیثبا شلطویشا شموشیثا

العجل بحق هذه الاسماء العظیم ارفعونی من هذا المکان و احملونی الی البلد لفلانی فی هذا الوقت والساعة و این عمل نیز از عمل غرائب است و علم غرائم است و حکماء از جملهٔ اسرار شمرده اند میگویند که اگر کسی این عملها را کند فائدهٔ عظیم ببیند امّا باید با شرائط بعمل آورد و اوّل اگر ساعات نیک و بد دیدن در هر امر لازم است و جدول روز و شب کواکب ببینید بطریق مذکور

	در دانستن ساعات روز است بر این طریق عمل کند						
جمعه	پنجشنبه	چهارشنبه	سه شنبه	دوشنبه	یکشنبه	شنبه	ساعات ایام
زهره	مشتری	عطارد	مریخ	قمر	شمس	زحل	اوّل فجر
عطارد	مریخ	قمر	شمس	زحل	زهره	مشتری	نماز چاشت
قمر	شمس	زحل	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	قرب زوال
زحل	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	قمر	شمس	وقت ظهر
مشتری	عطارد	مریخ	قمر	شمس	زحل	زهره	میان دو نماز
مریخ	قمر	شمس	زحل	زهره	مشتری	عطارد	نماز عصر
شمس	زحل	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	قمر	آخر روز

زرد انسبن سان غا شب این آسب

جمعه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه	ساعات
قمر	شمس	زحل	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	اوّل روز
زحل	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	قمر	شمس	وقت حفظن
مشتری	عطارد	مریخ	قمر	شمس	زحل	زهره	هبا زینب
مریخ	قمر	شمس	زحل	زهره	مشتری	عطارد	نصف بر زبکن
شمس	زحل	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	قمر	تا نابه وع
زهره	مشتری	عطارد	مریخ	قمر	شمس	زحل	صبح کاذب
عطارد	مریخ	قمر	شمس	زحل	زهره	مشتری	صبح صادق

زحل **الزحل** چون ساعت زحل برسد نیکو است مقام ساختن و کدخدا شدن و زراعت کردن و
کندن جوی و نشانیدن درخت و دیدار دهقانان و حاجت با ایشان و کارهای پنهانی و طلسمات
و دشمنی و بیع و نژاد فرزندی که در این ساعت متولد شود با دولت باشد و عمرش دراز باشد و نشاید
مشتری مصاهرت و حرکت و فصد و حجامت و معالجه و دیدار ملوک و سلاطین دیدن و آلات حرب و نو بریدن
و نو پوشیدن **مشتری** چون این ساعت برسد خوب است تعویذ و مصارف و طلب حاجت و نقل
و حرکت و سفر کردن و دیدار ملوک و اکابر دیدن و ابتدای کارهای عظیم و نو بریدن و نو پوشیدن و بیع
و شراء جمله نیکو است و فرزندی که در این ساعت متولد شود صالح و پاکیزه روزگار باشد و نشاید
کارهای پنهانی و آلات حرب و کار فساد و دیدار مفسدان دیدن و شغل و عمل فاسد کردن در این باب
مریخ گفته است **مریخ** چون ساعت مریخ رسد خوب است برای آلات حرب و طلسمات و شکار و بریدن
لباس و کار فساد کردن و دیدار سلاطین و اکابر منع است و طلب حاجت و سفر و تجارت و پوشیدن
شمس فرزندی که در این ساعت متولد شود در خون ریختن دلیر بود **الشمس** چون ساعت شمس رسد
نیکست ابتدای کارهای عظیم و نو بریدن و نو پوشیدن و بیع و شری و طلسم دوستی خوب است فرزندی که
در این ساعت متولد شود دراز عمر با اقبال و اصحاب دانش باشد و نشاید تجارت و حرکت و طلسم
زهره خانگی هرچه بدین ماند **الزهره** چون ساعت زهره برسد نیکست تزویج و مصاهرت و طلسم
الفت و دیدار زنان و معالجه بیمار و نو بریدن و نو پوشیدن و هر متولدی که در این ساعت متولد
شود طرب دوست و با عیش باشد و نشاید کودک بتعلیم دادن و ابتدای کارهای عظیم و طلسم خانگی و
عطارد هرچه مانند اینها باشد **عطارد** چون ساعت عطارد رسد نیکست کودک بتعلیم دادن و
کتابت و کارهای تازه و نو تعبیر و کتب طلسمات الفت و محبت کردن هر فرزندی که در این ساعت متولد
شود عالم و دانا و زیرک بود و نشاید فصد و حجامت کردن و سبز و سفر و بریدن لباس و نشاید آلات

حوب و کار فساد و معالجه بیمار و کارهای پنهانی در این باب گفته شد القمر چون ساعت قمر رسد
نیکست پیغام فرستادن و فصد و حجامت کردن و دارو خوردن و دیدار ارباب اهالی و سفر کردن
و بریدن و پوشیدن و آنچه بدینها ماند والله اعلم بالصواب **نوع خامس** امطار است در
خبر وقت و این عملی عجیب است و مشهور نزد براهمه بگیرد [illegible] و اغراق کن در هر
آبی که باشد تا بمیرد پس بگیرد [illegible] اسود در غایت سود فرو بند در خانه دار از آن مذکور اول
بدین مذکور آخر میده و از همان آبی که این مذکور را در وی اغراق کرده باشی او را بی چشان و او در روز
اول فریاد بسیار کند بدان التفات مکن و در این روز بگیرد [illegible] اسود در نهایت سیاه
و او را نیز اغراق کن تا بمیرد و مقداری بدهد روز سیم از آن مغرق مقل بدو ده در روز چهارم مغرق
ثانی روزی از این روزی از آن آب هر دو از آن آبی که مغرق در آن بوده تا ده روز بگذرد در
در روز یازدهم چشمها او منقلب شده باشد بر فع آن قادر شود و این علامت تمام عمل است پس
بگیر اوراق شجره موسوم وان درختی است خود و برگهای ریزه دارد و بسیار ست بر برک سذاب و
گلی دارد چون گلی باقلی در ولایت بمن دور دیار هندوستان بسیار است از آن برگها مقدار سه
وقیه آب بگیرد و بدان محبوس بده که فی الحال تمام را بخورد و نوحه بر دارد و فریاد عظیم کند پس بگیرد
یکی بزرک سفالین که سر داشته باشد آن محبوس را دست و پای بر بسته در آن دیک نهد و پر آب سازد
و سر دیک بر آنجا نهاده آتش برافروزد تا وقتی که آن مهرا شود و باید که آتش او بغایت تیز باشد و
چون آتش مهرا شود دیگر افروکرده و بگذارد تا سرد شود پس آن دیک را بگذارد در بارد و در درون آب
فرو برده سر بگشاید اول استخوانی که بر روی آب آید بگیرد و آنچه بعد از او متصاعد گردد هم بگیرد و
مراد از این عمل عظیم است و چون این دو استخوان بدست بد محفوظ باید داشت پس هر کس که خواهد
که باران ببارد این دو عظم را بیرون آرد در جائی که آسمان را تواند دید که فی الحال باران باریدن گیرد

و چون خواهد که باز ایستد عظمین بپوشاند بر یک دیگر مالد باز ان منقطع گردد و این باب معمول
به است در هندوستان براینوجه عمل کنند و خامه مردم بهین بوقت احتیاج همین شنو باز ان بیاید
بقدرة الله تعالی **فصل دویم** در اعمال ناموس اصغر و انواع ان بسیار است و از
مجموع ان پنج نوع اورده میشود در پنج وصل **وصل اول** در تعفینات و تعفین اکبر
اینست که بگیرد ورق وانرا چون بنالاید و بروغن او
چرب کنی و بعد ازان در زبل دفن کنی و قبل که در اناء رصاص کرده باشی و سرش محکم ساخته و تبدیل
زبل میکن و تعفین مهلا چنانچه رسم است تا ذابرازاو تولد کند برصورت مار و سرا و شبیه
باشد بر سر شتر و مراو را دو چشم سیاه باشد و دو بال خرد و باید که مقدار از
همراه داشته باشد هرگاه که چشم بگشاید مدتی ازان بخورد چنانچه در هر شبانه
روزی بمقدار ربع رطلی که پنج سیر باشد تحمینا بخورد و در دهن او ریزد که فی الفور بیاشامد تا
سه روز بعد از سه روز بمقدار او قیه از بعوض دم نزدیک او افکند که انرا
فی الحال بخورد و چهار روز هم و چنین کند چون از تولد او هفت روز بگذرد در اناء منفتح
شود و شکلی مدور پیدا کند بعد از ان بجهل جزء از بروی
ریزد که فی الحال بیاشامد حرکت او ضعیف شود سر اناء را ببندد تا سه ساعت بعد ازان بگشاید
و کارد تیز در درون اناء برده و بر گردن او نهد فرو برد و زور کند تا خون او بر جوشد در اناء جمع شود
و دران خون خواص بسیار است هر که تحت قدمین خود را بدان بیالاید بر آب تواند رفت که
قدمش تر نشود و اگر در آتش رود کف پایش نسوزد و آتش فی الحال فرو نشیند و هر جا که روی زمین بر
قدم او مطوی گردد و مسافت بسیار در زمان اندک قطع کند و از رفتن بسیار رنج بتو نرسد و اگر
ازان قدری در روی خود بمالد از نظر مردم مخفی گردد و اگر در سر مالد سر خود در زیر اسمان برهنه کند

در تعفینات

باران بارد در غیر وقت مترجم کتاب عفی الله عنه گوید اگر چه این تعفین در باب طموس اکبر است اما
چون مؤلف در این باب وارده بود اتباع او لازم نمود تعفین دیگر وایر اینز از نوامیس
اکبر بابلی است بگیرد [symbol] [symbol] [symbol] [symbol] [symbol] وازانجون [symbol] [symbol] [symbol] [symbol] تلویث کند
بعد از آنکه تر گردد و در مبال [symbol] [symbol] [symbol] [symbol] دفن کند سه ماه و زمین را ببول مذکور تر
میدارد تا سه ماه بگذرد و ازو ماران سرخ بد شکل هولناک گزنده کشنده تولد کند آنها را فراگیرد
و در ظرفی زجاجی غلیظ جسیم که سر او تنگ باشد پایان فراخ در او بکند یکهفته بچون حمار
[symbol] [symbol] [symbol] [symbol] تعظیم کند پس سر او را محکم سازد بلکه تطیین کند بطین حکمت و
سه هفته بگذارد که حیات یکدیگر را بخورند و یکی بماند ملون بانواع الوان که بو تابان او را
طلموس خوانند او را تاجی باشد مثل تاج خروس و نزدیک شانه او از هر دو طرف بالها باشد که
در ان ظرف از طرفی بطرفی تواند پرید در این محل از زاجر او حذر باید کرد و باید گذاشت تا
از حرکت باز ماند پس سوراخ دماغ خود را بقطنی که بروغن بنفشه با دام آلوده باشد باید
بست و پوستی محکم در دست باید کشید کاردی در غایت حدت از فولاد در دست باید
گرفت و سر ظرف را بباید گشاد و بدست چپ او را سرنگون باید کرد در ظرفی از فخار که دیوار وی
را مشنر باشد مثل تغاری و اگر سر ظرف زجاجی تنگ باشد بیرون نیاید گردن شیشه را بباید
شکست تا او را بر از شیشه در اندازی فی الحال کاردی فولاد بر حلق او باید نهاد و در این محل او را
اضطرابی عظیم خواهد بود و حرکات عظیم عنیف خواهد کرد باید که هیچ جز کارد از حلق وی بر ندارد
تا بمیرد و حرکت او منقطع گردد پس خون او را بباید گرفت و خشک کرد وان در سیمیا بکار برند ملکه در
علم اکسیر استعمال کنند و بر احجار لا یقدر ذا بیه طرح کنند صبغی ثابت دهد در این علم سر او بکار آید
و گوشت و پیه هر که سر او با خود داشته باشد چون رز برابر عظیم که مبارد با ببندد و آن سر را

بیندن باران

بپرد و نهاد بجانب بر حرکت. دهد فی الحال باز آن باز ابیند مؤلف کتاب فرموده که اکثر اعمال
سیمیا بدین جانور باز بسته است از اخفا و طی الارض و طیران و مشی بر آب و امثال آن اما کیفیت
آن بیان نکرده و بعامل باز گذاشته لیکن از جمله اعمال سیمیائی خاصیتی چند آورده چنانچه عامل
این سر در هر لشکری که باشد آن لشکر بر لشکر دشمن غالب شود و اگر متوجه فتح قلعه شود فی الحال
مفتوح گردد و هر حاجت که توجه کند بر آورده میشود و بر هر بیمار که بندد مرض او زائل گردد و اگر
زنی یا کودکی با خود دارد از آفات جن ایمن گردد و حامل او هرجا رود مردم در پی او روند و متابعت
نمایند اگر از گوشت او بوزن دانگی بکسی دهد فی الحال [illegible] و در زمان
[illegible] گردد و از وی در بعضی کتب خاصیتی چند بکر آورده
اند که چون طلسمی را کشند هفت زاغ را بر سر وی ذبح کنند تا بخون ایشان ملطخ گردد و چهل
روز در زبل خیل رطب دفن کند جانوری متولد گردد سر او چون مرغ و چشم او در تاریکی میدرخشد
چون چراغ افروخته و این تمثال را حکمای یونان گومار بر میگویند معتقد ایشان آنست که او را
عمر بسیار باشد و زود نمیرد و مر او را اعمال بسیار دانسته در سیمیا و هر که او را با خود دارد بهر تصرفی
که خواهد در خیال هر کس اراده کند میتواند کرد و هر صورت بخواطر گذراند متخیله دیگری میتواند نمایان
والله اعلم تعفینی دیگر بگیرد [illegible] در وقت زرع دل مسحوق منخول بر کی باشید
باشند با آن سبز شده باشد و رسیده و از ابد الحمام تلویث کرده در اناء مسین یا رویین افکند
و در زبل خیل دفن کند تا وقتی که متعفن گردد و از او صوتی دلت دیک روان باشد متولد شود که روی
او بروی انسان ماند و بدن او بدن مرغ و او را دو بال باشد چون مرغان و او زیاده از هفت روز
زنده نشاید قبل از هفته بمیرد و چون بمیرد او را به مرهمانی و مومیائی و شراب بنا الابد در کوزه نو
کرا از پلیه باشد بر بپیچد با خود دارد و خواص عجیب مشاهده نماید اول آنکه متوجه هر

موضع که شود زمین در تحت قدم او مطیع گردد **دویم** از سبع هرچه پیش وی آید چون
شیر و ببر و پلنگ همه مطیع وی شوند چنانچه بر ایشان سوار شود و منقاد و مسخر وی باشند
سیوم تا چهل روز از خوردن طعام و آشامیدن آب مستغنی بود و اگر قبل از موت آن تمثال
شکم او را شق کنند بعد که از آنجا بیرون آید ظرفی جاجی نگاه دارند قدری پنبه هر که سر چوب
از آن آب آلوده کرده در گوش نهد کلام جن اشنود و اصوات حیوانات را فهم کند این عمل از جمله
اسرار مکنونه است رحمه الله امره طلبه کند **وصل دویم** در تدخینات بجهة انحناء
شجره و میل او بجانب عامل بگیرد مغز سر [illegible] و استخوان [illegible] اسود و
استخوان [illegible] همه را جمع کند و کوبد چهل روز در زمین نمناک دفن کند پس بیرون آرد
و خشک کند و جزوی از این با جزو عظم [illegible] که کهنه باشد بکوبد بدان تدخین کند
در زیر درختی هر درختی که باشد شاخهای آن شجره منحنی گردد بر وجهی که بزمین برسد برهان
منوال بود تا وقت انقطاع بخار **دخنه دیگر** خاصه بجهة انحناء نخله و تعجب در این
عمل از عمل بیشتر است بگیرد اطراف [illegible] که از دیرگاه مرده
باشد [illegible] او و باقی عظام بالیده و برک و شجره زین لنهار قبل بوستان افروز
و قدری از طلع نخل و هشته با یکدیگر بکوبد دخنه سازد و در زیر درخت خرما که منتاب ملد نباشد
تبخیر کند بر آتشی که هم از حطب نخل سوخته باشد همین که دخان متصاعد شود نخله منحنی گردد بجانب
آن دخنه چنانچه سر آن درخت بزمین نزدیک و بغایت عجیب نماید **دخنه دیگر** و این اعظم
دخن است و بابیتی که مؤلف در تدخینات ناموس اکبر ذکر کرده چون رابنیاب آورده بود اقتفاء
اثر انسب بود حکماء هند اهل بابل اصل اعمال سیمیا را بر این دخنه نهاده اند ملدبن تصرف توان کرد
در خیالات مردم و تسلط وهم بر ایشان و استحضار روحانیات و انقلاب اعیان در مخیله حضار

مجلس متصرف توان شد بنمایش سحاب و مطر و تحریک جماد و نیران ملتهبه و رعود و بروق و صواعق
و تسخیر حیوانات و امثال آن هرچه خواهد عمل دخنه بابلیه اینست بگیرد برج الصم و برابر او
[symbols] وخون [symbols] مینا ودم
[symbols] ودم امزاه مجموع اینها مخفف وازهن شیرج امتزاج کرده مجموع را بدل عجین کند و
اقراص سازد و چون خواهد که از امه عجایب کند یکی ازوا گوید که چشم بپوشد روی بگرداند پس ملدین
دخنه بدخنین و باسماء سبعه متکلم گردد و گوید بحقوا لکیز یا ایها الروحانیون کلما سالنی
عنه وما طلبوا منی و نام مطلوب برزبان گوید چشم بکشا چون بیند بگشاید بدانچه مطلوبست
معاینه ببیند و اسماء سبعه اینست خنطا منظا منج علون هابط سمعا شعث بالمن الاسما
الحسنی والصفات العلی والضیاء والبهجة والبهاء رب اعنی بملائکتک و تجیبونی لما تعیز
وتفعلون لی من کذا وکذا اجیبوا ایها الارواح العالیة بحق من قال للسموات والارض
ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین امین ورب العالمین **وصل سیم** در نوامیس
الطمه واشربه اما ناموس الطمه بر این نوع است که بگیرد [symbols] امتزاد که
خواهد از پوست جدا کرده بروغن لالا که شیرین و پاکیزه باشد بجوشاند تا بریان شود
و بنفشه تر و تازه ربع آن بگیرد وان مقلو را با آن مخلوط سازد و بنیک برهم بمالد مکان خلد در
سایه بنهد افلاطون گفته که در زمل فرس دفن کند و هرگاه دوا منسبک شود و بنفشه بخته گردد
از وی فوق جدا کند دیگر بنفشه تر و تازه بریزد هفت نوبت چنین کند در هفت روز و بر هر رطل
از دوای مقلو مثقالی کافور قیصوری طرح کند پس تراج دهن کند ازوی و در ظرف جاجی محفوظ
سازد پس بگیرد [symbols] طبع درکه [symbols] ضان برابر او و در نسخه افلاطون بجای
ضان کشز آورده و بدان دهن ترتیب کند بعد از آنکه بجفف و مسحوق بود تیب انست که بفیر

وتشریب نماید تا وقتی که دیگر تشریب نکند آنگه بردارد و در ظرف زجاجی از غبار محفوظ سازد و هر
گاه خواهد یک مثقال تناول فرماید بعد از ریاضت چند روزه تا دو هفته و سه هفته بغذا محتاج
نشود **نوع دیگر** و این از اعمال بزرگ است بگیرد [symbols] و لباب شیرین
بجوشانند و در آفتاب خشک کند یا باتش تجفیف نماید پس از آن بکوبد نرم و بوزن او از هر دو
[symbols] از هر دو و جلبغوزه مقشر و مثل او [symbols] ابیض پاک از فضول و
هر یک را جدا بکوبند با یکدیگر مخلوط سازند دیگر باره بسایند تا نیک ممزوج و مختلط گردند پس مسحوق
او را با این دو مسحوق بیامیزد و بار دیگر همه را با هم سحق نماید حب سازد و هر حبی بوزن دو دانگ
وقتی که معده از طعام خالی باشد یک حب بلع کن که یک هفته از طعام مستغنی باشی زنهار که بر دو
این دوا طعام و غذا نخوری که بیم هلاک باشد زیاده از دو دانگ نیز مهلک است چه دل را فرو گیرد
و عظیم منقبض سازد و متأخران شرط کرده اند که اول تنقیه بدن باید کرد از اخلاط ردیه و شربتی
از سدد و خطمی باید نوشید لیکن مقدار ده سیر آب گرم باید خورد و دوا از ابکار باید بدین وجهی که
گفته شد و اگر کسی خواهد که باز عود کند بدان غذایی که بدان معتاد بود دیگر باره تنقیه باید بر سدد
و خطمی کند که دوا فرو ریزد چون سیاهی سوخته و بعد از آن اندک اندک غذا باید خورد تا بقرار
اصل باز رود گفته اند که اگر از مسحوق اول بوزن دو مثقال با رطلی از سویق آمیخته بخورد همین
عمل کند یعنی تا یک هفته بطعام خوردن محتاج نشود و تقدیم ریاضت بر تناول دوا از جمله
واجبات **نوع دیگر** فرا گیرد [symbols] مقشر از قشرین و آن را در [symbols]
[symbols] در آغاز شبی و بامداد بیرون آرد و نثر کند بر دکویی پاک در آفتاب حرم بران
تا خشک گردد باز تجدید عمل کند یعنی در [symbols] جدید اغشته سازد و شبی و روز تمیم در
برین عمل مداومت نماید تا یازده روز که آن منقوع مشمس نرم گردد چون موم و دیگر شرب

[symbols] پذیرد و در آفتاب خشک نگردد بلکه بر لیف و لطافت خود بماند از و مان بگیرد [symbols] و مثل وزن او سحق نماید بر حجر تا چون فج عظم شود و در ظرف جاجی انکند و مقدار دهن اللوز و اگر روغن بنفشه یا دام باشد بهتر بر سر وی ریزد تا از نکرم محفوظ ماند پس بر ریاضت مشغول گردد یک هفته انکه بسل و خلطی تنقیه کند و اگر قبل از تنقیه بدن کرده باشد از اخلاط مستغنی اولی بود پس وقت حاجت مقدار نخود تناول نماید اگر در عمل تقصیری واقع نشده بیست و یک روز بهاج طعام نشود و اگر تصور داشته چهارده روز کفایت باشد و این عمل لائق ارباب ریاضت است و چاره داران گوشه نشینان و مسافران در زمان قحط و غلا نیز فائده رساند **نوع دیگر** بگیرد [symbols] و بسکافند و نمک سازد و در سایه خشک کند و بوزن او [symbols] و هر دو را باهم سحق کند تشریب نماید بر روغن بنفشه یا دام تا وقتی که بجنبد گردد و دیگر قبول دهن نکند پس خشک کند و نیز دارد و بوقت حاجت بکار برد مثقاله یک هفته را کفایت است و شرط این لزوم ریاضت است و تقلیل طعام قبل از تناول دو سه روز و باریک ساختن امعا **نوع دیگر** اسانه بگیرد [symbols] و خشک کن و خورد نباید و بهر چون غبار رو از غربال و در روغن لوز که بنفشه و گل پرورده باشد و فرو کوب نرم تا چون خمیر گردد و نگاهدار تا خشک شود و مانند سفوف سازد و بوقت حاجت یک کف در دهان افکن که یک هفته بطعام احتیاج نیفتد **نوع دیگر** عن الشیخ السهروردی و الظن انه المقبول قدس سره بگیرد [symbols] هر حیوانی که باشد از حیوانات ماکول اللحم [symbols] انرا وجدا کند بعد از ان بیاورد دو رطل از ماء الورد و انرا در میان وی نهد تا تمام ماء ورد را باز خورد انگاه با نیم رطل دیگر ماء الورد در شیشه کند و دو درم زعفران و نیم دانک مشک و نیم دانک کافور در ان شیشه نهد تا خشک شود و بعد از ان

سحق کند و هرگاه خواهد بوزن دو دانگ بخورد تا ده روز بغذا محتاج نشود اما پیش از آن چند
روز بے ریاضت باید کشید باید از مار پاک و خالی شود نوع دیگر عمل متاخرانست
بستانند آب و کثیرا و نان خشک بقدر وزن
مجموع و و عسل چند انکه بهم آید معجون شود اما الحبوب منقشر باید
و همه اجزا برابر و برابر همه معجون کند و بکار برد بشرائط مذکوره اما نوامیس اشربه سفوفیست
که منع از شرب آب کند بگیر هیچنک غراب خشک کند بسانید با
بیامیزد و اول باید که زا گوسفند باشد بقصب فارسی که در شراب
مغمو بوده باشد یکشبانه روز و بیرون آورده و خشک ساخته و سرگو دانیل و رابکامه دل
او بیرون آرد و خشک کند چنانچه گفته شد با داروی اول بیامیزد و قدری از آن بر آب افکند بنوشد
در روغن گاو سیاه از پی آن بنوشد که اصلاح ضرر آن فرموده مدتی از شرب آن مستغنی گردد
نوع دیگر بگیرد را بجوشانند و بکوبد و به
صاف کرده بیامیزد و بقدر جوز بعمل کند از شرب آب مستغنی گردد ۴
نوع دیگر که محتاج بطعام و شراب نشود و گویند افلاطون از این دوا هر چهل روز یک
مثقال میخورد شید و محتاج بغذا نمیشد بستانند در طل و پوست از وجدا
کند و در دهن لا و لا طبخ نماید تا خشک گردد و برگ در وی افکند و
سه روز در بطن الفرس دفن کند و بیرون آورده اخراج دهن کند نگاه دارد کبد
و کبد طبخ کند در روغن لا و لا و ورق گوسفند در وی
افکند و چون پخته شد خشک کند برید و با دهن محفوظ بسرشد بوقت حاجت بکار برد و
هر یکمثقال از آنرا بمواصله چهل روز بکار برد از ابی غذا مستغنی میسازد والله اعلم فصل

چهارم در ناموس السهر هر که خواهد که خواب نکند بگیرد [illegible] و ذبح
کند و این اشکال را بر دکوی نو بنویسد و قتی که قمر در منزل حرفه باشد ما بین امّ قلیه بوج
بنهد باز آنرا در چیزی دوخته از گردن کسی تعلیق کند و نام او بهمان خون نوشته باشد بر
آن دکوی مادام که آن شیء از گردن او آویخته باشد خواب نکند اشکال اینست طاوش
طلوش بها بها یهربط توکل یا عنعود بحق هذه الایمان و العهود و بالاسم العظیم الذی
انفرج الماء لموسیٰ علیه السلام برکته من الصخر و الجلمود وهو [illegible] **نوع**
دیگر جانوری که او را [illegible] خوانند بگیرد و بکشد و در وقت قتل ملاحظه نماید
که یک چشم او بسته باشد یکی گشاده آن عین مفتوح را بیرون کند و در دکوی پاک دوخته از
گردن در آویزد خوابش نیاید تا وقتی که از گردن بیرون کند و گفته اند عین [illegible]
[illegible] همین خاصیت دارد **نوع دیگر** بگیرد اصطرک و حبّ النیل و زبل [illegible]
[illegible] و زاش بید سترا زهر یک جزوی همه را بکوبد ببرد و بر انگشت افروخته تبخیر
کند تو آن بمشام هر که رسد آن خواب نکند بقدرت حضرت الله تعالیٰ **وصل پنجم** در
ناموس الاکحال بهترین کحلها است که سبب رویت روحانیان شود و آن کحل اعظم گویند و
عملش بر این نوع است که بگیرد چشم [illegible] و چشم [illegible] و عیون ثلثه [illegible]
[illegible] و دبلی [illegible]
و مرارهٔ [illegible] و بیض [illegible] اسوی بری و مرارهٔ او و همه را خشک سازد و در موضع که
آواز خروس بدان نرسد بعد از جفاف بکوبد عجین کند بعسل آتش ندیده و در زیر طشتی
که از مس پاک قلعی ناداده باشد یا ظرف حاجی بر آتش نهد تا دود آن بالا رود و در طشت
یا در ظرف جمع شود تا وقتیکه تمام آن نبود بر آن دوده زاکه کحل اعظم است آن کحل را بامداد

بوقت طلوع شمس در چشم کشد بمیلی از چوب بید رو تا نصف النهار دیده را نگشاید بار نصف اللیل
اکتحال کند بدان مصیده بگشاید که روحانیات را ببیند اگر دیده [illegible] وزهرهٔ او را باین کحل
منضم گردد جنیان ببیند قرین هر انسانی را از جن مشاهده کند و اگر مجنونی باشد شیطان
او را نیز معاینه ببیند **کحل دیگر** هم در رؤیت جن بگیرد بیض [illegible]
با مغز هوس [illegible] وسحق نماید بدان اکتحال کند جنیان را عیان ببیند
کحل دیگر هم در رؤیت ایشان بگیرد مرارهٔ [illegible] و مرارهٔ [illegible]
[illegible] وخشک کند و سحق کرده و با یکدیگر مخلوط ساخته بدان اکتحال کند جن معاینه
ببیند بعضی گفته اند که کحله را با مرارتین الوده کند در چشم کشد همانصفت رؤیت نماید
و هیچ حاجت بمخاف و سحق ندارد **کحل دیگر** جهت دفائن وکنوز بگیرد [illegible]
[illegible] که مخلوط با وی دیگر نباشد و در خانه ببیند و تا مهمان گرسنه شود بکرده سبز روغن
گاو طوعا و کرها تو تطعیم کند معلق بیاویزد و ظرف زجاجات او بنهد تا اثر روغن از حلقش
فرو چکد در ان ظرف و دلیل ازاد در زیر کاسه [illegible] وکند ان دو در کحل ساخته در چشم کشد دفائن را
ببیند **کحل دیگر** برای همین کار بگیرد [illegible]
[illegible] در سایه خشک کند سحق کرده با عسل بیامیزد و بدان اکتحال نماید کنوز تحت الارض بنظر
وی در آید **کحل دیگر** جهت مشاهده عجایب مرارهٔ [illegible] و خون
[illegible] خشک کرده بباید چون سوم در چشم کشد عجایب بسیار و غرائب بیشمار معاینه
ببیند در دیده هر کس که خواهد کشد همانحال دست دهد **کحل دیگر** که هر چه خواهد در خواب
ببیند از دفائن و احوال غائب و غیر ان بگیرد و خون حمام خشک کرده و مصعر و شحم [illegible]
اجزا را برابر عجین کند شب بدان بخور سوزد و کحل العجایب که عنقریب گذشت با پوست [illegible]

اصغر مسحوق منخول امیخته در چشم کشد و بخسپد مطلوب را معاینه در خواب ببیند **فصل سیوم**
در اعمال خفا قبل از این شمه در اینمعنی گذشته است اما چون این عمل عظیم ترین عملی است اکابر او را
افراد کرده در اینباب سخن بسیار گفته اند بر وقوع ان عملهای مختلف کرده و ان اعمال هم کلی میباشد
و هم جزوی و هر یک در فصلی نوشته میشود **فصل اول** در اعمال کلیه خفا غیر از انکه مذکور
شده بباید دانست که اصل در خفا حب الخروع است عمل ان بانواع کرده اند بر غیر حب الخروع نیز عمل
فرموده اند در جزویات و اعمال حب مذکور بر سه نوع است کبیر و وسیط و صغیر و هر یک در وصلی اورده
میشود **وصل اول** در عمل کبیر ان چنانست که شجره سراج القطرب پیدا کنند و ان درختی است که
بشب چون چراغ درخشد پس از ان H ۵ H ۵ انرا بگیرد و در پای این درخت ذبح کند و خون
انرا در بیخ این درخت بریزند و پنهان کنند دل انرا بوحر ادر تحت شجره و روز دیگر بیرون ارند بموضع
خالی برند که انجا H ۵ ۵ بزی وحشی شد ابد السود البته باشد بدو تطعیم کنند و چون دو روز
بگذرد در روز سیم بار دیگر H ۵ H ۵ دیگر در زیر شجره مذکور ذبح کرده دم او را در اصل شجره بریزند
و قلب او را بوحر ادر همان موضع نخستین مدفون سازند روز چهارم بیرون ارده و بهمان محبوس تطعیم
کنند در روز پنجم باز یکی از انچه مذکور شد ذبح نموده بهمان دستور عمل نماید روز ششم قلب مدفون را
بگذارد و در روز هفتم بباید ان درختی را بیرون و ان دل را بیرون ارد و چون بخانه رسد ان درخت را قطعه قطعه
کرده در دیگی افکند واب در انجا کند و بجوشاند تا وقتی که مهرا گردد فرو گیرد و ابرا صاف کند و بگذارد تا
سرد شود پس اندل را بدان محبوس دهد تا بخورد و بعد از اکل ان او را ببیند که از تشنگی بی طاقت شده و گویا
از چشمهای او اتش میبارد پس از ان اب بدو دهد تا سیراب شود فی الحال مضطر بشود و چشم او باز بماند
و نزدیک هلاک رسد در همان دم بکاردی از فولاد که در غایت تیزی باشد او را ذبح کند باید که ذبح در
ساعت مریخ باشد اگر در روز ساعت او نبود هر پس خاک پاک بگیرد و در ظرف نجاجی کلان کند سر مذبوح را

بگیرد و حب خروع در درون بیضه او فرو برد وان سر را در زیر انجال دفن کند و بقیه حب دم مد بو جوا با احشا و اجزاء در آب فکند از ان آب بر انجال ریزد تا وقتی که دانه سبز شود و برو بد حمل روز را بر ساند سر حب بران پدید آمده باشد الغرض ابر تا ر دو بکنار جو رود که در او آب وان بود دانه حب را در آب افکند دو دانه فرو بر آب فرو رود و یکی بر سر آب بماند افرا گیرد و در دهان نهد بکلم نکند از نظر مردم مخفی گردد دم ما دام که ساکت باشد ان حب در زیر زبان او بود کسی او را نبیند او هم کسی را ببیند چو سخن گوید عمل باطل شود و هم کس او را ببیند **فصل دویم** در عمل وسط وان چنانست که حب خروع را هفت روز در [illegible] نهد پس از ان بیرون آرد و خشک کند و در جمجمه آدمی بکارد جائی که باران تمام بدان جا نرسد باید که جمجمه را پر از [illegible] کند و تخم مذکور در وی افکند بپرورد تا درخت برو ید تمام برو ید چون برسید باید که یک حب را ضایع نکند بلکه همه را جمع سازد و جای خالی بنشیند آئینه در پیش روی خود گیرد و یک یک حب بدست چپ بدست راست یک یک حب در دهان نهد در آئینه بنگرد هر گاه که خود را در آئینه نبیند ان حب اصل است او را نگاه دارد و باقی را بیفکند و بوقت حاجت این حب را در زیر زبان گیرد هیچ کس او را نبیند الا او هم کسی را معاینه ببیند نشان صحت این عمل آنست که ان تخم پرورده را در [illegible] فی الحال بکارد سبز شود و اگر نشد دو عمل قصوری هست دیگر باره اعاده باید کرد **فصل سیم** در عمل صغیر بگیرد [illegible] وزغه او را در زمین که گشنیز کاشته باشد دفن کند و در دو دیده او دو تخم خروع بکارد و بر [illegible] سیراب گرداند برگ در اگر دا او دا نزه بکشد بکارد مولادو برد و در بند ا نزه کارد زانو برد و هفت دانه باید کشید بر بیرون یکی بکرد هر روز مقدار [illegible] از شراب مذکور بر بیخ این شجره باید بیخ چند انچه شجره برسد و حبوب پدید آید پس امتحان باید کرد بآئینه چنانچه گذشت و مترجم گوید که دانه خروع بجز این عمل در اعمال دیگر بکار میآید چنانچه در سر الاسرار مذکور است و او را نسبت بشیخ موحد محقق حسین بن منصور حلاج

قدس سره کند وحق انست که آن مصنف یوسف بن احمد حلاج است واو صاحب شعابذ طلسمات بوده بر هر تقدیر تعدیری ترجمه کتاب سر الاسرار دراصل چهارم ایراد خواهیم کرد ومن الله التوفیق **فصل دویم** دراعمال جزئیه خفا وان سه نوع است تعلیق واکتحال واکتسا وهریک دروصلی مذکور خواهد شد **وصل اول** در تعلیق وان عبارتست ازانکه چیزی برخود بندند تا از نظرها پوشیده شوند و پنج نوع ازین عمل بنظر رسیده **اول** بنویسد پنجم فرا بقلمی که از چوب [illegible] تراشیده باشد بمشک وزعفران قبل از طلوع آفتاب هرروز که باشد چهارشنبه بهتر است ونوشته را در موم گیرد وازگردن زاو بربندد هرجا که رود کسی اورا نبیند اینست عسصلعک لها **دویم** بنویسد بحبر بر سفید درروز عطارد وساعت او در هم پیچیده قدری ازتخم سمک بحری باوی بیامیزد ودر رکوی پاکیزه با خود دارد از نظر خلق مخفی گردد بسم الله الرحمن الرحیم یا تمخیثا یا النفیثا یا ملیثا یا طلیثا یا رهمیثا یا هلیلا یا اعیثا یا طوثیا یا وخثا یا صنایا عمیثا این دو عمل محتاج بتجربه است وهو اعلم **سیم** بگیرد بد راست [illegible] ودرخرقه نو بلند زد و برباز وی چپ بندد و بعضی میگویند که بخار وانوه کسی اورا نبیند وکسی تو را نبیند **چهارم** بکشد [illegible] زاو پوست وباز کند وباره پوست [illegible] ضم کند وبر شیر که ابکاد وشیر باشد و برباز وی چپ بندد هرجا که رود کسی اورا نبیند **پنجم** بیارد [illegible] سالخورده وذبح کند وخون ومغز سراو وزهره وچشمش هم بیامیزد ودر سایه خشک کند وبکوبد پس از آن درصره کتان پاکیزه لحد بر [illegible] برباز وی راست خود بندد هرجا که رود کسی اورا نبیند **وصل دویم** در اکتحال بگیرد مرارهٔ [illegible] وعین [illegible] و [illegible] سوده وهرسه را با یکدیگر بیامیزد وبعد ازجفاف وسحق او لکن واین نامها را بر پوست [illegible] نولبید وازاین پوست نوشته سرمه دانی سازد چنانکه نوشته بر داخل سرمه دان باشد

ه کاد میخواهد از آن کحل در چشم میکشد تا کسے تورا نه بیند اسماء این است بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بالله **وصل سیم** در اکتنا و آن سه نوع است اول هفت خوشه را بگیرد در آخر خریف و پوست بکند پوستها ایشان را نمک کند در باغ دهد بدستور بکه پوست کو سفند را میدهند و برهر پوسته مدبوغ این اشکال را بنویسد [شکل] پس آن پوستها بر ریسمان طاقیه دوزند که از آن کلاه ساخته باشد بر سر نهد از نظر خلق مخفی شود **نوع دویم** جبه از سنجاب سرخ بدوزد و تاج هم از آن جنس ترتیب دهد این اسما را بر گرد گریبان و حوالی سر آستین و گرد اگرد تاج بنویسد یا تمخیثا ... یا لنغیشال ... یا ملیناه ... یا لمیشاطل ... یا رهمیثا ... یا ملیلا ... یا اغیشا ... یا لمویثات ... یا وخثاو ... یا میثا ... یا مخیثا ... و بوقت حاجت جبه بپوشد تاج بر سر نهد از نظر مردم غائب گردد **نوع سیم** چون آفتاب در سرطان یا میزان باشد و قمر در برج ثور و از نحوس بری و به سعود متصل بود پس این حروف را بر ... و در روغن یاسمین افکن حروف ... فصلند پس انگشتری بسازد از قلعی پاکیزه در روز چهار شنبه بساعت عطارد و این نقش بر وی بکند ... پس بوقت حاجت این خاتم در انگشت کند و قطرهٔ از آن روغن بر وی بمالد و هر جا که خواهد رود که از نظر مردم محجب و مخفی ماند والله اعلم بحقایق واهب العطایا **فصل چهارم** در ترجمهٔ کتاب سر الاسرار مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در زرع و ترتیب جبة الخروع و این فصل منطوی بر دو وصل **وصل اول** از فصل اول بگیرد حب الخروع و در زیر زبان نگاه دارد تا وقتی که بشکافد و اثر نمود را و ظاهر شود پس بگیرد ... و دیدها را قلع کند بجای آن از تراب احمر مملو سازد و حبهٔ مذکور را در چشم او میان تراب احمر دفن کند پس

باب کہ ممزوج باشد بہ [symbols] ھ تسخیر کند و باید کہ عمل این روز شنبہ
باشد آفتاب را وائل برج حمل بود متوجہ بدرجہ شرف و اگر در درجہ شرف باشد ان نیکو تر باشد
و بوقت تسخیر گوید ادر نی ھذا البذر فی علو زحل و رفعتہ و اگر این کلمات را چند نوبت تکرار کند اولی
باشد و چون ازین وقت سیزدہ روز بگذرد ان روز پنجشنبہ باشد ھمان اب ممزوج تسخیر نماید و گوید
مکررا ادر نی ھذا البذر فی سعادۃ المشتری و یمنہ و بعد از سیزدہ روز دیگر کہ روز سہ شنبہ باشد ز
خال تسخیر بتکرار گوید ادر نی ھذا البذر فی سیاسۃ المریخ و ھیبتہ بعد از سیزدہ روز دیگر کہ روز یکشنبہ
باشد ان اب مذکور تسخیر کند و بتکرار در ان حال گوید ادر نی ھذا البذر فی سلطنۃ الشمس و ھو نور ھا
پس بگذارد تا سیزدہ روز دیگر و ان روز ادینہ باشد و تسخیر بدین کلمات متکلم گردد علی سبیل التکرار کہ
ادر نی ھذا البذر فی طرب الزھرۃ و عیشھا پس چون سیزدہ روز دیگر بگذرد نوبت تسخیر بروز چہار شنبہ
رسد در ان حال مکرر بگوید ادر نی ھذا البذر فی کتابۃ عطارد و ذھنہ پس فرو گذارد ان را تا سیزدہ
روز بگذرد و روز دو شنبہ زاید بوقت تسخیر مکرر گوید ادر نی ھذا البذر فی سرعۃ القمر و عجلتہ پس
دیگر اب ندھد تا خشک گردد و باید کہ ھر عضوی از او در خو بطہ باشد مضبوط تا چیزی از او بر
بر زمین نیفتد و ضائع نشود و اگر در وقت تسقی سبعۃ عوۃ ھر کوکب کہ نوبت اوست بعد دی
خواص بخواند عمل کاملتر بود و این دعوات در کتاب سر الاسرار بنا وردہ اما این فقیر از حضرت
شیخ المشائخ قدوۃ العرفا شیخ قطب الدین محمد البرغشی قدس سرہ این نکتہ را استماع نمودہ و
ان دعوتہا یاد گرفتہ لیوا از روی مھربانی و شفقت بر طالبان در این ترجمہ داخل کرد ابید تا نقصانی
بدین عمل نرسد **وصل دویم** در دعوات کواکب سبعہ **دعوات زحل** کہ تعلق
بروز شنبہ دارد اول تسخیر اسنا ینبث ھمھتیم نجاج انجخ طماج طموخ بیروخ شھلوخ
فقدوخ مَعقُوشٍ آنوشٍ ھَینُوشٍ آبُوشٍ اَجیبیا الذی اعطاکَ عُلُوَّ الشُّمُوخِ وبا لاسمِ

اَلَّذِی احْتَجَبَ بِهِ نُوْرُ رَبِّنَا فِی سَمَآءِ الْغُیُوْبِ اَجِبْ یَا اَکْسُفَائِیْلُ بِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ و عدد قرائت این دعوه در کبیر چهل و پنج است و در وسط هیجده و در صغیر نُه عدد که خواهد بخواند **دعوت مشتری** که تعلق روز پنجشنبه که نوبت تسخیر دوم است بعلقباشِ عذلیشِ اسهر تباشِ متغالِ اَجِبْ یَا صَرْ تِیَائِیْلُ بِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ و الکلماتِ المطهّراتِ بجحجمیرِ هجهجهیرِ مکشِ کشتشِ مقطیع طمیشاشِ العجل العجل یا صرفیائیل بحق الحلاله الخاصیه دردیائیل و عذیبیائیل و صرخیائیل و عدد تلاوت این دعوت در کبیر هصتر پنجاه است و در وسط چهار ده است و در صغیر پنج **دعوت مرّیخ** که متعلق بروز سه شنبه است در تسخیر ستم نیلهونِ قرهرهیرِ خرتوشِ آسروشِ هیوشِ رَبُّ الْعِزَّةِ وَ السُّلْطَانِ طوا طوبا طوبا عد یثا رهیثا هجلیرِ عبد هیثا الوحا العجل العجل یا صمهیائیل بحق هذه الاسمائیل اجب و عدد خواندن این دعوه در کبیر هشتصد پنجاه است و در وسط سیزده و در صغیر چهار **دعوت شمس** که تعلق بروز یکشنبه دارد نوبت تسخیر چهارم است بیدلوشِ هیاشِ مبدلاوشِ رهمقاشِ بطناشِ صعیوشِ طلوشِ طهماروشِ اجب یا روفیل بحق هذه الاسماء یا روفائیل یا روفائیل و عدد قرائت این دعوه در کبیر چهار صد است در وسط سیزده و در صغیر چهار **دعوت زهره** که تعلق بروز جمعه دارد و تسخیر پنجم است و یداشِ علیوشِ همقلیوشِ دزماشِ لمیماشِ شمادشِ رهوشِ ظهارشِ اجب یا عنیائیل بحق هذه الاسماء علیک و نصاب این دعوه در کبیر دویست هفده است در وسط نوزده و در صغیر یا مرتبه ده و یا مرتبه یک **دعوت عطارد** که متعلق بروز چهارشنبه است و تسخیر ششم هنوشِ الوشِ حلے شیئا هبکیشِ دارلیشِ عملیشِ دزمرشِ عقدشِ و نلشم العجل یا میکائیل بحق هذه الاسماء علیک و نصاب این دعوه در کبیر دویست و هشتاد و چهار است و در وسط بیست سه و در صغیر پنج

دعوت قمر کرتفاو روف ... شنستراردعدیرش هادیش آبرش مطلش طیماش
یاش هیثا نوش تعانوشید ... بسیل بحق هذه الاسماء وعدد قرائت این دعوه در کبیر
سیصد و چهل است و در هریک از وسیط و صغیر هفت والله اعلم **فصل دویم** در خواص
و منافع این حبوب قبل از این گذشت که عناقید این شجره را در خریطها باید کرد تا جمیع فوت شود
و چون حبها تا خشک گردد و جفاف کامل یابد آنرا از جمیع قشور پاک باید کرد و بجهت امتحان باید
فرمود چنانچه پیش از این اشاره شد تا حب خفا بدست آید چون از حب حاصل شد بواید جو برا
در آب باید فکند و چون در آب افکند ببیند که بعضی از حبات بر روی آب آید بعضی در میان آب
ساکن گردد و برخی در وسط آب متحرک باشد بعضی در زیر آب قرار گیرند فدی از حبات با یکدیگر
ملتصق گردند معلوم در زیر آب ملتصق شوند هر نوعی از این حبو برای ... شاید است و خواص
اینها در هفت فصل رقم اثبات مییابد **وصل اول** در حب خفا و آن خاص برای همین
کار است چون این حب بواسطه امتحان زاید بدست آید فرا باید گرفت و نگاه باید داشت واز
شش نوع دیگر که گفته شد از هر یکی جمع باید کرد بکوفت و بکوفتنی بیکو و بیراهن و سر الی باید که
الم ... ن سخنان باشد پس بوقت حاجت انجا در باید بوشید بدان حبا کوفته مخمر باید کرد
و در زیر جامه مذکور پس از آن حب خفا در دهان باید نهاد تا غایب شود از چشم مردمان باذن
الله تبارک و تعالی و پیش از غایب شدن این طلسمات را نوشته لیتوانند فی الفور از نظر خلق پنهان
خواهد کرد بدن طلسمات مذکور اینست ططصح ططعطع ۹۹۱۳ ۹۹۹۹ ط عععععع ۹
ط ۷۲۲۱ ۶۲۲۱ ۱۹ ۳۷ ۷۶ س ع۱۶۵۹۶۱ ۳۷ ۶ ۱ ۷۲ ط
عع ع ع ۱۶۳۲۲۱ ط ص ۱۶۹۷۱ ۶۳ ط
ط ۳ ع ع ۳ ع ط ع ز ۳ ۵۶۳ ۱۱ ۹

خواص حب خفا

از نظرها پنهان شدن

۱۲۹۱
طعععص ۳۲ ۱۱۱ و عططط ۱۲۳ ۲۲ ۱۶۲ و

واین نقش را نوشته بر بازو بندد تا که از بلاها محفوظ ماند و وقتی که خواهد ظاهر شود فی الفور تعویذ را از بازو جدا کند و از آب چاه تازه روی خود را بشوید نقش اینست

۹ ۹۰۱۱ ۶ ۳۷ ۱۶ ۳۲۶۳۲۱۹۹۷۱۲
ف ا ل ا ل ه خ ی س ح ا ف ظ و م ا س ح م ا ر ا ح م ی ن
۱۲ ۱۹۱ ۹۹ ۷۱۲۶۲ ۱۲۱
ن ی ح ا ل ه ی ل
م ۱۱۷۱ ۶ ۱ ۱۶۹ ه
م ۱۹ ۱۷۹ ۷۹ ۱۶ ه
م ۲۰۰۲۳۱۱۰ ۱ ۱۰۱۰ ۳۰ ه
جبرائیل
ا ن و ر ل ی ا ل ا ل ه ا ل ا ل ذ ی
۶۲۳ ۲۱ ۹۹ ۷۱ ۲۲۷۱ ۱۱
۱ ی م ی م ی ع ی ع ی ع ی ط ی ط ی ۱ ط ی ط ی ط
۸ ۱۸ ۱۸ ۱۸ ۱۸ ۱۸ ۱۸ ۱۸ ۱۸ ۱۸۱ ۱۸۸۱

وصل دوم در منافع ان حبات که بر روی آب ایستاده اند بدانکه خاصیت انحبوب جاه است و قبول دل سلاطین و عظماء و بر آمدن حاجات از ایشان و فور عزت و حرمت و مکنت و حشمت میان جمیع عالمیان و توانگری و استغنا از خلق و چون میل اینحالات پدید اید هفت دانه از حبوب فوقانی یعنی از آنها که بر روی آب بوده اند بگیرد هفت دانه شعیر اسود مثل و شعیر ابیض و همین علی خردل سفید تمامتند او فلفل ابیض و هفت قطعه ملح اندرانی هر یک برابر شعیره و مجموع را در خرقه پاکیزه افکند و بر بازوی راست خود بر بندد تا همه آنچه مذکور شد مشاهده رود زیاده بر آن نیز انشاء الله تعالی **وصل سیم** در منفعت ان حبات که در زیر آب مستقر بود اند انها

برای عمارت جاینها و نشاندن نهالها بکار آید هر گاه که از حبات مستقره در تحت بنائی یا در تحت نهالی
نهند آن عمارت سالها باقی ماند از خرابی ایمن بود و آن درخت عالی و راسخ گردد و اگر آن حبوب را
سحق کنند و با آب مخلوط ساخته در زیر درختی بریزند بزرگ شود و میوه بسیار دهد بمرتبه که محل
تعجب و تحیر باشد این طلسما ترا نوشته بر درخت مذکور ببندد تا که میوه او مثل میوه ها دیگر خوش ثمره
پیدا شود مکرر بتجربه رسیده است صا۷۹۹۶ا لها ۱۹۳۳۶۱۶۷۹ الها الها ص ص ۳۶۱۱۶ ۱۱

ع ا ع ا ۱۲۷۳۶۲۷۴۱۹۵۵۶۱۷۴۱۲ ۳۶۱۲۷۴۱۶ ۱۱

۱۲۳۶۱۱۹۶۷۴۴ ۶۲۷۳۱۹ لها ع۹ ۱۶ ۷ ۳

ع ۱۲۴۴۴۱۱۱ ✡ ✡ ۱۱۹ ۱۱۹ ۳۶ عه موه ۷۹۹ ۸

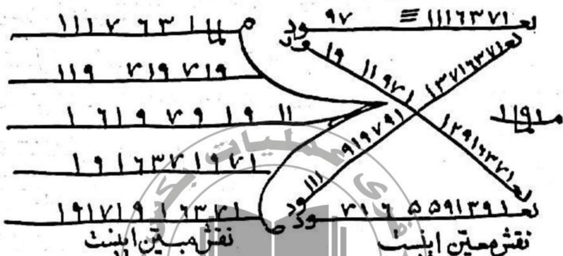
ا ۱۱۲۷۳۶۱۲۷۹۷۳۶۱ ۲۴۴ ۱۹۶۱ ۱۷۳۶ ۱۱

ع ۱۲۷۴۱۲ ط ط ط ع ع ال م ط ط ع ع ل ۵ م ل ۷ ۷ ۷ ۴ ۶ ۱ ۹ ۳

ا ع ط ط ا و لها ط ع ع ع ال ح م ل ل ل س رسا ال ع ال م ع ن

وصل چهارم در بیان حبات متحرکه در وسط آب بود خاصیت آن حبات قطع مسافت
بعید است در زمان قریب چون کسی خواهد که از بلدی ببلدی خواه بعید خواه قریب در موضعی رود
که خالی باشد از مردم و دو دائره بکشد یکی برای این بلدی که در او نشسته نام این بلد را او نویسد
و دائره دیگر در آن جهت که بلد مطلوب بر آن صوب است و نام آن بلد نیز در درون دائره بنویسد و
بر گرد هر دائره این اسماء بنویسد بر وجهی که تمام حوالی دائره فرو گیرد و اگر کلمات با تمام رسد و از
دائره چیزی باقی باشد باز باسر گیرد تا حول دائره با تمام رسد اسماء اینست لف مبطرون وهو
کطلسطاس کیهطموس بعد از آن حبه از آن حبات متحرکات قرار گیرد و با ظفر آن عود قماری مجمره
نهد در دائره که اسم بلدی که حاضر است نشاده باشد چون بخور بر آتش افکند پای راست بر آن د

و در دایرهٔ بلد مطلوب نهد چشم فرو پوشاند چون زانجه بجو بمشام او رسد هم چنان چشم پوشیده پای دیگر بر دارد و در دایرهٔ بلدی که مقصد او است نهد پس چشم بگشاید خود را در بلد مطلوب یابد و از طلسمات نقش ذا اوّل باید بسوزاند



نقش معین اینست

ال ٤٣ م ع ٣٠٣٠ ه ٢١ ٣٠
٢٠٠٦٣٠٦٠١٠١٠٠١٤٠٤٠٦٤٨٤
٤٠ ٥٤ ١٤٠١٥ ١٢٠٠ ٢١
ع٠ ٢٠٠ ٢ ١ ص ٩ ١١

نقش مبین اینست

۵۰	۱۰	۲	۴۰
۴۰	۲	۱۰	۵۰
۴۰	۲	۱۰	۵۰
۵۰	۱۰	۲	۴۰

وصل پنجم در نفع حبوب که در وسط آب ساکن بود خاصیتش آن است که اگر بندگان گریخته و دواب فرار کرده چون زنی خواهد که از نظر رود یا بنده گریخته باشد یا چهار پائی غایب شده یکی از حبات ساکن فی وسط الماء بگیرد و با معتدل زائی از سنگ دو بر آتش نهد نام آن کس یا آنجوان بر آن متی بعلت الهی قادر نشود بر حرکت از آن مکان که باشد تا وقتی که برود و او را بگیرد **وصل ششم** در بیان حبات منتقر خاصیت آن بعض است تفریق چون کسی

خواهد که میان دو کس دشمنی افکند از حبهای شکافته دو حب بگیرد و هر یکی را بدین پاره سازد و در میان
نان کند و آن نان را نصف سازد چنانچه هر دو قطعه از آن حب در نصفی از آن حیز افتد و بنام آن دو
کس که خواهد نصفی بکلبی و نصفی بگربه دهد آن دو شخص با یکدیگر متباغض گردند از یکدیگر متنفر
شوند **وصل هفتم** در حبات ملصقه و آن برای الفت و محبت است چون دو دانه ملصق
بگیرند سحق کرده با شکر نبات بیامیزند از آن در طعام یا شراب هر دو دهند دوستی عظیم در میان ایشان
پیدا شود و اگر برای اطعام ایشان نه در نماشد آن مسحوق را بریزد در حوض یا چاهی یا در چشمه یا در کوزه
که هر دو از آن آب خورند بیفکند اند کس یا یکدیگر مؤتلف و مستانس گردند چنانچه یک دم از
یکدیگر جدا نتوانند شد والله تعالی اعلم تمام شد کتاب الاسرار و در غیر این کتاب هم از مصنف
آن چهار نوع دیگر از اعمال اخفا نقل کرده اند که عمل در تاثیر چرخ و در ذیل این کتاب ایراد
کردیم اما از اعمال اخفا **نوع اول** از حب الخروع بگیرد بیست و یک دانه و از خولنجان بوزن
آن و سحق کند تا وقتی که مانند غبار گردد پس بگیرد [illegible] والمقام کند
او را با نان مبده که با موی ز دانه نکرده بریان کرده مخلوط ساخته باشد و آب ملک سه روز گفته اند
در سه روز یکبار از این طعام خورانند در صباح روز چهارم ذبح کند در دیگ سنگین خورد و
باید که قطره خون او خارج دیگ نیفتد و اگر آن خون بر زمین بزد عمل باطل شود و بعد از آنکه تمام
خون از جسد او برود آن غبار مذکور را بر آن خون نثر کند و قلب مذبوح را بریان کرده بشکافد
و هفت حبه از شجره مذکوره در آن نهاده شکاف را بخیطی محکم بدوزد و در دیگ افکند و یک شب در
زیر آن آتش قوی برافروزد تا آنچه در دیگ است پاک بسوزد چون روز شود سر دیگ را بگشاید و در
حبات نگاه کند هر چه سوخته است بیندازد و آنچه سالم است نگاه دارد و در مادیه که در دیگ
باشد در کاغذی محفوظ سازد و چون خواهد که از نظر مردم غائب گردد یکی از حب سالم در زیر زبان

گردد واسماء مختصہ بدعوۃ زحل بخواند وازان رماد محفوظ چیزی در گریبان و آستین خود ریزد کہ در وقت وساعت مخفی گردد وقبل ازاین در فصل رمادات ماشد این عمل مذکور شدہ وچون دراین نسخہ باآن تفاوتی بود اینجانب ثبت نمود **نوع دوم** بگیرد راس ٨ لھیم کہ یک ﷲ ۷ وا ... ہ ... نبود وازجبہ معروف ہفت دانہ بستاند دو تا در دو عین او نهد و پنج تا در ... اونهد وقتی کہ زحل در شرف باشد اگر از اقلیم از اقالیم یا بلدی از بلادان کہ متعلق بوی باشد بعمل کند ابلغ واکمل باشد اگر اورا در شرف نیابد ودر یکی از دو خانہ خود یابد یا در یکی از خانهای مشتری واگر میسر نشود مقارن مشتری باید یا بو تثلیث وتسدیس او ونظر عطارد بوی از تسدیس و تثلیث لازم است ودر وقت کاشتن چوب در موضع مذکور باید کہ دعوۃ مخصوصہ بزحل بخواند واز روحانیات موکلہ براو استعانت طلبد ودر عمل خود پس راس مذکور را ببرد در موضعی کہ کشتہ کاشتہ باشد ودر آن زمین تعبید دراعی عمق بکند واورا دفن کند بخاک برسازد و تسقیہ کند بہ ... ٩ ... + ... ٩ ... ہ کہ ما مذاب ساختہ باشد همچنین چهل روز ترتیب کند ودر محلی کہ آب باید بهمان مذکور تسقی نماید تا آنچہ بروید و میوہ نرو بند وبرسد آنگاہ روز شنبہ قبل از طلوع شمس بچیند و امتحان کند چنانچہ مذکور شدہ وچون حب حاصل شود دعوۃ زحلی بخواند وگوید اخفونی بحق هذہ الاسما ... ہ اللیل ... + ... و ... ہ ... ہ بگیرد **نوع سیم** کہ فی الحال مخفی گردد ... + ﷲ وهر دو را بکشد بر جبهہ مصروع کہ نوبت صرع او روز چهار شنبہ باشد نهد بیرآن خون را فرا گیرد و بریشہ از دراش ہ ... ہ ... این اسماء را بنویسد بر خرقہ پاک جلد یا راس هر دو مدبوح را بر خرقہ بپیچد بر عضد ایمن بندد وبرود هرجا کہ خواهد کسی او را نبیند

اسماء اینست شنج طنج همشتلج هطلنج ۳۰۰۳۰۰ ۸۷۰۹۸ ہ ۶۰۰۲۹ ۵ ۴۰ ہ

ع ۵ ۴۰ ۰۰ ۳ ۳ ۸

۵۱ ۱ء ۱۴ ۱۱۱ ۶۲ ۱ ۲۱۴۶۱ ۷ ۳ ۹

نوع چهارم و این اشرفا بواب احسن انست و ارباب نوامیس را بدین عمل اعتقاد تمام هست ... برتیم و برکف دست خود نگاه دارد قبل از نیم روز پس اگر ... در سایه دارد بیفکند و دیگر بردارد و همین امتحان کند تا وقتی که یکی بدست اید که او را سایه نباشد پس پوست او باز کند و همه بوغ سازد بنهاند و فرط و این عمل وقتی بجای ارد که صائم باشد و بر طهارت انکه طاقیه بدزد که او را بیج ترک باشد و آن پوست را بر پنج قطعه کند بشکل ترک طاقیه و بر هر قطعه این اشکال بنویسد ... اهیّا شراهیّا اذونای اصباوت و هر یک از این قطعها را بر ترکی دوزد لیکن مس سخیط قطن باید که در وقت دوختن قمر متصل باشد بمشتری از برج ثابت و همین اشکال را بر عصا بر طاقیه نویسند با این آیه کریمه وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون پس هرگاه که خواهد این عصا بر طاقیه را بر سر نهد و باید که با طهارت باشد و سوره والعادیات را بخواند تا نفسا و این صوت بهترین صور اخفا است والله اعلم بحقایق الامور و این طلسما تراتیر اول نوشته تا بدین بوزانند که مجرب یافته

۱۸۴۸	۱۸۱۸	۱۴۴۴
۱۹۱۹	۱۵	۱۵۹۱
۱۸۹۵	۱۹۵۹	۱۸۹۸

لم اوس طا الطم ن وط طع لم ن مح ل
اق طم وطم طم ن طع طص ص ف ول لم
اع ل ص طع ی ن طع س طع ن ول طط وا ل ل
اوامططم م س طع ف ال م ن وم ح وم م ال ط

ع ٢٩١٦٩٩٢١٦١٩٩٩٥٦٤٤٧١ لما لما م ١ ٢ ١٩١ ٩٩ ٦١ ه

م٢ل م م١م ه ملس طع طعص ه مطعل من طع طع ص ط ه

امّا تدبیر خرج مدار این عمل بر است و بر انواع مختلف معمول شده اشهر آنست که در اول بهار و احج آنست که در آخر فصل بهار بیار د چوبی از شجرهٔ گز که در صحرا باب ستبر باشد و از آن سیخ تیز تراشد بکار جویهارود و بنگرد تا کجا دو شده اند اهستر این سیخ را بر پشت انها ملصق کند بعد از آنکه هر دو گذارد گرد دبر زمین رسد پس زرد هن هر یک لهد دهان انها را با بریشم سبز بد زد و سیخ برکشد و هر یکرا در کوزهٔ نو کند و بر سر چهار راه که جواب وان باشد هر کوزه را در طرف یک بجو دفن کند در حفره که عمق او یک ذرع باشد سه روز بگذارد و در این مدت شب و روز از محافظت آن غافل نشود و شبها کسان بصور مختلف بیا بند او را تخویف کند باید که مطلقا نترسد بدعوه عطارد و اسماء روحانیه او متکلم شود بعد از سه شبانه روز کوزه ها را بیرون کند ببیند هر دو را یکجا جمع شده و قبل از آن باید که هر یکرا بعلامتی خاص معلوم ساخته باشد تا معلوم گردد که مستقر کدام است و متحرک کدام پس مستقر را نگاه دارد و متحرک را خرج کند که هر جا و هر چند خرج کند باز نزد یک مستقر اید مترجم گوید که اگر بحسب واقع آن متحرک نزدیک صاحب متاع نماند و مثل او باز اید هر جا میرود میماند تا آن مسلمانرا زیانی نرسد این عملیست در نهایت خوبی و آسانی و معیشت بدین عمل در غایت سهولت گذرد امّا از عزیزی که این عمل کرده بود استماع افتاد که آن متحرک نزد خداوند کالا نمیماند و نزد مستقر میاید بر این تقدیر خرج او مشکل باشد نوع دیگر بگیرد دو شنکر احمر یا ابیض و هر یک و بر یک صفحه از آن دو حرف سورهٔ الاخلاص تا نصف بنویسد با نبوره بسمله حرف

بعد اسم ذات یعنی الله و نصف اول او یعنی سہ حرف برا ینوجہ ب س م ا ل ل ہ ا ل ر ح م ن ا ل
ر ح ی م ق ل ہ و ا ل ل ہ ا ح د ا ل ل چون بر یک صفحہ از یک [illegible] انجروف مفرده
بنویسد بر صفحہ دیگر از او این طلسم کتابت کند [illegible]
و حبذا نگاه دارد پس [illegible] دیگر بیاورد و بر یک صفحہ آن تتمہ حروف انسوه
بطریق افراد بنویسد بر این نمط ہ ا ل ص م د ل م ی ل د و ل م ی و ل د و ل م ی ک ن
ل ه ک ف و ا ح د بر صفحہ دیگر این طلسم را رقم زند [illegible]
[illegible] و این را نیز جدا محافظت نماید پس بگیرد و حرف [illegible] و یکی [illegible]
[illegible] و یکی [illegible] و منقوش اول را در [illegible]
[illegible] هد در شنبہ سرخ دو خر گوزاند و زمین را یک گز حفره بکند و هر دو را در خاک مدفون
سازد با هم تا مدت هفت روز بعد از آن بیرون نارد بعلامتی کہ قبل از این کرده باشد بدانکہ مقیم
کدام است و مسافر کدام چہ هر دو یکی و یکجا مجتمع شده باشند پس مقیم را مجاوره فرماید مسافر را
هر طرف کہ فرستد بسرعت هر چہ تمامتر زود مقیم آید باذن الله تعالیٰ خاتمہ در اشیاء
متفرقہ کہ خالی از نفع نیست مشتمل بر دو فصل است فصل اول در صورتی چند غریبہ
و عجیبہ کہ محتاج الیہ است منظوم بر پنج وصل وصل اول در تکلم نائم یعنی چون کسی خواهد
از احوال و افعال کسی خبر یابد در بیداری از او معلوم نتواند کرد عملی بجای آورد کہ آنکس در
خواب سخن آمده سائل را بر مخفیات احوال خود اطلاع دهد این عمل بر انواع است اول
بگیرد [illegible] بر سینہ نائم نهد و اگر نائم مؤنث باشد زود تر
اثر بکند و هر چہ در دل دارد بگوید نوع دیگر [illegible]
بر کف دست گیرد یا در کف مالد کف را بر دل نائم نهد از او استنطاق کند هر چہ پرسد

بگوید ذات گوید خبر نداشته باشد نوع دیگر
را بر سینه زنان نهی که خفته باشند از ایشان چیزی بپرسی هر چه کرده باشند بگویند و چیزی
از آن مخفی ندارند وصل دویم در دویت دفاین واستخراج ان قبل از این سرا
ایصوت در باب اکحال عمل نوشته شد اینجا از سیمیا بل علم از عزائم دو نکته مکتوب میکرد
واما ثعلبی رحمه الله در رسالهٔ خواص الحروف فرموده که بنویس بر صحیفه
این شکل او برگردن ازرقی بربند
و او را در موضعی که گمان میبری سر بده هر جا که بر زمین زند
یا مال و یا متاع باشد و شکل اینست و در کتاب دیگر گفته اند که بگیر گربه سیاه
یا حریر سبز بخون کبوتر
کلمه بنویس و برگردن
او بند طرطر ۷ وقدر
در گوش او بریز و چشمش بربند رها کن انجا که دفینه باشد بایستد. وصل
سیم در رویت جن در وصل اکحال در این باب سه عمل نوشته شد و اینجا از علم عزائم پنج
نکته ایراده میشود اوّل امام ثعلبی قدس سره فرموده که بنویس بر پوست مار بخون
کبوتر سفید بلیت نه حرف ی بخط طولانی بر این نوع ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی
ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی و شرط است که یک سطر متجاوز نباشد انگاه از جلد
بسوزان و قیفی که فرود در سرطان باشد بتسد پس شسته وانرا ماده انگه دارد پس اگر کسی بدان
اکتحال کند دیده ادا ... عارضه بیاض ابن شود و اگر مراده ... با ان
اضافه نماید بدان اکتحال کند اشخاص و حلقه بسطور دراید دویم هم در کتاب خواص

ا ا ا ا ا ا ا
و و و و و و و
ج ج ج ج ج ج ج
ا ا ا ا ا ا ا
د د د د

الحروف فرموده که مرتبی مستطیل بکش و در او
هفت الف بنویسد در سطری و در تحت او هفت واو
و در زیر او هفت جیم و باز در تحت او هفت الف و
در زیر او چهار دال برابن صوت و باید که
بجون نویسد بر خرقهٔ پاک و آنرا با آتش نرم
بسوزاند و رماد در شراب پاکیزه نگاه دارد پس کحل اصفهانی را که بگلاب سحق کرده باشند یکبار
بذهب محلول بر مس احمر بیاید با جفاف کحل سازد و هر که بدان اکتحال نماید اشخاص و خانه
را معاینه ببیند سیمیا اگر کسی خواهد که پریان را بخواب ببیند با او سخن گویند باید که
بگیرد آیینه از ... پاکیزه سفید این حروف بر پشت آیینه نویسد
ووا ااا ه اا ... ۹۹ اا ... و در زیر سر خود نهد در خانهٔ خالی تکیه
کرده و با کسی سخن نگوید هفتاد بار سورهٔ اخلاص بخواند و بخور کند بکمام و میعه و
شحم ذیب معاینه جن را در خواب ببیند هر چه پرسد از غایب و دفینه و سحر امثال ان از ایشان
جواب شنود چهارم بر کف دست خود نویسد تنها بخسبد یکی از پریان بیاید از هر
چه خواهد در خواب او را خبر دهد اینست بسم الله شهت هت هیث بخم بنویس بر
ابهام و بخسبد با کسی سخن مگوید یکی از جنیان بیاید ترا از انچه خواهی اخبار کند اما باید
که در مجلس دل قوی دارد این است شمعون یهوه شروه ش وه **وصل چهارم** در تسخیر
سباع ... در زیر کفش یا موزهٔ خود
نهد بشرط انکه بر زمین باشد نه زیر کف پای بلکه در درون چرم بالکل پنهان سازد
جملهٔ سباع صحرا مسخر وی شوند و اگر مثلاً بر شیر سوار شود او را امن رساند و فرمان برد

و اگر زنان را بدستور یکه گفته شد در زیر کفش بالای چرم پنهان کنی هیچ صاحب بر روی تو بانگ نکند و نزدیک تو آید مطیع تو گردد و فرمان بردار تو شود و بهائم و سباع جمله بقید تسخیر آیند **وصل مخم** در زرع الساعه آنچنانست که تخمی بکارد و فی الحال بروید و ثمره خود نماید و این از صنایع غریبه است بگیرد با تخم و بیاغارد در هفت روز در آفتاب پس از آن بیرون و برروی کاغذ در آفتاب بسط کند هفت روز دیگر پس در کوزه از کرباس نو بپیچد نگاه دارد و چون خواهد که این عمل بجای آرد باید که از مخراث که در وقت حرث بر چسبیده باشد گرفته و خشک کرده و در صره با خود نگاه داشته قلیل بیارد و فرش کند بر روی زمین یا در ظرف بزرگ و حب مذکور در روی همه سازد و آب گرم بر وی بریزد چنانچه تم تخم رسد بمندیلی بپوشد و مردم را بسخن مشغول دارد ساعتی تا آن زرع بروید بر گها بزرگ کند ثمره پدید آرد پس هر که را خواهد از آن ثمره بدهد خود بخورد چه اصل آن معلوم است و در کتاب دیگر فرموده که بدم مقرمنموس زاد در سایه ترتیب کرده در آفتاب تحقیق این عمل بتجربه باز بسته است و از مردی ثقه صاحب تجربه استماع افتاد که تخم منقوع هفت روز بر روی کاغذ در سایه فرش باید نمود تا خشک گردد والله اعلم **نوع دیگر** بگیرد از تراب مذکور و خود دخود بساید و هند در روی بکارد و آب سرد بر وی رش کند و بمندیل بپوشد که زود بروید روئیدنی نیکو **دیگر** تعویط کند موضعی را چهار میخ از حدید بر اطراف او فرو برد سر او را بمندیلی بپوشد و تراب مذکور در او بریزد و اوراق از بگیرد بر بالای آن افکن پس نما لهای آن افکن پس لطیف عتیق از عیدان ریحانی در روی عود کن تخم پرورده را در میان آنها پنهان ساز و آب ده که تا اندک زمان بروید بزرگ شود و میوه دهد **مقصد ثانی در علم ریمیا** و آن

شعبدات باشد و توابع آن چون حیل و دکوک و امثال آن کلیات آن در دو اصل و خاتمہ مرقوم رقم بنیتن میگردد **اصل اول** در شعبدہ و انواع آن بسیار است و از جملہ چہار نوع در چہار فصل مذکور میگردد **فصل اول** در عجائب بیوت و آن پنج وصل است **وصل اول** بیت الذہب الخانہ باشد کہ درون او تمام زر خالص نماید سلاطین چین و ہند ایچنین میکنند و ہر کہ بدان خانہ در آید چشم او از براقیت آن خیرہ گردد و نتواند تیز بر آن نظر کردن و اگر بود ارمنی و در آب کن و بگیر [illegible] و بوصلا بر افکن سہ شبانہ روز و ہر چند در سحق خشک گردد آب بورہ در وی ریزد بعد از سحق و تصعید از غبار نگہدار بالخبط تمام پس از آن بستاند [illegible] کہ در غایت صغر باشد بکوب کوفتنے درشت و در اناء زجاجے فکندہ حل خاذنی با حامض اترج مصعد بر او ریز چنانچہ دو انگشت از زبر او بر آید ہر روز سہ بار حرکت دہ و ہر گاہ کہ سرکہ سیاہ شود بریز و عوض آن سرکہ صاف بریز تا وقتے کہ دیگر حل متغیر نشود و چون بدین مرتبہ رسید او را خشک کن و با آن مسحوق مذکور اول سہ شبانہ روز سحق کن و خشک ساز و تشویہ در کوزہ خزف مطین بطین الحکمۃ بآتش معتدل یکشب و بعضے گفتہ اند کہ در کوزہ زجاجان تشویہ ہند باید بعد از سرد شدن اخراج کن و بردار و از غبار و نم محفوظ گردان پس بگیر از این زاد دو جزو و یکجزو از علم اصفر طبیعے صفائیچہ اجنبے [illegible] باصطلاح اہل اکسیر کہ باب سحق کردہ باشد مجموع را ببیاض البیض ملون بزعفران سحق کن و قدرے [illegible] بزعفران محلول کن بر آتش دخانہ و اگر پاک باشد مخصوص بآن طلا کن و چون خشک گردد بدہن چینے مدہون ساز کہ بلون ذہب باشد بلکہ درخشندہ تر کہ ناظر را مجال فتح بصر نباشد در او

وصل دوم بیت النیران الخانہ باشد کہ ہر کہ بدو در آید بوارش نماید بوار افروختہ و

وچون آفتاب در وی افتد آتشی عظیم ظاهر گردد واین بغایت عجیب است بگیر نوره غیر مطفی وسحق کن او را
در پوست پس نصف وزن او را بگیر ومثل ربع آن
وهر دو را سحق کن و با نوره بیامیز پس فرا گیر
اسی برابر وزن نوره وسحق نمای هر دو را باهم برامیز ودیگر باره
سحق کن تا اختلاط تمام وامتزاج کامل بیابد پس این مخلوط را به
عجین سازد وبر دیوار وسقف خانه طلا کن وبگذار تا خشک شود پس دهن بلسان خالص اندک
اندک بر آن در یکدیوار که فی الحال مشتعل گردد وچون آفتاب در آنجا افتد زبانه آتش پدید آید
بنمایه که ناظران متحیر شوند **وصل سیم** بیت الشمس وخانه ایست هر که بدو در آید بشب
آفتاب را مشاهده نماید طریقش آنست که بیضه را بگیرد ودر کوزه نو کند برابر
او بستاند وجمله را سحق کند مقدار از
بآب بیامیزد وبر آفتاب بنا وبرد تا منعقد گردد پس موضع دوده را تجدید کند و
آنچه در اول مذکور شد بر موضع دیگر آن ریزد وبگذارند تا از انجمود یکدیگر نیز منجمد ویک
درده بزرگ نماند پس او را در آفتاب بگذارند تا بپزد وخشک گردد سحق نماید بر جامهای بعض طلا
کند جام را بر طاقچه بلند ریش وزنی که در خانه باشد وبپوشد پس بستاند زن ذانکه در آن بحرو تبخیر
کند که خانه سیاه گردد وانجام مثل آفتاب نماید بلکه نور او اعظم در نظر آید اگر از دوده محرق
بگیرد وبوزن او دو ذراریح وسه برابر او از بیخ شجره سراج القطرب برابر او از برنج وبا یکدیگر سحق نماید
وبدان انجام عجین سازد وتحبیب کند تجفیف نماید رطل وا بنشر که ایکه است پس هرگاه که خواهد
بشب در خانه تاریک آفتاب را بنماید تبخیر کند بعضی را از آن حبوب که ضوئی عظیم برابر روشنی آفتاب در
آن منزل پدید آید **وصل چهارم** بیت الدهش والموت واین خانه ایست که هر که بدو در

آید فی الحال بیهوش گردد و اگر یکساعت در او توقف کند بمیرد و سلاطین هند مثل اینها نرها
بیازند از برای مصلحت ملک چنانچه مخفی نیست و این عجیب عجایب بوست بگیرد
از اوداج البر او و از دم الحمامین برابر او و از خواصر
مساوی هر یک و مجموع را در انای زجاجی کرده بچوب مجرک سازد تا وقتی که اختلاط تمام نماید
پس بگیرد ربع مجموع از شیر زرق شیرم و هر دو را بکوبد در دم و دماغ بعد از آن همه را بایکدیگر
خلط کند و برد بدیوار و سقف خانه اندای و باید که در وقت تطلیه منفذ دماغ را بقطنی که آلوده
بروغن بنفشه با دام باشد محکم ساخته باشند بعد از تطلیه زود از خانه بیرون باید آمد و چون
از این عمل فارغ شود تدخین کند خانه را بچهار چین وقماشیر و
برهمه اجزا برابر و چون از تدخین باز پردازد
خانه را در بند و منافذ محکم کند بر وجهی که بخار بیرون نرود و هوا نیابد و نباید پس بعد از سه روز هر
که بوی آنخانه شنود بیهوش گردد و هر که بدرون آن رود یکساعت قرار گیرد بمیرد و آنکه بیهوش شده
باشد اگر خواهند که با خود آید و را از حوالی آنخانه دور باید برد و بدهن بنفشه خالص سعوط باید
نمود تا بهوش آید **فصل پنجم** بیت الجنون خانه باشد که هر که بدرآید متحیر و مجنون
گردد و آثار صرع بر او ظاهر گردد و بعد از ساعت بخود باهوش آید بگیرد
و سحق کند یا مثل ربع وزن او مرقشیشاء ذهبی و اینمسحوق را
در آب حل کرده صورت عظیم هایل بر دیوار خانه بکشد چنانچه آن دیوار از او پر گردد پس تصویر باید
کرد بر سر این صورت تاجی از زهره اینهاجی که او را بطری گویند بر بیان و صورت مردی که ماهی در دست
او باشد و بر بسیار او صورت زنیکه ملخی در دست دارد پس ایستاند حجر مقناطیس نرم باید مانند
کحل و نگاه دارد و چون خواهد که کسی را مبهوت گرداند بکحل مذکور مکحل گرداند بدین خانه در آید فی الحال

جون ندرد

مدهوش گردد و عقل از وی مسلوب گردد بعد از زمانی نیک با خود آید **فصل دویم** در عجایب کرات و خواص آن چند وصل است **وصل اول** کره مشعله و آن کره ایست که چون بر افروزند فرو نمیرد و اگر آب یا سرکه بر او ریزند قوت اشتعال او زیاده گردد [symbol] [symbol] [symbol] [symbol] [symbol] [symbol] [symbol] طالقونی او زو کره بشکانند بسازند پس بستانند از [symbol] [symbol] [symbol] یعنی [symbol] [symbol] [symbol] غیر مطفی جزوی و از قنر نصف جزوی و بایکدیگر عجین کنند بوزن قنر مرارة سلحفات بری و مثل او زهرة سنگ پشت بحری با آن برآمیزد و نگاه دارد پس بگیر او [symbol] [symbol] [symbol] [symbol] [symbol] یا ابرا نمقدار که خواهد رؤس انجم و اذناب ایشان را دور کند و سحق کند با مثل روغن آن زنبق خالص و دفن کند آنرا در زبل رطب مدة چهل شبانه روز و در هر پنج روز تجدید زبل کند و همیشه آنرا با آب گرم ترتیب نماید بعد از چهل روز دهن زرد شده باشد آن کره طالقون را بدین دهن بیالاید و اجزای مذکوره محفوظ بر وی اید تجفیف کند تا وقتی که محکم شود دیگر باره بدان دهن ملطخ سازد و آتش در او زند که مشتعل گردد و هر چند کسی در اطفای او کوشد میسر نشود مگر آنکه قطعه نمد را سه شبانه روز در سرکه اغازد بعد از آن کره را بدان غمر کند سه روز هم چنان مغمور بگذارد تا شعله او فرو نشیند و اینکره مشعله باید نهاد و بر افروخت و اکثر این مشعله سلاطین بکار آید وقتی که در شب سوار شوند و باد نگه بدل باید بادهای قوی و عنیف وزد **نوع دیگر** عجب ترکیب چراغ و حیل از دراجی است که چون شب تیره طیران کند و شبی او چون چراغ نماید او را خشک کرده با روغن زنبق خالص سحق نماید در شیشه صافی کرده سرش بصهروج و ملح محکم ببندد و در زبل نهد و هر هفت روز تبدیل زبل کند تا وقتی که چراغ در آن روغن حل گردد پس بگیرد [symbol] [symbol] [symbol] از [symbol] [symbol] [symbol] یا [symbol] [symbol] [symbol] [symbol] و بر موضعی ترتیب ترکیب کند و بمحلول مذکور بیالاید بر نحو از

جناح همان طائر و آتش بروی برافروزد که فی الحال مشتعل گردد و هرچند باران براو بارد یا برف
براو ریزد یا خاک بروی پاشند منطفی نشود چند آنکه آب بروی ریزند اشتعال او زیاده شود و اطفا
او میسر نیست مگر بنمد مسلول در خل چنانچه در عمل سابق مذکور شد **وصل دوم**
فتیله الملک و آن فتیله ایست که چون افروخته شود مردم بکدیگر را بصورت ملائکه ببیند از آتش
افروخته شده و این عمل برا بنوجا ست که بکبیرد عین سلوی و آن مرغ لیست که سمانی گویند در ولایت
یمن بسیار باشد و ذکر او در قرآن شریف است که حقتعالی بر قوم حضرت موسی ؑ نازل گردانیده بود
با ترنجبین حیث قال جل ذکره و انزلنا علیکم المن والسلوی و چون دیده او بدست آید ازاد
یکدیگر باید مالید در آن در جاج هفت روز تشو سایداد چون عصاره الطحلب از آن بمقدار
ص ۴ ه ه طائع با او آمیخته در چراغ آبی سبز باید کرد و فتیله از قطن نو ملطخ ساخته
در میان مجلسی باید افروخت تا هر که در آن مجلس باشد یکدیگر را بصورت فرشتگان بیند از آتش و او
نزد دیگران همان هیئت بیند و این بغایت عجیب است **وصل سیوم** فتیله الزنج و آن
فتیله ایست که چون در مسرجه برافروزند مردم یکدیگر را بصورت زنگیان ببینند با روها سیاه
موها جعد لبها سطبر و عملش چنانست که فتیله از خرقه ناووس یا رکوی سیاه بروغن زیبق که
مخلوط بد ... باشد ملطخ ساخته در مسرجه سیاه تعبیه کند و دهن
الزیبق بر بالای آن بزد و برافروزد در وسط مجلس که آن صورتکه مذکور شد و نماید **نوع**
دیگر بگیرد ... و فتیله از وی مترتب سازد و در چراغ
آهنین بروغن لاولا برافروزد اما باید که در آن خانه چراغ نبود غیر از این در وقت سکر این آتش
عظیمه بود **نوع دیگر** در دهن بنفشه مقدار ... قصارین را افکند
و بدین روغن بنفشه چراغ برافروزد و فتیله کتان خالص باید خاصیت همین است **نوع**

دیگر بگیرد صبر براق و مدقوق نا یکدیگر برامیزد و
فتیله از مطروح مدان ملطخ سازد و بروغن زیت بر
افروزد **وصل چهارم فی فتیلة الممسوخ** فتیله ایست که چون افروخته شود وجوه
حضار مجلس بغایت مکروه نمایند چون جمعی که بر سمت مسخ مبتلا شده اند بگیرد استخوانها
که است باید که ان
مشوب بلونی دیگر نباشد مقدار از او و ماخوذ اول را سحق کند و
ماخوذ ثانی را ذوب نماید هر دو را باهم ممتزج گرداند وا زخرقه نادوج فتیله سازد و بدین وا
ملطخ گردانیده در چراغدانی برافروزد باید که ان چراغدان اخضر باشد و بدهن زیت
صافی مملو تا انچه مذکور شد و نماید هم در اینکتاب اورده که هر حیوانی که
بگیرد و یا او برامیزد و خرقه نادوسه را فتیله کند با انها کفته شد تلطخ نماید
بروی نثر کند بروغن لاولا برافروزد در وجهای مجلسیان بصوره
همان حیوان نماید شرط کلی در عمل جمیع فتائل سته مناقد و اغلاق ابواب است فافهم در صحیفه
اسکندر نیز برا منوجه مذکور است **وصل پنجم** فتیلة الحیات مدان فتیله ایست که
چون روشن شود تماثیل حیات عظام بنظر اید عمل براین نوع است که بگیرد
و فتیله از خرقه مطروح مدان بیالاید و
درجوف ان نهد بدهن منق در سراج اسوی با اخضر برافروزد و در بعضی رسائل اورده که
فتیله از جلد حیه کند بروغن نفط برافروزد و هم در اینکتاب مذکور است که در
وی پیچید بعد از انکه ان ممزوج را در میان ان نهاده باشد مقدار از دهن شمع
با روغن زنبق برامیزد و در سراج ریزد و منافذ بیت را استوار کند از سلخ د

وشم مذکور فلد برآتش نهد اثرا بیعمل بظهور آید **وصل ششم** فتیلۀ العقارب خاصیت
او انست که چون افروخته گردد انموضع پرازکژدم نماید بگیرد [symbols]
[symbols] واذناب عقد [symbols] وبیض النمل و
همه را سحق کند ومفتولی الوده بدهن العقرب بیارد وان مسحوق بروی باشد درچراغ
آهن بدهن زنبق برافروزد واصل انست که قبل از انقیاد فتیله ببیض النمل تبخیر کند وحبس
دخان شرط کلی است که هوا ممتلی شود واگر یکی یا دو از [symbols]
[symbols] برآتش افکنند عمل کامل تر بود **وصل هفتم** فتیلة الطیور چون این فتیله مشتعل
شود مرغان سبز وعصافیر وامثال ان بنظر درایند که طیران میکنند هیچ یک از ایشان بدست
نیاید عملش بدین نمط است که بگیرد [symbols] الاخضر و
[symbols] او وفتیله ازپوست کرده [symbols] بسازد واین مذکور دراکوفته ومقدار [symbols]
[symbols] عرق بر او پاشیده دران بپیچد تخم قنارس ملفوف گرداند ودر
سراج بدهن لاولا برافروزد وهرکه بدان نظر کند بنظر درآید مرغان سبز میپرند بپرواز آمده واز هر
طرف طیران آغاز کرده ودر نسخه دیگر آورده که رأس هوام ابر وذنب ووسر ابوصفان ودم
او که یکهفته تعفین یافته باشند ممزوج بر [symbols] در
میان فتیله نهد بروغن لاولا برافروزند همین عمل کند **وصل هشتم** فتیلة الرقص و
این بزنان مخصوص است هرگاه نظر بر این فتیله افروخته افتد فرحناک شوند وبرقص در
آیند وبچشم وابرو آغاز کرشمه وبازی کنند خواهند که خود را بر زمین افکنند نزدیک باشد که از
غایت طرب بیهوش شوند وعملش اینست [symbols] ابیض بگیرد سحق کند
برخرقه از کتان فشان وفتیله سازد بشرط آنکه بعرق [symbols] سوده بدهن

زنبق برافروزد در ایمیان کرده باشے وچون این فتیله روشن شود در پلس زنی مشاهده نماید
شعله اثر او اینچه مذکور شد از روی بظهور رسد. نوع دیگر چون درمجلسی برافروزند که زنان و
کنیزان باشند یکی از ایشان نماند الا که برخیزد و جامه بدرکند و برقص درآید از عقل و هوش
بیگانه گردد فرا گیرد [symbols] وخون [symbols] ودم [symbols] بصابوند
دفاع سحق کند از [symbols] و ازان فتیله ملطخ سازد و در سراج جدید
ملبهن لاولا برافروزد که از نساء وجواری حالاتی غریب مشاهده رود و در نسخه دیگر برا رقص کاتنه
مردان و زنان آورده که [symbols] را خشک کرده در تابه بروغن نفط بریان کند
مشوی را معقول ساخته بهمان روغن برافروزند همه اهل مجلس از ذکور و اناث برقص درآیند
وصل دهم فتیلة المحبوب در ابقادا این فتیله روی جمیع که در سامر روی باشند بشکل وجوه حمار نماید
اجزاء آن [symbols] ازان [symbols] است وبیاض بیض [symbols]
[symbols] خرفر کان نورا بمذکور آخر تر سازد و ادویه مذکوره را در آنجره بپیچد روغن
زنبق برافروزد و وجوه غریب در نظر آید هیئت عجیب مشاهده رود و اگر خواهد که اذن ایشان
چون اذن حمار نماید بگیر [symbols] و برد کوی نوانداید چنانچه
پس پلس اثرافرا گیرد و در چراغدان جدید نهد بروغن یاسمین برافروزد هر که در سامر اجزاغ
باشد گوش او چون گوش دراز گوش نماید وصل یازدهم فتیلة القطع خاصیت این فتیله
آنست که چون روشن سازند حضار مجلس یکدیگر را بینند هرکه اینعمل خواهد بگیرد [symbols]
[symbols] وسحق نماید [symbols]
فلطین پس بگیرد روس [symbols] و انرا در میان فتیله وضع کند با ان
معموق مذکور و برافروزد بزیت صافیه که [symbols]

باشد مجرب است و بعد از فراغ عمل یکی حرف نزند این کریمه وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ را در
حاشیه این لوح بکند این عمل از علمای مولانا عبد اللطیف گیلانی است که مجتهد مرشد قلیجان
در مقدس ساخت و او را مسلط کرد بر جمیع امرا و قزلباش وقتی که از عمل فارغ شود چیزی بقدر
تصدق نماید استاد مرحوم بواسطه الله وردی خان ساخته در آن ایامی که پادشاه او را داروغه
اصفهان نموده بود چون مهره امر بازو بست باندک زمانی ایالت و امارت فارس یافت و با جاه و
جلال رسید که مافوق آن متصور نیست ای عزیز من دو چیز باعث اثر دعا است یکی اعتقاد دوم
اجتناب از محرمات و نواهی این لوح از مجربات است باید که از جهال مخفی دارند قسم سیم
جهت تسلط بر جمیع خلائق باید که در ساعت سعد اگر در شرف حمل عمل کند بسیار موثر است این که
لوح مثلث را بسازد و بپرگار درست نماید چون شروع در عمل کند بعطر عود و دود بر ملبس با گلاب
روان مندلی بکشد و در آن بنشیند بشرطی آنکه غسل کرده باشد جامه پاک پوشیده و چیزی از سیاه
پارچه بر سر پوشد بخور بسوزاند و آیة الکرسی را بخواند و بر خود بدمد از اعمال حکیم طم طم هندیست
و از اعمال مجتهد او است و بعد از مولانا ضیاء الدین محمد کاشی در ایامی که نواب اشرف بر سر
یعقوب خان شیراز میرفت ساخته بود و آن پادشاه جهان را مسلط ساخت بر جمیع خلائق و این عمل
از مجربات است باید که چون بمندل نشیند قلم دو سر بتراشد در هنگامیکه اسمی را در لوح درج کند یک
خانه این سر پر کند خانه دوم آن سر دیگر علی هذا القیاس تا تمام شود و هر خانه که پر کند بگوید
یا ملیهنال و مقصود خود را در دل بگذراند چون تمام شود روز شنبه چون از نماز فارغ شود بخود
ببندد و این مهره را در پارچه سیاه بپیچد در بازوی راست ببندد و تسلط و بزرگی بر هر شخصی که بخواهد
حاصل آید اما جهت زنان در بازوی چپ ببندد و برای مردان بر بازوی راست زنهار که از نا اهلان
و جهال مخفی دارند که از اعمال حکیم طم طم هندیست چنانچه در رسال نموده ملیحوا ایست و این

اجزاء او را سه نوبت تلغم کند پس ممزوج مجموع قرار در وسط او تعبیه نماید لنجوم دواب بحری برافروزد
وقبل از ایقاد فتیله بخیر کند بعروق مذکور و چراغ را در پس برافروزد انچه که مذکور شد معاینه نظر
در اید گفته اند اگر خون … و دهن زرد با هم برامیزند و در چراغدان کرده فتیله را
کراز … ساخته باشند بجود زارند و برافروزند همان عمل کند وصل
یازدهم فتیلة الجمل چون این فتیله برافروزند هر که در مجلس باشد بصورت شتر نماید و اصل
این عمل شحم ذاتیه است که بدن و مامند جیر است و سر او شبیه شتر و ذکر او در وصل اول در د
دویم در مقصد اول مسطور شد راعمال ناموس اصغر چون شحم او بگیرند بگذارند بخرفه نا ورس
بوی بیالایند در مصباح اخضر جدید برافروزند در مجلسی که اهل مجلس بر صورت شتران نموده
شود هر رنگی که خرقه بوده باشد سرخ یا سیاه یا سفید علی هذا وصل شانزدهم فتیلة
السفن و انجنان فتیله باشد که چون برافروزند هر که در نور ان چراغ باشد چنان نماید که در کشتی
نشسته است و کشتی در اب است و عمل او بر این قانون باشد که بگیرد …
و دیگر … بر بکد بکر بکو بد تا نیک ممزوج گرداند و از رکوی
… فتیله سازد و بدان اجزاء بیالاید بروغن لاوه لادر غایت صفا باشد با
دهن زیبق برافروزد در چراغ تا ان جدید اهل مجلس را چنان نماید که در کشتی نشسته اند کشتی
در اب میرود وصل هفدهم فتیلة الخضرة و ان فتیله ایست که چون برافروزند خانه
و هر چه در او ست سبز نماید ان فتیله را بدین نوع توان ساخت که بگیرد در کوی پاکیزه که نو باشد
شش روپیه اهار و مقدار نیل سوده بر وی پاشد فتیله کند در چراغدان سبز نو بروغن …
… برافروزد خانه و هر چه در و یست سبز نماید گفته
اند اگر … مس تنک را سر که بر وی ریزد و بگذارد تا زنگ گیرد پس برادد

میان آتش افروخته افکنند در خانه فرا گیرد خانه جمله سبز نماید **وصل هجدهم** فتیله
الصفره در سائر اجراغ هر که باشد زرد روی نماید گفته اند و کسی نزد حکیمی از فرزندان خود شکایت
کردند که هر دو بیکدیگر متعلق شده اند چنانچه یکساعت از هم شکیب ندارند دست از مهمات باز
داشته طریق حیا و ناموس را فرو گذاشته اند و بدنامی عظیم از ایشان بما لاحق میشود حکیم این
فتیله را ترتیب داد و فرمود تا هر دو در آن مجلس حاضر شدند چون یکدیگر را در روشنائی چراغ دیدند
بر وجهی از ملاقات هم متنفر شدند که نام یکدیگر پیش یکدیگر نمیتوانستند برد بجهت کراهیت شکل
یکدیگر را و آن است که این را فتیله النفره نیز گویند و عملش چنانست که فتیله بتابند از پنبه کهنه و
و سوتش سفیدی بروی ریزند و سخت بتابند در تنه فتیله مبالغه نمایند در مس جبر نهاده روغن
چل برافروزند هر که در پیش آن چراغ باشد روی وی زرد نماید ناش سیاه و گوشش سبز چنانچه
شکل او موجب نفرت باشد از او و گفته اند اگر [illegible]
در رکوی کبود بپیچند در چراغدان هر روغن که خواهند برافروزند همین خاصیت دهد **فصل**
سیم در عجائب ادخنه و آن هشت عمل است که در هشت وصل مذکور میشود
وصل اول دخنه الجسام و آن دخنه ملیح و عجیب است چون بدین دخنه تبخیر کنند
بر در خانه که بر او مردمان باشند هر که در آن مجلس بود یکدیگر را بغایت بزرگ و جسیم بینند
چون فیلان و استران و مانند آن و اصل در این عمل شحم ماهی است که آن را دلفین گویند شحم
فیل و چون آمد و شحم حاصل شود بگیرند [illegible] و نرم بسایند
و بشحم مذکور بیامیزند و حبها سازند مانند نخودی و در سایه خشک کنند بوقت حاجت
بر آتش بخور کنند باید که در خانه منفذی نباشد که دخان بیرون رود غیر از در و مجمره و باید که
درون خانه باشد در آستانه نهاده که در این دخان اهل مجلس بچشم یکدیگر بغایت عظیم و جسیم

نمایند هر که بر بیرون باشد ایشان را بغایت بزرگ بیند از ایشان بترسد و هراسد این عمل از
عجائب است **وصل دوم دخنة التماثيل** چون بدین دخنه تبخیر نمایند
در خانه تمثالهای سبز بطور زاید هیئاتهای عجیب شکلهای که بینندگان از آن متعجب و متحیر
مانند اصل در این عمل نیز بهتر لفیف است چون آن بدست آید بباید گرفت
و مشک طرامشیع این همه هر دو را اجزا اجزا نرم
بباید کوفت و پس از آن با یکدیگر ممزوج داشته و بگر سحق باید کرد و تخم مذکور عجین کرده
حبها مثال حمص باید ساخت و در ظل خشک کرده نیکو محافظت باید نمود و بوقت حاجت
تبخیر باید کرد تا انچه مذکور شد معاینه دیده شود **وصل سیم دخنة الاخبار**
چون خواهد که از همه خبر یابد انچه در کار است واقع خواهد شد از خیر و شر بر وی ظاهر گردد
هر خانه که خواهد در آنجا خوابد باید فرمود عملش بگیرد ۴ ۴۰ ۸ ۴۰ ۲۰ خشک
کرده و ۴ و ۳ ۴ ۲ اجزا همه برابر و مجموع را عجین کند و
شب بدان بخور سازد در خانه و در آنجا نه خواب کند البته در خواب بیند کسی که او را از انچه
خواهد خبردار کند از عزیزی که این عمل کرده بود در باب همین استماع افتاد که واقع است ما
بتکرار احتیاج دارد **وصل چهارم دخنة الفارة** و این دخنه مفید است دفع
مضرت موشان بدین عمل توان کرد بگیرد حشیشه که آن را ۲ ۴۰ بعضا خوانند
و آب آن را بگیرد و نگاه دارد پس بستانند ۸ ۲ جزو دیگر
۲۰ ۴۰ ۸ جزوی و از ۲ ۲
جزوی و هر یک را جدا جدا بکوبد بیزد و با یکدیگر در امیزد و بعصاره مذکور عجین کند و
حبها سازد برابر لوبیا و خشک کند در سایه پس در هر خانه که خبر ازان تدخین کند موشان

در آن موضع جمع شوند از در و دیوار و سقف و زمین و از هر کجا باشند چون جمع شوند ایشان بر وجهی که خواهند بکنند **وصل نهم دخنة البحر** در مجلسی بدین دخنه تبخیر کند هر که آنجا باشد او را چنان نماید که بر کنار دریا نشسته و از دریا نهنگی عظیم برآمده و قصد ایشان دارد و میخواهد که ایشان را در رباید ایشان از وهم بترسند و میگریزند صورت عمل این دخنه چنانست که بگیرد اذخر یکوقیه و ماء البابونج دو درم و فربیون سه درم و حب الفرصا پنج درم [illegible] و شحم تمساح ده درم و شحم دلفین برابر او و شحم سمک البحر مثل او پس جو برا بکوبند مجموع را با شحوم بیامیزند و حبوب سازد هر حبه یکمثقال و در ظل تجفیف نماید هرگاه خواهد تبخیر کند بر آتشی که آن حطب مرکب که هنه عرق گشته حاصل شده باشد آنچه مذکور شد معاینه ببینند دیده شود **وصل دهم دخنة الجن** این دخنه مناسب اهل تسخیر است و چون در اینکتاب به ترجمه یافت هرگاه که بدین دخنه تبخیر کنند در شب در موضعی ویران که از عمارات دور باشد جمعی از جن در آن موضع جمع آیند و سخن گویند هر چه عامل این دخنه از ایشان پرسد جواب گویند باید که از ایشان نترسد که ایشان صاحب این دخنه را دوست میدارند مطلقا با ایذاء و اضرار او دست نگشایند بلکه حاجات او انجح توانند و امیر گردانند عمل این دخنه بر این وجه است که بگیرد جزو به از [illegible] و جزو به از [illegible] و جزو به از [illegible] و جزو به از [illegible] و هر یک را جدا جدا سحق کنند پس با هم بیامیزند چنانچه یکجزو شوند اگر حب نسازند هم چنان نگاه دارند هرگاه باشد پس بموضعی که مذکور شد برند و آتش انگشت در پیش نهند و این دارو را بر آتش ریزند و بخور کنند بعد از خست اطبی روحانیان از جن مرده هم بر تو جمع شوند و گرد اگرد تو در آیند باید که دلیر بنشیند

آید و هرچه در خواطر دارد بی‌سببی حاجتی که دارد عرض کند و اگر کسی پیش از این عمل یکهفته روزه داشته باشد حیوانی نخورده و هر روز هفت نوبت دعا قریشا و خواتیم او خوانده بهتر بود چه جرئت او در اینوقت بیشتر باشد دل آقوی‌تر و عمل او کاملتر **وصل هفتم** دخنة النوم چون بدین دخنه تبخیر کنند هر که در آن مجلس باشد فی الحال در خواب رود و عملش اینست بگیرد بذر الجق و بذر + ۵ + و بذر + وجند بید ستر و جوز ماثل و ۵ و صمغ التوت و افیون مصری و مجموع را کوفته با عصاره ۵ + ۵ بیامیزد و در حلقه از + مستحکم کرده مسد دالراس یکهفته در زبل الفرس دفن کند تربیت تبدیل زبل اخری لازمست در هم تعفنات که زبل کنند بعد از آن بیرون آرد و خشک کند و چون خواهد که کسی را در خواب کند قدری بشیر یا بروغن کل صافیا لوده کرده در منخرین خود نهد مشتعل از اینها با اشتعال عود و مرزنجوش بخور کند بخار او بدماغ هر کس رسد فی الحال در خواب رود والله تعالی اعلم بالصواب **فصل چهارم** در عجائب الکتاب این فصل هشت وصل است **وصل اول** کتابة البیض این چنانست که بر قشر داخل بیضه مسلوق خطی نوشته پدید آید که هیچ نوع از آواز الرنتوان کرد و عملش بر این نمطست که بگیرد بیضه خام و اگر مکرر باشد بهتر و + ۵ ۵ حل کند بدان بروی نویسد هرچه خواهد با آتش یا آفتاب خشک کند دیگر باره تکرار نماید هرچه مکرر گردد بهتر بود و چون این بیضه پخته گردد پوست از وی باز کند نوشته بر سفیده او باشد در غایت درستی که هیچ نوع زائل نگردد **وصل دویم** کتابة القشر و این کتابیست که بر ورق حمرا با زرقا نویسد چنان نماید که بنفره محلول نوشته اند صنعتش چنانست که بگیرد ۵ + وازا بمستره

به مکلس سازد و سواد از این برد تا ورقی که
چون خاک سفید گردد پس با آب صمغ تر سازد و بنویسد هر چه خواهد بعد از جفاف بجز و جزع مهره
زنند که از کتابت ورق الفضه باشد زر درخشنده گی و صفا و بر آید وصل سیم کتابت
النار وان مکتوبیست که بر ورق کتابتی ظاهر نباشد چون نزدیک آتش برند ظاهر شود
برنگی و عملش آنست که بنویسد بر کاغذ به
و بعد از جفاف مطلقا ظاهر نباشد اما چون با آتش نزدیک برند خطی سیاه
پدید آید اگر کتابت به باشد سبز پدید آید گردد و اگر به
بود خطی زرد آشکار گردد و اگر روغن سه روز در آفتاب نهند
و از ان پس بنویسد بدان چیزی نوشته زرد پدید آید چون با آتش برند گفته اند که چون با آفتاب
نهند خطی اصفر هویدا شود و اگر بکوبند در آب
آغارند سه شبانه روز پس بدان آب بر کاغذ نویسد چیزی و بگذارند تا خشک گردد هیچ نماید و
چون با آتش نزدیک سد خطی سرخ هویدا گردد و اگر با آب بر
کاغذ نویسند بعد از جفاف دارند هر نوشته سرخ پدید آید وصل چهارم کتابت
الماء این نوشته ایست که کتابت او در آب ظاهر گردد بنویسد با آب صافی بر
ورقی چون خشک گردد کتابت مخفی بود و چون در آب افکنند کتابت بیضا ظاهر گردد و از جمله
انچه کتابتش با آب پیدا آید اینست که بر ورق زرد مالند و
چون با آب دهان بران ورق خطی نویسند آن نوشته سبز پدید آید گفته اند اگر به
بنویسد چون در آب افکند نوشته سفید ظاهر گردد وصل
پنجم کتابت اللیل وان کتابتیست که شب توان خواند نه بروز و عملش

چنانست که بیامیزند و بدان کتابت کنند روز
نتوان خواند و در شب توان بلکه توان خواند گفته اند اگر مرارهٔ و مرارهٔ
و مرارهٔ با یکدیگر خلط نمایند بقلم غلیظ چیزی نویسند
در روز آشکارا نباشد در شب چنان نماید که گویا بزر محلول نوشته اند بعضی بجای
آورده اند **وصل ششم کتابت الشعیر**
و این چنانست که مواد به بر عضوی از اعضای او بروید بر وجهیکه توان خواند نامه یا لقبی
یا بیتی و این بغایت عجیب است بگیرد و دهن
و قشور عروق بشر بیکدیگر در روغن زیت
جوشیده باشد بدین دوا کتابت کنند هر چه خواهد بر هر عضوی از جسد که خواهد از موضع
کتابت موی بروید بخطی باشد که توان خواند **وصل هفتم کتابت وجه الماء** این
کتابتی است که بر روی آب باشد توان نوشت و اگر از قوه بفعل آید عجب چیزی باشد بگیرد
و نام بیامیزد و هر دو را بزیت سحق نماید از این معمول
بر روی آب کتابت نوشته پیدا باید **وصل هشتم کتابت الحجر** این کتابتی است که بر
سنگ نویسند نوشته ظاهر گردد و این نیز از غرایب است بیاورد سنگی که خواهد اگر سرخ
باشد بهتر و اگر نیز به قابل بود عمل کامل تر باشد آنرا با آتش گرم کند به
بنویسد بر وی هر چه خواهد سه شبانه روز در خل
افکند پس از آن بیرون آرد و مقصود حاصل بود **اصل ثانی در حیل**
و دکوک و مضمون این اصل در دو فصل مبین میگردد فصل در حیل فان چاره سازی باشد
و از جمله آن سه نوع در سه فصل آورده شد **وصل اول** در تعافین و از آن سه

نکته مکتوب میگردد **نکتهٔ اوّل** تعفین النحل و این عملیست بسیار نافع چه در موضعی که نحل عسل نباشد و خواهند که پیدا آید بسیار شود بنحل تحصیل آن توان کرد و در بعضی قریه که بر کنار رود نیل مصر است در دیار صعید این عمل بجا میآرند و زنبور بسیار حاصل میکنند و حصول آن در این نوع است که که بهمان ماه بر او گذشته باشد بی عیب نیکو و پاک از همه علل بگیرند ذبح کنند بگذارند تا تمام خون از اعضای او برود چون خون باز ایستد گوش و دهان و منخر و جمیع ثقب و منافذ او را ببندند بر شته محکم باریک که از کتان بافته باشند جمیع مواضع دوخته برفت تازه طلا کنند تا هوا مطلقا بیرون نرود و بدرون نیز در نیاید پس چوب سختی بگیرند بر وی زنند مرة بعد اخری تا جمیع استخوانهای او در ریزه ریزه گردد و باید که هیچ جا پوست وی سوراخ نشود و پاره نگردد که بطلان عمل بر آن باید پس آنرا بنوع محفوظ در موضعی مضبوط بگذارند که بعد از چند روز تمام وی نحل گردد پس ایشان را بگیرد و بدستوری که مقرر است بعسو برآید اکنند و منازل بجهة ایشان تعیین نماید که عسلی در غایت زیبائی از ایشان حاصل شود **نکتهٔ ثانیه** تعفین العقرب در بعضی اوقات بدهن عقرب احتیاج میافتد جهت بعضی معالجات چون حجر المثانه و غیر آن و بدست آوردن عقارب متعذر است حکما در تحصیل ایشان این چاره بدست آورده اند عملش آنست که بگیرد و در میان دو نهد بگذارد بعد از سر هفته عقارب خضر متولد گردد و از نیش اینها حذر باید کرد که زهر را بگزند اغلب آنست که بمیرد **نوع دیگر** بگیرند آب تار سیاه و بر روی خاک نرم نهند آب بر وی ریزند مکررا اندک زمانی را که بر دارند در زیر آن عقارب صغار یابند متولد شده ضرب لدغ ایشان برابر

عقارب عمل سابق نیست **نوع دیگر** که حضرت والدی علیه الرحمه نوشته اند بگیرد
سبز تازه را نرم بکوبد زمین پاک را از آب نمد بدو فرا
بر آن زمین نهد کاسه یا ظرف دیگر بر آن نگون کند چنانچه هوا بدون و نرود بعد از سه
روز همه اجزا آن کرم شده باشد **نکته ثالثه** تعفین الحیات انعقاد از
که تواند بدست آرد و از انعقد که از آنها دو
مهمو تواند شد پس چهار هفته ابتدا کو را در ظرف حاجین در زبل تعفین کند شرایط
و چون ابتدا به بگذرد حیات سرخ گزنده کشنده متولد شوند از اینها بر حذر لازم است و
اگر بجای جانور یا باشد که انوار گویند
حیات بزرگ و پر زهر تولید باید **فصل دویم** در صید این نیز از اعمال نادر است
و چهار نکته در این باب مبین میگردد **نکته اول** صید اسد بگیرد
و تعفین کند تا وقتیکه متحلل گردد هر او پس با شحم تمساح بیامیزد
و بر جبهه خود بمالد و چون شیر رسد خود را بر او افکند فی الحال او را بدست گیرد و شیر را
مجال حرکت نماند **نکته دویم** صید تمساح و این بغایت غریبست و کسی این کار تواند
کرد که خود را شحم جرذون چرب سازد و بیفکند بر تمساح که مطلقا قوت از تمساح برود تا آن
کس بگیرد و بر نشیند هر دو چشم او را ببندد **نکته سیم** صید سمک و آن دارویست
که چون در آب فکنند ماهیان همه بروی مجتمع شوند از هر گوشه چنانچه بدست توان گرفت
بگیرد و بکوبند
عجین کند آنرا بشکل گوی بسازد و در رشته در بندد و در آب او بزد همه ماهیان که در آن حوالی
باشند بروی جمع گردند **نوع دیگر** بسازد بول و صمغ بدان

مبلول سازد و در موضعی از نهر که ممر سمکه باشد در آب بنهد همه ماهیان انجا گرد ایند و

بدست توان گرفت **نوع دیگر** بگیرد خاو شیره و بکوبد بشم

کذا خمیر عجین کند با دقیق واو ذا بعد بدین دوا ملطخ سازد و در آب

افکند ماهیان بسیار بران جمع شوند ام در کشد که همه اینها گرفتار ایند **سکته**

چهارم در صید طیور بگیرد و هر یکی اجزا بسائید

بام بیامیزد و در خمیر کن هر طیری از ان خمیر بخورد بی خود گردد و نتواند پرید چون بگیرد و

خواهد که هوش اید با لشیر بیاید شست **نوع دیگر** بگیرد یکی از چوب غاز به و ملطخ

سازد به

هر مرغی که از ان دانه بخورد بر زمین افتد و قوت طیران نداشته باشد چنانچه

بدست توان گرفت و چون بگیرد و خواهد که با هوش اید بیت طبت ردهن اوریزید و اگر

روغن میسر نگردد این طلسم را نوشته بگردن او اندازند فی الفور پرواز کند

ط١٧١٤٧١١٧١١١٩١٣١٦٣١٧٢ ١٦ ٦٧ ١٧ ٤

س

ع١ ح٤ ع٤ ع٧ م اطع ا م اطع ١ م ط ١ ٤٧١

حص ٩١٩١١٤١٤١

صهعحهع طمهعصهي نورعصيمهطي صاحب ارخيوش نور طم

نوع دیگر کبوتربازان عراق و عرب بدین حیله حمامات مردم را صید میکنند و
عملش چنانست که [illegible] را بکوبند در [illegible]
[illegible] اعارمل سر شبانه
روز بعد از آن خشک کرده بکبوتران اموخته خود میخورانند میپرانند چون در پرواز
میایند کبوتران دیگر با ایشان میل مینمایند هر کبوتر که از عطر آن چیز و دانه از ایشان
شنید او را بغایت موافق نشیب تا انها یند بدامده هیچ وجه از ایشان جدا نمیشوند و هر جا
میپرند آن کبوتران موافقت میکنند تا ببرج خود میرسند نزول مینمایند و نیز همانجا منزل
میکنند نوع دیگر طلسم الطیور است و اگرچه این نکته از علم طلسمات است نه از علم شعبده اما
تتبع مؤلف کرده میشود بگیرد صلامند زاو بر و دو برید [illegible]
[illegible] و تخم او در ان اناء بان و در زبل البقر چهل روز دفن کنند هر سه روز زبل بدل زبل نمایند
ذا نیم الخرفه مملو از طیب نماید چنانچه رسم است در این ایام جانوری متولد گردد که سر و
روی او مثل روی سرکاو باشد بدن او هیئت سمک نماید و این دابه را بلقب بوبان و قیفان
گویند چون این دابه چشم بگشاید بر اخلال خون [illegible] بدهند که بنا شامد
هفت روز هر روز دو وقیه و پس از هفته بکشند خون بغایت زرد مثل صفرة البیض از او
بیرون اید آن خون در اکسیر بکار رود که اگر نقره خالص اب نباشد در این مغوص دهند
ذهب ابریز گردد و اکثر ادمی سر این دابه را بلخ دارد هر که او را ببیند بشکل دیو بیند از او
هراسد القصه چون این دابه که گفته شد مدتی ابلق کی قبل از مثل او زاد در زیر گاه کندم کند
هر روز بول بقر بر بالای کاه ریزد چهل روز دابه تولد کند که سر او چون سر مرغ بود و چون
سر او را قطع کنند در خرقه ببندند و در آشیانه مرغی بنهد هر طایر که از محل بگذرد خود را

بران آشیانه افکند هیچ روی پرواز نکند تا او را بگیرند **وصل سیم در علم نیرنجات**
و این عمل تعلق به سیمیا دارد اما چون در کتاب مذکور بود آورده شد **نیرنج المودة** عمل
باید کرد وقتی که قمر از برج ثابت بسعد متصل باشد اگر از ان سعد زهره بود اولی و عطارد متصل
بزهره یا مشتری که یکی از سعود است و چون اینکار خواهی که بسازی فرا گیر ۵
و تعیین کنند ۵ و بوزن آن عسل نحل با آن اضافه کن و آنچه
از آن آید و در چیزی شیرینی از اطعمه یا اشربه که خواهی ده که مطلقا از تو صبر ننموانند کرد و خور را
غذای تو سازد **نوع دیگر** بگیرد ۵ خود
وقتی که قمر متصل باشد بعطارد و از ابر سفال آب انار سپید بسود و حق نماید نیکو بهر سر لیش
بمقدار از ۵ وقتی شهد مصفی با آن اضافه کن و بدان هر که مطلوبست تا از دوستی
تو بیقرار گردد **نوع دیگر** بگیرد زق و ۵
از هر یکی دانگی بکوب بعسل منعم ساخته تطعیم یا تشریب کن در
شیئی از حلاو و نعم که دهی از محبت تو سطاقت و بیقرار گردد و گفته اند از ۵
جزو یه و ۵ جزوی ممزوج بعسل چون در طعام یا شربت بکسی دهی او را
حب عظیم نسبت با تو دست دهد **نیرنج البغض** بگیرد ۵ ۵
جزو یه و جزوی و این هر دو را با جزوی از
ضم کند و از روغن برابر همه بوزن اضافه نماید بکسی بخورانند در طعامی
حامض بی نهایت میان ایشان عداوت و بغض پدید آید **نیرنج الرمد** بگیرد ۵
و بروغن ۵ حل کند و بر خارج اجفان کسی بمالد بر فور عین فاسد
شود تا وقتیکه بالعسل محو کنند در کتاب خواص الاشیا هست که اگر بگیرند

بر ے ود ذاب بخر گردانند تا مهرا گردد واثرے از لحم او نماند پس ان اب بر روئے کسے بمالند

وخواھند چون بصلاح اید بـ اب

انرا بتویند نیرنج القمل بگیرند عصا بر شکم او زاشق کنند از

مملو سازند و تعفین نموده بگذارند تا خشک گردد و سحق کرده نگهدارند

وازان مسحوق برجاہر کہ نثر کنند قمل بشتا بر ہد باید کہ علاج ان بغایت دشوار شود

فصل دوئم در دکول واین لفظ جمع دل است و دل بحیلہ را گویند کہ بدان

نفعے توان کرد و اخذ طلبے و منافع ازان بر منصو باشد انصور را انواع کرده اند از جملہ دو

نوع در دو فصل اورده ایم فصل اول حیل المتحین چون طالع کسے را ببیند و

گوید طالع تو ہنوز ضعیف ہست و کو کبے کہ تعلق بفلان عضو از اعضائے تو دارد ضعیف

است واگر خواہے کہ ابہم عزر التحقیق کبے صوت تو از مو بیازم و تو در کاسہ اب نداز و بر بالائے

بام بنہ و صباح ملاحظہ کن اگر ان عضو تباہ شد بدانکہ حکم نحو راست و من در قول خود صادقم پس

از شمع صوتے بسازد و قلبہ از بجائے ان

عضو محکوم ببند روئے از شمع رقیق بپوشد بدہد چون انصوت در اب نهند یکے ازان و

مذکور بگذارد پس فساد بدان عضو راہ یابد انکس دکان اند منجم بلطف حیل از ار چیزے

بگیرد و تعویذ بنویسد نوع دیگر کسے را طالع ببند گوید تو را سحر کرده اند من انرا از تو

دفع کنم پس کاغذ بگیرد و قلبہ بحضور

او در میان کاغذ بیچد گوید اینکاغذ را بگیرد مکشا بدرزیر سر خود بنہ و خواب کن چون برخیزے

نگاه کن اگر در میان کاغذ چیزے باشد ھنوز از سحر تو ضررے باقیست و اگر ھیچ نماند ضرر سحر از

تو تمام دفع شد انرا چون صباح برخیزد کاغذ بگشاید چیزے بدران نیابد خوشدل شده نزد وے

ایدی شکرانه بگذارد **نوع دیگر** بعد از ملاحظهٔ عالم بگوید میان تو و مطلوب تو سحر کرده اند و من تالیف کنم میان شما چنانچه تالیف میکنم میان این دو صورت پس دو صورة از موم ساخته نگهداشته باشد روی بروی نهد فی الحال یکی متحرک بشود دیگری شود وانمعلوم است که در پیشانی یکی [symbols] بغایت نیز است و در جبههٔ دیگری [symbols] صاف پاک وهو اعلم **حیل المغرمین** هرچه از ملاعب نادره و ما نیز مذکور شده حیل مغرمانست و از جمله کارهای ذارند که صورتی از موم بسازند و گویند بوی که ترا ایذا میکنند در میان این صورتست و من او را قتل میکنم پس هر عضوی از اعضای او که برید خون روان گردد و ناظران بیقین دانند که دیو کشته شد چرا که موم از خون نمی باشد و این حیل چنانست که از [symbols] ۵ کیره بگیرد و در هر عضو این صورت که خواهد پنهان کند بو شد بشمع و مقر رو حیم که کسی نه بیند پس آن عضو را چون قطع کنند آن [symbols] ۵ مضطرب گردد و از آن خون روان شود و حضار متحیر شوند **وصل دیگر در از یات** و این عملهاست که اهل ذوق بر مزاجها شان ... از آن رنج رسانند انرا بالحذ مال سبب زاحت خود گردانند بر سبیل اجمال از هر بابی سخنی گفته میشود **اذی الکاتب** در دوات او مقداری از [symbols] ۵ مطلقا بر کتابت قادر نشود و یک حرف کتابت نتواند **اذی الخباز** قدری از [symbols] در تنور ریزد مطلقا یکنان بجای خود قرار نگیرد و بعضی برانند که [symbols] همین عمل کند براده نحاس نیز گفته اند و [symbols] ۵ نیز مشهور است **اذای سپاهی** سه درم [symbols] ۵ با پنجاه عدد [symbols] در آب جوشانند چون با اسب او خورانند فی الحال بیمار شود چنانچه قدم از قدم برندارند و چون

در گلوئش ریزند فی الحال بر گردد اذی
صائغ مرارة الثعلب از آب زر ذهب بمالد ورد دم بلون گردد و
موجب انفعال زرگر گردد اذی صیاد هرگاه کسے در وقت صید
بیمین زاد در طرف انداز دو بر عکس مطلقا هیچ شکار بدست
نیابد مہتم از پیش نرود اذی دفاف و طبال اگر
بگیرد و ملخین کند دف بر انداز دو شباہے منشق گردند و اگر از ہمان مذکور
طبلے بسازند ہرگاہ بنوازند جمیع طبولے کہ در آن نواحے باشد پارہ پارہ شوند اذی
فقاعی ۔ مذاق در مجمع او انکند جمیع جمد او
بگدازد و فی الحال آب شود وصل سیم در جبل وکاشرہ واہ ناجیے باشند کہ مزور
و تلوین مال مردم مستتر شوند محرقہائے ایشان غریب عجیب است و دانستن مخاریق
ایشان بجہت حفظ مال و متاع خود لازمست و معتد مرہم محرقہائے ایشان است کہ نزو برے
میکنند کہ سلک بر ایشان بانگ نکند تا ہرجا خواہند روند و اینصورت بجہت جرست دہلیکہ انکہ
در دست گیرند تا مادام کہ آن شئے در دست ایشان است سلک بر
بر وی ایشان بانگ نکند تا ہر جا او چون او نیز با خود دارد ہمین خاصیت دہد
دیگر مریخ صنمے زا بگیرند و بکوبند بغایت نرم و با سحق نمایند تا عجین
گردد و از آن صورت سگے سازند و با در خرقہ بسته با خود
دارند خاصیت این ترکیب کلاب قوی باشد نه بر حامل بانگ کنند و نه او زا بگیرند نوع
دیگر سرق حیوانیست زا ز انجملہ چون بیخواہند کہ ثور نامے دزدند با او سر کار میکنند
تا لبغو تغییر و تلوین تالیف انست کہ او زا با خود الف میدہند تا ہر جا بیرند او مطیع و

رغبت در پی او میرود بیر متبنی و زاندنی و انچنانست که خشوم ایشانرا بر
چوب کنند یا بر وچون اورا بموضعی برند قرن اورا تعیر میدهند
و تعییر برانوجر است که قوائم اورا محکم لبسته بر زمین افکنند قرن اورا بر
نوم ساخته بر هر طرف که میخواهند مایل میسازند و کج و راست میکنند تلوین انست که اورا
رنگ میکنند برنگی که خواهد سیاه یا سفید اما تبییض برانوجر است که
زا میگیرند و در چهار اسبوع تعفین میکنند تا مهرا
میشود پس قدری از دهن او میگیرند و بر بال منضم ساخته نگاه میدارند و
هرگاه میخواهند یکی یا دو یا بیشتر از وی واضح حیوانرا بدان طلا میکنند روقت و ساعت سفید
میشود و پوست بر همانطور الحال میماند و بر همین طلا اسب محجل میسازند نوع دیگر
بریه و نم
بکذارند و با یکدیگر بسایند در هر حیوانی که بمالند از حیوان فی الحال سفید گردد
را همین جلیه مینوان ساخت اما تسوید بدان طریقست
که در ابر تحو میکنند نگاه
محلول با ان ضام میمانند اید ازا خاصیتی است که بر هر جزو سفید از اجزاء حیوان
که بمالند سیاه گردد و هم عمر باقی بماند و اسب تور زا بدین دوا ابلق میتوان کرد این دو تور را نیز
بهمین نار و ملون میسازند و در کتاب دیگر مذکور است که بگیرند
و و و و کل
کوفته و بیخته یا ب لبر لیشکد نیک لشورد تا فوت ادو مر ناب ابدا انکه در ستور ما ا . در یک
شبانه روز بگذارند ان ستور اگر سفید بوده باشد یا زرد یا سرخ البته

گردد ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ دلپذیر اسب کاو وهر سنور ☐ ☐ ☐ ☐ کہ باشد بیض
نارو ☐ ☐ ☐ ☐ میتوان ساخت و در سرق اغنام لباب ☐ ☐ ☐ مدهون بدهن
زیت مید هند تا از پے میرد چون بمقام بروند صوف با شعر او زا هر لون کہ میخواهند میبا زند
و در سرق دجاج بیرہ ☐ ☐ ☐ ☐ اخذ میکنند یا حب ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ کہ ☐ ☐
☐ ☐ در او جوشیده باشد ریش ایشان میافتد چون میخورند بر زمین میافتند ایشان
بر میگیرند میبرند نوع دیگر خاتمہ در لعبهاے متفرقہ کہ خالے از غرایب نیست
لعب التسکین دیک کہ در جوش باشد فی الحال غلیان او را تسکین دهد و آن
چنانست کہ بگیرد ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ بگذارد خشک شود پس استخوان بزرک و برا
بگیرد هرگاه خواهد کہ استعمل کند آن عظم کبیر را بر سر دیک جوشان نهد فی الحال غلیان او
ساکن گردد لعب القطع کہ بر شیئ ضعیف استخوان بزر را زاد و نیم کند عملش بر این
گونہ است کہ بگیرد رشتہ تار لا از قطن و ترسا زد ابیرہ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐
☐ ☐ و بکشد آنرا بر استخوان بچند نوبت بریدہ شود لعب البکاء سحق کند ☐ ☐
☐ ☐ ☐ ☐ را با دهن طیب چون روغن بادام یا روغن کل یا زنبق و بدان سحوق کلے با
ریحانے بیالاید هرکہ آن کل یا ریحان را بو کند فی الحال بگریہ زاید لعب دفع الغلے صحیفہ
با را دراز ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ بعلہ تر قدر رود در او وضع کند آب برو ریزد هرچند آتش کنند آب
بجوش نیاید بلکہ چنان گرم نیز نشود لعب قص الکلب مقدار ☐ از ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐
☐ خالص تازہ نیز بو صلابہ کند و با ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ انجمن نان بزد و بسگے دهد بعد از
زمانے کہ بہ کان درو قص آید اگر بیش خوردہ باشد گریہ بیشتر کند لعب الضحک نام
است کہ موجب خندہ باشد بگیرد ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ ☐ در کوزہ و سر آن کوزہ را محکم ببو شد

بعد از آن بجای ... در روی افکند بانگی عظیم از او ظاهر گردد نوع دیگر
بگیرد ... و نفت خورد در روی کند تمام ... و بیرا
پر کند آنگاه از آن سوراخ خوب مقدار ... در روی
ریزد و سر سوراخ بگل حکمت محکم کند تجفیف نماید بر آتش نهد بانگ عجیب بیرون آید
لعب الرقعة و اینچنانست که رقعه نوشته در آتش اندازد نسوزد بلکه آتش فرو میرد
و عملش چنین باشد که بنویسد بر آن رقعه هرچه خواهند بشکر و زعفران و گلاب مداد که
حل کرده باشند بر ... و بجهید در روی بپیچید در وسط آتش
افکند نسوزد و آتش منطفی گردد و مراد از رقعه حرم است تا مخفی نماند **لعب العجل** از گل
آزاد بشکل گوساله تمثال سازند مجوف و از دم او سوراخ بکنند و از دهن او در بینی او نفت بدرون
ترتیب نماید چون مشتعل گردد غو کجی خورد از آن سوراخ در درون و ... افکنند آن سوراخ نیز
محکم سازند باید که نفت سحر او بدون ... باشد چو خواهند که عمل کنند مقدار ...
... در پیش بینی او در دو کنند از درون آواز عجیب بیرون آید **لعب
الحوت** و اینچنانست که ماهی بجنس خود حرکت کند خرم متحیر گردند طریقش آنست که
بند تخته سازند پر از زیبق کنند سوراخ او ... محکم نمایند چون ماهی گرم کرد از تابه برداشته
بجلس آرند بندق مذکور را در شکم او نهد اندک فرصتی که آن بندق گرم گردد ماهی در حرکت
آید **لعب الطیر** اینچنانست که مرغ بریان در طبق آواز کند عملش چنانست که مقدار ...
... در گلوی وی نهد در شور او بریزد و بر طبق نهد آواز کند **لعب
البط** و اینچنانست که بطی از کاغذ بر سر آب پای کوبد صفتش بر اینوجه است که بطی بسازند
از کاغذ مجوف و بروغن ... او را بر آب اندازند ... زیبق در

پاشی افکنند ذائکہ ازان درسینۂ اش بمالند بر آب نہد و او زانا پاے کوید **لعب الحرکۃ** زنبور کہ در ... افتد بیہوش شود چنانچہ مردہ است وحرکت او منطفی گردد او را بر آند و بر زمین افکنند خل عتیق کہ در غایت حدت باشد بروی ریزند بعد از یکساعت حرکت کند گویا در تجات پدید آمدہ وابن غریب نماید بعضے از ارباب شعبدہ بجاے زنبور واول اشہر است **لعب اللسان** وابن بازیء مفسدۂ قوت ذائقہ است بمرتبۂ کہ اگر نبات مصری در دہن نہد قطع نماید از ماکولات ومشروبات ہیچ نتواند خورد وانچنانست کہ ... ورق ... بدہد تا مضمضہ کند یا مجرد ورق بدہد تا نجاید اینصورت دہد چو بخواہد کہ دفع شود بخل حاذق مضمضہ کند یا باب خربانی الحال بقرار آید **لعب الاغمار** این بیہوشیء خاصست بخمیر این ونوع مجرب کردہ آید آنکہ ... زا بر گردن خر بندد فی الحال بیفتد بیہوش گردد چون از گردن خر باز کنند ہمان ساعت بہوش آید **نوع دیگر** بازی انکہ جانوری عریض کہ او را بالش مار گویند در گوش خر نہند بمرتبہ بیہوش گردد کہ گوئیا مردہ است چون از گوش او برون آرند فی الحال باخود آید **لعب الضحک** بازیء است کہ موجب ضحک باشد انچنانست از تراب کہ خار در آن مزاحم کردہ باشد بر دارند در خانۂ کہ بر او طعام خواہند خورد بر زمین بریزند ہیچ کس طعام نتواند خورد از بسیاری خندہ وکسے کہ سبب آن نداند وگفتہ اند مگس را بگیرند موئی از سر او در پاے وی بر بندند در زیر سفرہ وخوان بیفکنند ہمین خاصیت دہد **نوع دیگر** ... در مجلس بر آتش افکنند از مردمان حاضر صوتہا واقع شود کہ موجب ضحک باشد بسیار **لعب الفالوج** این شعبدہ ایست کہ آب صافی را پالودہ صافی متکرر عفر سازند در اینہم لعبہا است بگیرند مقداری از ... سفید پاک سحق نماید و در

پارچه بپزد و فراخور آن قند سفید صافی و مناسب آن دو مذکور زعفران پاک خشک کرده هر یک از مجموع اجزا منفرد کوفته و باهم نیز سحق کند بنوعی که لطف طبع اقتضا کند در دو دست گیرد و ظرف پر از آب صافی پیش خود نهد و به پنهانی آن اجزا اندر آب افکند و دهن ظرف را بپوشاند و زمانی بگذارد و چنان نماید که عزیمت میخواند بعد از ساعتی پرده را بردارد پالوده شده باشد بس و شیرین و رنگین بغایت خوش مزه چون قاعده میباشد که ختم خوان طعام بر حلاوه میباشد در اینمقام نیز ختم کلام با نظام بدین شیرینی سمت اختتام یابد خالی از نسبتی نخواهد بود

مقصد سیم در علم لیمیا

که بان دانسته شود امتزاج قواء فاعله علویات با قواء منفعله سفلیات از اسماء و طلسمات که عمل بدان افعال عجیب و آثار غریب ظاهر گردد و ابتداعی رساله حل المشکلات که از منتخبات استادان این فن تو ترجمه نموده بدانکه این رساله مشتمل است بر دو فصل و هر فصلی مبنی بر چهار نوع و هر نوعی مشتمل بر چهار قسم در علوم غریبه را عداد و جفر و نیرنجات غیره منقسم گردید **فصل اول** در تسخیر قلوب پادشاهان و غیره و آن مشتمل است بر چهار نوع **نوع اول** دیدن ملوک و آن نیز بر چهار قسمت **قسم اول** چون کسی خواهد که پیش سلاطین رود باید که لوحی بسازد مربع از طلا بساعت سعید با تثلیث زهره با مشتری عدا نیز کو هم و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم را در آن لوح نقش کند این چهار اسم را در پشت آن بکنند نام خود و نام پادشاه و با یکی اسماء الحسنی مثل ودود ممزوج بنویسند در حالت نوشتن اندک شیرینی در دهن گیرد و تا محل فراغ از این عمل بکسی حرف نزند و آن چهار اسم این است یا طهیال یا مکیال یا اصبا اوث یا اهیا **قسم دوم** در دیدن ملوک باید که لوحی بسازد از نقره و مهر هد در در آنجا نقش کند صورت زهره و مشتری در مهر کند و در دست زهره صورة آفتاب و در دست

مشتری صورت شاه بسازد و بطریقی که مثال نموده میشود و در دوران مهر این چهار اسم را بکند
و در ضمن آن مهر اسم خود و مادر خود و اسم آن شخص که خواهد با مادر وان چهار اسم مذکور
این است یا کفتالیوش یا مستعلموش یا طهطاموش یا عطیوش این عمل از سیادت پناه میر
غیاث الدین منصور شیرازیست بسیار مجربست باید که حین نوشتن و نقش کردن بخور هر
دو ستاره بسوزد و با کس تکلم و کلام نکند در عمل مجب اندکی شیرینی در دهن نگهدارد و تا
فراغ از این عمل و آن مهر مذکور این است



قسم سیوم در دیدن ملوک باید که لوحی از طلا بسازد و دران مربعی نقش کند
دران مربع علی اثر کرسی آلله لطیف بعباده یرزق من یشاء را بکرد و با اسم خود حروفرا
ممزوج میسازد و بعد از آن عدکر سندر ان مربع درج نماید در وقت نگاشتن تکلم نکند و این
دو اسم را یکی بر سر لوح و یکی پایین لوح بنویسد یا کفتیمول یا علیقوافوق و تحت لوح
کنده با خود دارد و در نظر پادشاه عزیز و مکرم گردد و این لوح از اعمال مولانا محمود هداد
شیرازیست که بجهة امت خان ساخته بود اما رندا بالت فارسرا یافت قسم چهارم

در دیدن ملوک باید که چون خواهد بدیدن ملوک رود اول وضو بسازد و بعد از آن لوح بسازد از طلا و در آن لوح آیه کریمه سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ را بطریقی که مثال نموده میشود این عمل از اعمال مجرب مولانا میرزا جان کاشغری است که بجهت میرزا محمد وزیر صفاهان ساخته بود و همین سال وزارت صفاهان کرد آخر در حمام آنمهر را از او دزدیدند بعده در آمد زوالی از وزارت معزول شد باید که در ساعت سعد این مهر را بکند اسم خود و اسم مطلوب را با مادر با این آیه کریمه ممزوج کرده تکسیر نماید چون تمام نماید حروف نورانی و ظلمانی بردارد و حروف اعظم ملائک و اعوان را جدا جدا بنویسد حروف نورانی را در این لوح علم مربع کرده درج نماید حروف ظلمانی را در لوح مربع با اسم اعدا ممزوج ساخته در مثلث رقم کند حروف نورانی را با حروف خود امتزاج داده در لوح طلا با حروف ملائکه درج نماید با حروف خود امتزاج داده و حروف اعدا را در حاشیه لوح مربع با اسم اعدا ممزوج ساخته در مثلث رقم کند حروف نورانی را با حروف خود امتزاج داده و حروف اعدا در حاشیه لوح مربع بکند حروف نورانی را در لوح طلا با حروف ملائک درج کند بمثال س ل ا م ق و ل ا م ن ر ب ر ح ی م طالب ا ح م د مطلوب م ح م د اسماء الله و دود امتزاج با هم س و ل د ا د م و ق ن د و ل ا م ا ح م ر و ن د و م ب ح د ا ح م ی م این حروف را تکسیر نموده و نقطه مند حروف اسم اعظم و ملائک را با اسم اعوان بجز بن لوح بنویسد با هم مرکب نموده مهر بسازد و بکند چون بخدمت سلاطین رود مهر را در آتش دفن کند چون باز آید در بازوی خویش بندد از مجربات است بواسطه عزت و در نظر پادشاهان عزیز شدن از عجایبست

نوع دویم بجهت ایمن بودن از غضب پادشاهان و آن بر چهار قسم است **قسم اول** باید که روز پنجشنبه روزه بدارد و چون وقت ساعت از روز بگذرد لوحی از کاغذ سفید بسازد و بر آن لوح مربع از طلا بکشد در ساعت سعید آیه کریمه وَمِنْ شَرِّ قَضَاءِ السُّوءِ

وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ اَنْتَ اٰخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا اِنَّ رَبِّي عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ و اعداد گرفته در لوح مربع
درج کند با خود نگهدارد و از غضب پادشاه ایمن باشد اگر در غضب بوده باشد بشفقت
مبدل گردد این عمل از شیخ علی مشار علیه الرحمه است که از برای حسین بیگ اختر عمر ساخته بود
و در محلی که از خدمت پادشاه باز آید با خود نگهدارد و در میان سورهٔ تبارک بگذارد که از
جمله مجربات است **قسم دویم** اگر پادشاهی با کسی غضب کند که هم کشتن باشد این
عدد را در مربع طلا پر کند در ساعت سعد اندکی شیرینی تصدق کند همان ساعت غضب پادشاه
بلطف و مرحمت مبدل شود و استادم مغفور بسیار کس را از کشتن و بستن ببرکت این لوح نجات
داده و غفران پناه شیخ بهاء والدین محمد قدس سره بجهه آقاغیاث ساخته بود تا در ایام
حیات بود از غضب پادشاه ایمن بود این مهر معظم از اسرار الهی است باید که بسیار عزیز دارد که
از مجربات استادان متقدمین است و بارها اقل عباد الله بنده حقیر را از غضب حکام و
سلاطین خلاص ساخته و مولانا امیر اعجاز را در محلی که کاشان پادشاه فرمودند که بمیدان برده از
گلو بکشند سه نوبت ریسمان پاره شد و مولانا خنده میکرد که اگر من این علم را میدانم کسی مرا نمیتوانند
کشت چون این مقدمات بپادشاه رسید بر سر شفقت آمد مولانا را طلب نمود و فرمود که ما از
گناه تو در گذشتیم این دعا که داری بمن بده آنگاه دعا را بپادشاه داد چون گشودند همین لوح بود
دیگر در محلی که محمد بیگ تاکلو را پادشاه فرمود که گردن بزنند این مربع را در عمامهٔ استاد مغفورم بود
بیرون آورده بمحمد بیگ داد سه نوبت شمشیر بگردن محمد بیگ زدند برابر یک موی سر او نبرید پادشاه
متعجب ماند پرسید که سبب این چیست که شمشیر کارگر نمیشود این مربع بیرون آورده بپادشاه داد پادشاه
فرمود که استاد مرحوم این لوح را باز دهد تا پادشاه با خود نگهدارد این عمل از استاد سید حسین اخلاطی
است و بارها تجربه نموده شد باید که از ظالمان و از اهل دجال پوشیده دارند در جنگها و مصاف

باخود داشتن حافظ البتہ در ساعت سعد کہ قمر خالی از نحوست باشد مربع بنگارد کہ از مجربات عجائبات است **قسم سیوم** بجہت تخفیف غضب سلاطین وامرای عظام وحکام اینعمل را با عدد اسم خود در لوح مربع نقش کند اما در نسخہ بسیار ملاحظہ نمودہ مشخص نشد کہ از چہ جنس باید ساخت اینجا استاد مرحوم میکرد در کاغذ مربع میکشید بمردم میداد و باین خاکسار مکرر فرمودند کہ ہر گاہ کہ یکی از بندگان خدا مغضوب سلاطین گردد باید کہ در نوشتن این مربع تقصیر نکنی چون سیادت پناہ میرزا افضل الدین محمد و برادرش را پادشاہ در ایامی کہ ولی محمد خان آمدہ بود در روز جزا امان فرمود کہ ہر دو را بکشند استاد مغفورم این مربع را نوشت بندہ بمشار الیہ رسانیدم ہمساعت نگذشت کہ پادشاہ بر سر رحمت آمدہ از گناہ ایشان سید بزرگ در گذشت غرض از این نوشتن آنکہ مکرر بتجربہ رسیدہ است عدد مذکور اینست ۱۳۸۲۹

قسم چہارم بجہت ایمن بودن از غضب سلاطین وحکام و غیرہ لوح بسازد در روز یکشنبہ ساعت اول وقت سعد کہ قمر خالی از نحوست باشد و ابعد را در مربع بنگارند در کاغذ باشد یا نقرہ و
۱۳۸۲۹
عدد این اسم معظم را نیز با نعلد در مربع بنویسد سبحان ربک
۲۲۲ ۱۲۱ ۱۱

٨	١١	١٣٨٠٩	١
١٣٨٠٨	٢	٧	١٢
٣	٧	٩	٨
١٠	٥	٤	١٣٨١٠

رب العزۃ عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین چون
۶۰ ۱۱۱ ۲۳۶ ۱۳۲ ۱۱۰ ۲۲۱ ۱۰۰ ۴۳۴
لوح تمام شود اندکی بوی خوش سوختہ این لوح را بر آمدہ در داشتہ در بازوی چپ بندد از غضب پادشاہان ایمن گردد مجرب است و بتجربہ رسیدہ **نوع سیوم** این نیز چہار قسم است در تسخیر قلوب سلاطین پادشاہان **قسم اول** اگر کہ تسخیر قلوب سلاطین خواہد نماید باید کہ در ساعت سعد کہ قمر خالی از نحوست باشد لوحی بسازد از طلا و در آن مربع بکشد و ابعد را در آن مربع بنویسد در بازوی راست بندد و ہر روز ہفتاد بار صراط علی حق

تمسکه را انجوانند رسمی که بخدمت سلاطین رود که از مجربات است **قسم دویم**
بجهة تسخیر قلوب سلاطین و غیره و شوکت و ایالت و حکومت و عزیز بودن در نظر خلایق و
اینهم از اعمال شیخ بوعلی رحمة الله است باید که عدد این اسم که از اسماء اربعین است یا الله
الاعز الرفیع جلاله را بگیرد و این عدد را بالا ضافه نماید در مربع طلا بنگارد و در ساعت
سعید که از مجربات است و عمل مولانا عبد اللطیف گیلانی است که بجهة علیقلی خان ساخته بود
بقوة اینهم پادشاهی ایران کرفت آخر باعمال بد که میکرد العیاذ بالله باوان روی نمود که این
باو رجعت کرد تا ضایع شد **قسم سیم** اگر خواهند که تسخیر قلوب پادشاهان و
سلاطین و حکام نماید که انچه بگوید دل شود و بکام خاطر او شوند بود و در میان همگنان و
امثال خود از همه بزرگتر باشد عزت او نزد سلاطین بهتر از همه کس شود باید که در شرف آفتاب این
عدد را در لوح طلا ششش در شش نقش کند این عمل از اعمال شیخ بوعلی است که از شیخ یحیی عرب
باو رسید که از فضلای زمان بود و از او بمولانا احمد لاری رسید و بر سر لوح بنویسد بسم الله ۱۶۸
۱۳۸ بسم الله بسم الله الرحمن الرحیم و در مسدس این عدد بنگارد ۳۸۵۱ ۷۸۴ چون اینهم معظم را در خدمت
پادشاه صفت نمودند شخصی گفت که کتابهای ملا احمد لاری در پیش الله وردی خانست که تعیین
نمودند که کتابها را بیارید چون کتب حاضر آوردند شیخ بهاء الدین محمد قدس سره همین عمل را
بجهة تسخیر قلوب جمیع خلایق و تسخیر قلوب جمیع پادشاهان ساخت در شرف آفتاب در سنه عشر و
الف من الهجرة النبویة و در بازوی پادشاه بست اول فتحی که روی داد گرفتن تبریز بود و روز بروز دولت
جهانگیری شد بجهة نواب علیه عالیه ساختند با تمیمه سعید غرض که بواسطه تسخیر بر از این عمل دیگر
نیست اگر بجهة خواتین دیگر از خواتین معظم خواهند ساخت این آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم
عزیز الی آخره رؤف رحیم اضافه عدد باید کرد و غسل کرده جامه سفید باید پوشید و در وقت

عمل نبات در دهن باید گرفت تا فراغ عمل اینعمل پیش عاملان این فن نهایت عزت دارد و عامل
اینعمل باوضو باشد بخور بعود و عنبر و بوی خوش کند تا پیش جمیع خلایق عزیز و محترم باشد
قسم چهارم در تسخیر قلوب سلاطین و غیره اینحروف معظم مکرم را اح در س ص ط
ع ك ل م و هـ لا در پوست آهو بنویسد در زیر نگین انگشتری بغلد در ساعت سعد یا در شرف
آفتاب که از اعمال مجربه سید حسین ملا الجا است که شیخ عبد العادل بمولانا محمود دیلمی فرمود که
برای شاه طهماسب ساخته اگر بر پوست شیر بکشند همین عمل خواهد شد **نوع چهارم**
از فصل اول واین مشتمل است بر چهار قسم در باب تسلط خلایق و بزرگی یافتن بر
قومی مسخر کردن از عجایبات است **قسم اول** جهة تسلط و بزرگی بر خلایق باید که در
ساعت سعد لوحی بسازد از مس در شرف زهره پیچ در پیچ در آن لوح بکشد این آیه کریمه یفعل الله
۲۵۶
ما یشاء و یحکم ما یرید را عدد گرفته در لوح پنج در پنج بنگارد و از اعمال غریبه است و بسیار عجایب
۳۵۳ ۴۴۹
است و در پشت آن لوح این اسماء بکشد یا حفطیائیل یا حنطیائیل یا هوکائیل و بخور زهره
بکند و اگر در شرف زهره اینعمل بکند اثر تمام خواهد بود و اینهم از اعمال میر غیاث الدین شیرازی
است که بجهة شاه طهماسب جنت مکان صفوی ساخته بود و یکی از اعمال خوب میباشد و پناه عفرا
دستگاه است دارنده اینهم از همگنان و امثال و جمیع خلایق مطیع و منقاد او خواهند شد و بر
قوم بزرگی خواهد یافت استادم بجهة نواب علیه عالیه اینهم ساخته که بر جمیع خوانین معظم بزرگی
و استیلاء یافت بذکور و اناث **قسم دوم** بجهة مسلط شدن بر خلایق و امثال خود باید
که لوحی بسازد از طلا در روز یکشنبه و اینعدد را ۹۵۸ در آن لوح بنگارد و ابتدا از خانه شانزدهم
بکند که بسیار مجربست و در حالت شروع در عمل با وضو باشد و از اقسام
جواهر اگر یاقوت باشد بهتر است در دهن گیرد و اگر یاقوت سوزانی داشته

۲۴۰	۲۳۷	۲۴۴	۲۴۲
۲۳۵	۲۴۶	۲۴۱	۲۳۶
۲۴۵	۲۳۲	۲۳۹	۲۴۳
۲۳۸	۲۴۳	۲۴۲	۲۳۳

باشد بهتر است و بفراغ عمل بکیے حرف نزند و این آیۂ کریمہ وکفیٰ باللہ شہیدا محمد رسول اللہ را در
حاشیۂ این لوح بکند این عمل از عملہائے مولانا عبد اللطیف گیلانی است کہ بجہت مرشد قلیخان
در مقدس ساختہ او را مسلط کرد بر جمیع امرا و قزلباش و قتیکہ از عمل فارغ شود چیزے بقدر مقدور
تصدق نماید استاد مرحوم بواسطۂ اللہ وردی خان ساختہ در زمانیکہ پادشاہ او را اردوئے
اصفہان نمودہ بود چون مہر این را زو بست باندک زمانے ایالت و امارت فارس یافت و بجاہ و
جلال رسید کہ ما فوق آن متصور نیست این بغیر از من و چیز باعث اثر دعا است یکے اعتقاد دوم
اجتناب از محرمات و نواہیکہ بلوح از مجربات است باید کہ از جہال مخفی دارند **قسم سیم**
بجہت تسلط بر جمیع خلائق باید کہ در ساعت سعد اگر در شرف زحل عمل کند بسیار مؤثر آید کہ
لوح مس زرد بسازد و بیرکار درست نماید چون شروع در عمل کند بحمام رود و بر بلندی ما کہ از آب
روان مسدود بکشد و در آن بنشیند بشرط آنکہ غسل کردہ باشد جامہ پاک پوشیدہ و چیزے از سیاہ
پارچہ بر سر بپوشد بخور بسوزاند و این الکرسی را بخواند و بر خو بدمد از اعمال حکیم لم لم ہندی است
و از اعمال مجربہ او است و این عمل از مولانا ضیاء الدین محمد کاشی در زمانیکہ نواب اشرف بر سر
یعقوب خان شیراز میرفت ساختہ نوازن پادشاہ و بجاہ را مسلط ساخت بر جمیع خلائق و این عمل
از مجربات است باید کہ چون بمندل نشیند قلم دو سر باشد در محلیکہ این عدد را در لوح درج کند مثلا
خانہ این سر بر کند خانہ دوم از آن سر گرد علی ہذا القیاس تا تمام شود و مہر خانہ کہ پر کند بگوید
یا طہیال و مقصود خود را در دل بگذراند چون تمام شود روز شنبہ چون از نماز فارغ شود بجود
ببوی دو این مہر را در پارچہ سیاہ بپیچد در بازوی راست ببندد و تسلط و بزرگے بوہ شخصیکہ بجو اہلہم
حاصل آید اما بجہت زنان در بازوی چپ ببندد و برائے مردان بر بازوی راست زنہار کہ از نا اہلان
و جہال مخفی دارند کہ از اعمال حکیم لم لم ہندی است چنانچہ رمثال نمودہ ملحق است و این

عدد زاد را این مهر مشترکه
مالک الملک تا بغیر
بنویسید یعنی چهار دور
نماید و اثر معظم

قسم چهارم

ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله	ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه	ومن اوفی بما عاهد علیه	فسیؤتیه اجرا عظیما
جض ۸۰۳	وصدع ۱۷۹۶	طیشغ ۱۳۱۹	زکضغ ۱۸۲۲
بیلغ ۱۲۱۲	ض ۸۰۰	لضغ ۱۸۳۰	شغ ۱۳۰۰
طکضغ ۱۸۲۹	کاشغ ۱۳۲۱	عذغ ۱۲۹۴	اض ۸۰۱

ظهر دو اثر کو بمیر قل اللهم
حساب بر چهار دور این
مصر عجائب مشاهده
اینست ۴۱۸۶
بجهة بزرگی یافتن بر

جماعتی که در میان آن قوم سردار بوده باشد باید که لوحی بسازد از مس و عدد آیه کریمه اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَکَ اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ فَمَنْ نَّکَثَ فَاِنَّمَا یَنْکُثُ عَلٰی نَفْسِهٖ وَمَنْ اَوْفٰی بِمَا عٰهَدَ عَلَیْهُ اللّٰهَ فَسَیُؤْتِیْهِ اَجْرًا عَظِیْمًا را بنویسد در آن لوح مربع بطریق ذوالکتابه این عمل از عملهای مجرب اول از مولانا میرزا کامل است که بجهة آقا خسرو زرکاشان ساخته و او را مسلط کرد بر جمیع امثال و هم گان نبود اگرچه ملا میرزا مواظبت نداشت تا در علم رمل و وفق احدی یگانه دهر بود و سرآمد عصر رساله چند از مولانا عبد اللطیف گیلانی بدست افتاده بود که در آن جمیع اعمال مجربه مولانا مذکور بود بتوفیق آن رساله هرچه میخواست میکرد و در متأخرین در علم امداد مثل مولانا میرزا کسی نبود پس چون آن لوح را ذوالکتابه بسازد تمام کند صورت آن لوح را بر موکلان فرو دمد چنانکه نقش پذیرد بعد از آن برابر هر کسی خواهد تا مسلط سازد نام او را در پارچه پاک بر پیچد در بغل نگاه داشته رو برو آن شخص بایستد با او حرف زند هر وجهی که باشد بر او مسلط شود و چون تسلط بر شخصی خواهد یا با او دعوی داشته باشد چون اسم او مراد در بغل کند و از دور برابر مدعی بایستد هر قسم که دعوی داشته باشد اگر معامله خون باشد بر مدعی مسلط شود و اگر دشمنی داشته باشد خواهد که بر او غالب گردد باید که اسم مهر معظم را بر موم زند تا نقش پذیرد بعد از آن مهر اسماء الله از آن صورتی بسازد شبیه بدشمن و اسم در مهر نوشته است بر

خاشیه انهر بنود یده معکوس بهر طریقے که دشمن اخواهد که مبتلا سازد بهمان طریق انصورت را
معمول بسازد که از مجربات است چون انهر را ساخته بر موم نقش کرده صورت سازد از انموده پس
بر پوست خار این مثلث نوشته در شکم انصورت نهد بهر عذاب که
خواهد مبتلا بسازد عدد مثلث ۲۸۸۳ و این عمل مولانا حسین برا براست
که نواب اشرفعلی میفرماست که قلعه شماخ را بگیر داینصورت بطریقے
که در مثال نموده میشود ساخت بعد از هفت روز انقلعه مفتوح
شد از انشخص میرا بخدمت نواب اشرف اوردند نواب تعجب نمود این عمل از اعمال شیخ بو نیست
رحمه الله که در تسلیقه نوشته و این عمل را میر غیاث الدین منصور شیرازی برای سیادت پناه
رضوان دستگاه ساخته رقیه که جنت مکان بگرفتن قلعه سعی بلیغ مینمودند بسیاری از عساکر
نصرت ماثر زیر انقلعه بقتل امدند مدت دو سال متوالی در پای ان قلعه نشستند اخر الامر میر
مغفور را از شیراز طلب نمودند میر در روز شنبه اینصورت را نوشته به پادشاه سپردند و گفتند تا
بنده نگویم نخواهید گشود روز چهارشنبه پیش از زوال میر پادشاه قلعه را بریدند همین طریق
که مثال نموده میشود بخدمت پادشاه اوردند بعد از ان انکاغذ را گشودند بهمان طریق که
میر نوشته بودند همانطریق صورت بست و این عمل از سیادت پناه میر است مثال ان در این
صورت نموده میشود و صورتی که مولانا حسین مرحوم ساخته بود این است در صفحه ثانیه نموده میشود

۹۶۰	۹۶۵	۹۵۸
۹۵۹	۹۶۱	۹۶۳
۹۶۴	۹۵۷	۹۶۲

مثلث معکوس یا غیر ثبت



وصوتی کہ مولانا حسین مرحوم ساختہ بود اینست درصفحہ ثانیہ نمودہ میشود مولانا حسین مذکور این طریق صورت بپادشاہ سپرد وشال اینست نقل حاشیۂ منقول عنہ فی لیلۃ الاحد جایگاہ پاکیزہ وخالی بصندل سرخ بمندل مدور وکنی درمیان مندل صورت تصویر نماید در سینۂ آنصورت نام طالب نام مطلوب نام مادر ہر دو کس نوبسید بکشت پنجہ مربع کہ از او ہر دو باشد بر آنصورت بنہد بر بیست یکبرگ گل چنبلی ہر برگ این نقش ...

۲۲۲ ۸۴۴ ۶۶۵ ۴۶۶ ۱۱۱۱ ۷ حم ۷ عزیمت بوقف ...

الساعۃ الساعۃ اہیا شراہیا ... جمعسق کہیعص ... احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب ... بن فلان نوابجق محبت آدم وحوا و ابراہیم سارہ و یوسف زلیخا وعائشہ و مصطفیٰ ... اللہ محمد رسول اللہ بر ہر یک بخواند و جدا جدا در آتش اندازد تا ہمہ برگ سوختہ شود و ... بلحوظ نارد و بعد از اتمام آتش از پای خود کشد بلشیند مطلوب حاضر شود ...

بجہت اعمال متفرقہ از محبت و بغض و عداوت و پراکندہ نمودن اعدا و عقد اللسان جلا وغیرہ این نیز مشتمل است بر چہار نوع و ہر نوعی بر چہار نوع است نوع اوّل در باب محبت والفت واحضار مطلوب این نیز بر چہار قسم است

قسم اوّل در محبت اگر خواہی کہ شخصی از محبت خود دیوانہ سر بی باید کرد در تثلیث و تسدیس مربع لیسار زدو بر آنمربع این سطر را بنگارد ۳۹۵ ۷ واہم یحبونہم کحب اللہ والذین آمنوا اشد حبا للہ زاد در حاشیہ آن مربع ... جملہ ۹۶۵ در ساعت سعد کہ قمر خالی از نحوست باشد اسم خود و مطلوب و مادر ... بروج ساختہ تکسیر نماید چون وقف بر کند

حروف صدر و موخر را برنا نوشته و مرکب سازد و در چهار طرف مربع بنویسد با شهد و روغن ستور
فتیله سوزد تا عجائب ببیند این عمل از اعمال مولانا عبداللطیف گیلانیست که در این فن یگانه بود
و در خدمت احمد گیلان میبود این عمل را جهت چلبی مصطفی کرد که یکی از امرازادگان نیشابور بود که او را
یوسف ایران میگفتند به دختر حکیم کوچک میل عاشقی بهم رسانید بسیار مشعوف شد که آن دختر گشت در
آن ایام مولانا عبداللطیف را پادشاه از گیلان طلب نموده بود ملای مذکور در هر کاری که دست میبرد
در همان روز میساخت گویا که اعجاز موسوی با مولانا بود چلبی مصطفی را پادشاه فرموده بود که بواسطه
جهه برود و مولانا عبداللطیف از جای سازد این معامله در میان نه که در حال خواهد ساخت مصطفی
آخوند را المطلب تملقات بسیار نمود و این مقدمه در میان آورد و فرمود که اسم ترا ساختند در شب
هجدهم ماه رجب سنه در دار السلطنه قزوین در خلوت نشست چلبی مصطفی کسی دیگر نبود چون چهار
ساعت از شب مذکور گذشت کسی خبر آورد که بیرون دروازه دختری نشسته گریه میکند مصطفی خود رفت
چون چشم دختر بر مصطفی افتاد از جای خود برجست مصطفی این مقدمه را از مولانا مخفی داشت چون
صباح شد منادی کردند که دختر حکیم امشب از خانه بیرون رفته آخر چلبی مصطفی خود آمده به پادشاه
عرض کرد پادشاه امر نمود که مولانا عبداللطیف ایشان برده سوختن از معجزات است باید که از نا
اهل و جهال مخفی نماید **قسم دوم** در باب محبت اگر خواهی که کسی از محبت خود بیقرار گردد باید
تلبی تو قرار و آرام نداشته باشد باید که مربعی بسازد از آهن و در آن نقش مربعی این عدد را بنگارد ۹۴۹
و آن لوح را در زیر آتش پنهان کند آن شخص بیقرار گردد و این عمل از عملهای مولانا حسین بربیت
جهت سیادت پناه خلیفه سلطان کرده در ایامی که سلطان عرس میساخت صبیه خود را و میخواست
که به پسر میرزا احمد بدهد چون مولانا حسین در دربار خلیفه سلطان بود مولانا را المطلب گفت
نوعی باید کرد که پادشاه این دختر را به پسر میرزا احمد ندهد آخوند فرمود که به پسر میرزا احمد ...

نمیدهم این خبر بجهت خلیفه سلطان میگیریم همه تعجب نمودند که پادشاه این شاهزاده را بپسر میرزا محمد امین داده واز جانبین سازو باز عروسی میکردند موقوف بساعتی که عقد بندند اخوند بلن عمل از تعلیقه کرد بجهت برهم زدن این معامله آن نیز نوشته خواهد شد فرمود که در حال لوح آهن ساختند اوردند نقش مذکور را در مربع نموده در آتش دفن کرد روز جمعه این لوح را در عمل آورد روز دوشنبه خبر از خلیفه سلطان رسید این اعمال مجربست باید که رو بقبله نشیند عمل این امر با وضو باشد وجای اسم طالب مطلوب با مادر بن گرفته و امجد را اضافه نموده در مربع کاغذ بنویسید و در حالت کتابت نبات در دهن نگاه دارد و جای خلوت باشد لوح آهنی را انگاه در آتش اندازد و این عزیمه متوجه تمام بخواند عجایب بیند هیجت الجن علی الشیاطین وهیجت الشیاطین علی الجن وهیجت الجن والشیاطین علی ابلیس سید الشیاطین هیجت الشیطان علی الانسان وهیجت ابلیس علی اولاده وهیجت الجن والشیاطین ابلیس واولاده علی فلان بن فلانه بهجر والفرقة وموت وعشق فلان بن فلانه بحق سلیمان بن داود علیهما السلام ان تجلبوا وتحرقوا قلب وفواد وجمیع جوارح البدن والجسد فلان بن فلانه بهجر والفرقة وموت فلان بن فلانه فی ثلث الایام ومنعت الطعام وقطعت حتی المطعون وتحرقوا قلبها وجسدها وفوادها الساعة بحق والطور وکتاب مسطور فی رق منشور والبیت المعمور والبحر المسجور یا ابلیس یا سید الشیاطین المطعونین فی هذه الساعة الساعة واصل وجهها بجانب فلان بن فلانه بسیار واضح شده که در عین خواندن مطلوب حاضر شده است روز یکشنبه امل که پادشاه بخانه خلیفه سلطان آمده شفقت و تلطف بسیار نمود و چون بخانه رفتند در ساق خانه او فرستاد که امشب شاهزاده را پادشاه بخلیفه سلطان میدهد و در اتاق بگیرید آخر

۲۳۷	۲۳۲	۲۴۱	۲۴۹
۲۴۰	۲۳۰	۲۴۵	۲۳۴
۲۴۳	۲۳۶	۲۳۸	۲۰۲
۲۳۹	۲۳۱	۲۳۵	۲۳۴

روز نواب علیقلی خان خلعت اماتی بجهت خلیفه سلطان آورد و شب علما و فضلا را حاضر نموده
شاهزاده نکاح منعقد ساختند این عمل از مجربات ست زنهار بحرام نکند **قسم سیوم** اگر
خواهی که یکی از خواتین معظم که وصال او متصور نباشد باید که از طلاع تعبیه بسازد در روز یکشنبه
اینعدد را در زائچه تربیع درج نماید اسم طالب مطلوب را با مادرین تکسیر کند بعد از آن حروف مقدم و
مؤخر را بر داشته با او تکسیر کند با اینعدد اسم حروف شرا با حروف صدر و مؤخر نوشته تکسیر نماید تا
سر تکسیر تمام شود آنگاه مرکب ساخته فتیله سازد و در چراغدان مسی با شهد روغن بسوزاند
و نحو با بر فتیله بنشیند که فتیله تمام شود و این عزیمه اینست یکبار بخواند علی مذکور اینست ۱۹۳
۲۶۴ جمله ۴۱۶۳ و عزیمه اینست اقسمت و عزمت علیکم یا ایتها الارواح الموکل بهذه
الحروف بحق ما یسطرون و بحق یا اله الا هو الرفیع جلاله و بحق سلیمان بن داود علیهما السلام احرقوا
القلب و الکبد و الفواد و جمیع جوارح البدن فلان بن فلانه بمحبت و مودت و الفت فلان بن فلانه
الناظر الشاطر العجل العجل الوحی الوحی و احضرنی بحق یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی بحق کهیعص و
حمعسق و ن و القلم و ما یسطرون و بحق اهیا اشر اهیا اذونی اصباوت یا ملائکة الموکل بهذه
الحروف و الکلمات المرکب من هذه الحروف و التکسیر احرقوا القلب الفواد و جمیع جوارح البدن فلان
بن فلانه بمحبت و مودت و الفت فلان بن فلانه بحق الحق و بحق لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز
علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم اینعمل از امام محمد لولی است که بجهت حکیم الحکماء
ارسطو ساخت و دختر بادشاه عکه را ربایا و گوفت باید که عزیز و مکرم دارد **قسم چهارم**
در باب محبت اگر خواهند که شخصی را دیوانه سازند که دیگر خود را نشناسد چنانچه پسر درساق
خانم را مولانا میرزا کاشانی کرد و دختر سید بیک که از دربه کاشان با لاخانه داشت که در آنجا
میبوابد دختر مسلط تمام بر پسر درساق خانم همو ساید این پسر همچو است دختر بمولانا مذکور این

مطلب رمیان آورد چون عمل کرد پسر جنون همه ساینید بگرهر چند پادشاه و مادرش خواستند
این جنون از سران پسر بیرون رود علاج پذیر نشد آخرهم چنان مجنون ماند شروع روز
پنجشنبه روزه دارد و بعد از ورود تلجا بشکم که باشد مربع بسازد از میں درنام مربع این علم را
بنگارد بدین نحو بکار برده دعاء قرنیا را بیست بار بخواند پیش از نوشتن نام مربع بعده مربع تمام
کند در حال سر برهنه کند نماز دعاء قرنیا را بخواند این اعمال از عمل ملوقیا حکیم است که یکی از
خلفاء موسی بن عمران بوده و عملی بسیار بزرگ است بسا کسی را چنان مفید و سے ساخته که دیگر
روی خلاص ندید چنانکه مولانا عبد اللطیف گیلانی مرید میر محمد پسر میر حسین نجفی زاد را اسطر دختر
مهر جلی که چک دیوانه ساخت الجنان دیوانه و مجذوب شد که سر و پا برهنه سه سال در اصفهان میگشت
و مولانا آخند مرحوم این عمل را اسرار ایا در حل المشکلات خود نقل بو نانی نوشته است که کهد دیگر این عمل
نکند و مکرر شیخ بهاء الدین محمد تعریف این عمل میکرد که در زمان حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
یکی از زمان اعیان بنی اسرائیل گویا حضرت موسی ع سرکشی میکرد حضرت موسی ع دوازده روز دعای قرنیا
خواند و این عمل کرد و اکثر بر آنند که حضرت جبرئیل ع بواسطه الماعت تعلیم آن حضرت این عمل را
بحضرت موسی ع آموخت و بروایتی این عمل افلاطون است و شیخ بهاء الدین محمد قدس سره باستادم
میگفت این عمل را تکسیر بکند تا الجنون برطرف گردد بسیار خوب است دیگر باید که اسم طالب و مطلوب و دعای
قرنیا را علی بگیرد و انصف زاد در مربع ببرد و بعد از آن هفت اسم قرنیا با اسم مط تکسیر نماید اگر اسم مط
هفت حرف بوده باشد صد یک اسم قرنیا از هر حرف بنویسد یک حرف از اسم مطلوب را حل سازد و آخر
اسم که کم حروف بوده باشد اسم مادر شرا نیز بنویسد بحروف تا اثر تمام دهد باید که هفت روز روزه بدارد
و اگر تکسیر کند بعد هفت سطر جدا جدا بنویسد هر هفت را یکی نیز در چراغ بسوزاند اما علیحده در
یک چراغ روشن کند این عمل را هفت روز یکشنبه میکند اما چون برای محبت باید که در مثلث

عمل

زهره و مشتری بکند اگر خواهد که شخصی را مسخر خود کند از این عمل و تسخیر را در دعا فرشا از بندگان
میر غیاث الدین منصور یاد دارم که او فرموده است اگر کسی خواهد تا هر کسی را که او را مسخر خود
سازد چنانکه بی رخصت او آب نخورد باید که اسم آن شخص را با اسم خود و هفت اسم قرشا را اعداد بگیرد
و در شرف آفتاب در مربع طلا بکند بعد از آن که از شرف منصرف شود آن مهر را بیاورد و هفت اسم
قرشا را از بر شد خواهد شد رشته آن مهر بکند هر روز برابر آفتاب بایستد آن مهر را بر آورده برابر
روی خود دارد و بگوید الهی بحق این مهر معظم مبارک فلانی را مطیع و مسخر من گردان چنانچه وحش و
طیر و جن و انس را مسخر سلیمان کردانیدی اگر مسخر شد فبها و اگر نه طالع آن شخص را ببیند که کدام
برج است و بکدام کوکب منسوب است حروف کوکب برج او یعنی برج طالع را با حروف زهره و مشتری تکسیر
نماید بعده اسم خود را و اسم مطلوب را با حروف مذکور بنویسد امتزاج داده تکسیر نماید آنگاه بعدد
حروف تکسیر فتیله سازد از حریر سفید آن فتیله ها را در چراغ از روغن بنفشه بگذارد و دعای قرشا بخواند
در حالت فتیله سوختن بگوید بحق این دعای بزرگوار فلان را مطیع و مسخر من گردان در حال چنان شود
و مهر طلا را باید که در بازو بسته است

نوع دویم در عقد اللسان قسم

اول اگر خواهی که زبان شخصی را ببندی تا از شر او ایمن باشی وقتی که ماه در منزل ابدی باشد در
عقرب و تحت الشعاع بنویسد اینست عقد اللسان او و در حین نوشتن آن یک مو در دهن کند او دو با کسی
سخن نگوید حروف صوامت را با اسم آن شخص تکسیر نماید چون زمام باز آید همه حروف را با هم مرکب
سازد و معرب نماید در لوح سرب نقش کند در خانه آن شخص تا او در زیر سنگ گران بنهد تا آن شخص بسته شود
که مطلقا حرف زدن نتواند در حاشیه آن لوح سرب بنویسد اسم عقل و هوش و نطق و حواس و
احساس ظاهری و باطنی فلان بن فلانه بجز حق فلان بن فلانه را بعمل از مولانا حسین است بسی
مجربست و از تعلیقات است قسم دویم اگر خواهی که زبان کسی را ببندی باید که پشت بقبله نشیند

واندک موی در دهن گیرد و عمل در طریقه تحت الشعاع که بسیار موثر است واز مجربات است و حسین اخلاطی
انتیم را چنان ساخته است که مثل حیوان شده است که اصلا حرف نتوانند زد شخصی بسیار بد نفس
بوده و مذمت پادشاه در حق خلق الله بسیار بد نفسی مینمود و افترا و بهتان می بست پادشاه گفت
آنچه این مرد در حق فلانی گفته بود باید که فردا در عذاب بهشتو ملجی باو بید موافق آن با نکس سزا
رسانید شد و اقتل عباد الله جلال منجم باشی در خدمت غفران پناه شیخ بهاء الدین محمد استاد
معصوم نشسته بود و آن شخص متهم بسیار مرد ادیب بود و اعیان جمع هم در آنجا نشسته بودند همه در خدمت
غفران پناه شهادت دادند که این مرد از این تهمت بریست و بسیار مرد ادیبست بصلاح و تقوی آراسته
بندگان شیخ باین خاکسار فرمودند که دوات و قلم بیار که سزای مرد مفسد را از این بنده خدا دفع باید
کرد فرمودند که حروف صوامت را بنویس اسم آن شخص با مادرش رقم زن و اعداد حروف صوامت را با اعداد
آنشخص و مادرش گرفته و اینعدد بر آن اضافه نماید ۲۰۲۴ و برکاغذ کرده مثلثی بکشد اینعدد او را در آن
مثلث بنگارد با نشخص معلوم فرمودند که این را در خانه تاریک دفن کن سنگ گران بر سر آن بگذار زبان
شخص آنچه گفته بود بعمل آورد روز دیگر پادشاه دیوان نمودند چون آنشخص بد نفس را طلبیدند آنچه
در حق این مرد گفته بود بگوید هر چند خواستند که از وی حرف مد زبانش بطریق حیوانان گنگ بسته ماند
نتوانست در باب این بیگناه چیزی بگوید پادشاه فرمود زبان این بد نفس را ببرید انمظلوم را نجات
دادند پس اینعمل از آن بزرگ زمان پیش خاکسار یادگار ماند **قسم سیوم** اگر خواهی که زبان
کسی را بربندی که دیگران شخص حرف نزند اینعمل در باب محبت بسیار موثر است شیخ بهاء الدین محمد
اینعمل را در باب محبت بسیار کرده است اگر شخصی خواهد که کسی را شیفته و عاشق خود سازد باید که
صورتی بسازد از موم که بصورت مطلوب مشابهت داشته باشد بعد از آن بنویسد اینعدد را در لوح مربع
و در دهن صورت گذاشته این صورت را در خانه تاریک یا در سردابه که میت باشد در دهن گذارد می

بگذارد آنکس فرمانبردار گردد آنچه بگوید خواهد کرد این عمل از شیخ صفی الدین است که از جمع اعمال
بزرگان و مجتهدان مستحسن افتاده و مکرر بتجربه رسیده است و این عمل را بنده خود تجربه نموده است در
وقتیکه صبیهٔ نواب خارجها خان ابن خلف بیک ندبه میل دادند پدر دختر و مادر هیچیک راضی نمیشدند
پادشاه خود فرمودند که قرار مجموع عزا آوردند با این خاکسار فرمودند که عقد اللسان را پیدا کن بنده پیدا
کردم یکیک را خواندم فرمودند عمل صورتی بهمرسان چون پیدا کرده می‌آوردند در خدمت پادشاه
این عمل را کردم فهمانسب پدر و مادر راضی شده دختر را بخدمت پادشاه فرستادند که خانه‌زاد پادشاه
است هر کس که میخواهند بدهند پادشاه آن دختر را بخلف بیک داد و در شرح هیکل غفران پناه شیخ
صفی الدین در این باب نوشته اند است که وقتیکه پادشاه روم بیکی از وزراء عظام خود غضب نمود و حکم
بر قتل او کرد شیخ قدس سره در روم بود آنشخص بخدمت شیخ آمد گفت که حکم بر قتل بنده کردند باد علیه
که باجابت مقرون باشد در حق این بیچاره بکنید شیخ در حال این عمل را نوشت بطریقیکه مذکور شد
گویا از خاطر پادشاه رفت که این را امر باید کشت دیگر از این مقوله حرف نزد و از خاطر او محو شد
تا زبود از رتبه اعظم سرافراز شد زهی تاثیر عقد اللسان در طریقه با تحت الشعاع
نو بیسد در دهن صورتی گذاشته در خانه‌زار بلت یا در دهن گلها دهی بگذارد که مؤثر باید بسیار
واقع شده که در باب محبت همین عمل مطلوب را بدست آورده اند مقصود حاصل کرده اند نقلست
آنکه شخصی صبیهٔ برادر محمد محرم که یکی از اعیان کاشانست نامزد نموده در کار عروسی بودند که
مولانا اسحق بکاشان آمده شخصی پیش او رفت که من سه تومان بتو میدهم این عمل را چنان بر
هم زن که دیگر صورت پذیر نشود آنچه داماد آورده بود همگی را باز پس گرفتند و آن شخص نومید گشت
دختر را مولانا اسحق بجهت آن شخص خواست تا کار بجائی رسید که حنا بستند دختر را عقد کردند
شب زفاف شد آنشوهر اول بخدمت مولانا میرزا آمده بدست و پای آخوند افتاد گفت بجهت رضای

خذا مبلغ پنج تومان با خوند دادند شب فافست و وقت ظهر چهارشنبه این امر را خود
قرار دادند جمیع مردم عروس را از ذکور تمام پرسیده و حروف صوامتر را با سماء آن جماعت
تکسیر نموده در سه مثلث پر کرده با عدد مذکور که نوشته خواهد شد پس فرمود که یک مثلث را ریزه
کرده با خاک مرده در میان جماعت مردم عروس انداختند و یکی را در دهن مرده گذاشتند آن کله را در
خانه عروس دفن کردند مثلث ثالث را در میان سرکه حل نموده در ظرف خوش مثل گلاب و عرق بهار و
غیره کرده بر داماد و عروس و اهل آن پاشیدند همینکه یک پاس از شب پنجشنبه گذشته تو و معامله
عروسی منعقد گشت عروس را برداشته بخانه داماد میبردند که در میان مرده عروس و داماد جنگ
شد چون پای عروس بر سر آن کله مرده رسید آنچنان جنگ تمام شد که یک کپه از طرف عروس کشته
شد سر چهار کس زخمی شدند داماد زخم منکر خورد و همان زخم بیچاره مرد باز آن دختر را بجهة همان مرد
خواست قسم چهارم در باب عقد اللسان نیز عمل از شیخ بو علیست که آخوند مولانا
حسین بجهة مقصودی ملک ناظر کرده او را از بلیه نجات داده باید که بطریق مثال که نموده میشود سه بیدو
در میان آرد جو نهاده بجهة مرد سه بار نر و بجهة زن سه بار ماده بدهد که عقد عمل برای این نیست این بیت
یا مستطیع سطیع النور شمعلو بی یا ربّاه یا سیداه یا مولاه اصباؤت اهیا اشراهیا هو الحی
القیوم یا باقی العظمة لله السلطان لله یا اله الالهیه الرفیع جلاله این عمل نیز در محبت کارها
دارد روزی استادم آخوند الطیبه گفت امروز یک عمل باید کرد شخصی را در محبت گرم باید کرد
چنانچه بیتاب گردد و بی آرام شود آخوند مرحوم همین عمل کرد صبح شنبه تا سه شنبه عمل کرد میباید که
در خلوت هر روز نسق عمل بکند از مجربات است اگر در تعلیقه شیخ بو علی همین لوح که نوشته شده
بجهة عقد اللسان عمل فقط است این تصرف از آخوند است و غیر از اعمال تعلیقه عمل دیگر
نمیکرد باید که لوحی از مس بسازد و این لوح را در آنجا نقش کردن بخور ساختن و در خاتمه این

آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم بعد
اسم طالب و مطلوب را بدان بقلم حبر خالص نوشته تکسیر باید سوخت و بر همان لوح میں چراغ باید افروخت
اگر مطلوب زن باشد سر لوح نوشته و در ازار دجو پیچیده بمجمار ماده زاد و فتیله در شهد سیمین باید
سوخت چون اخوند چراغ روشن کرد اگرچه چنان همه روشن نشده بود خبر آوردند که در میان
ایشان صلح شد اگر شخصی را حساب کنند برذمه او مبلغی بحساب برآرند و او مظلوم باشد
روز یکشنبه حساب او کنند باید که نام محاسب جماعت که در آن مجلس باشند همه را با نام محاسب تکسیر
کنند و علاوه ان تکسیر گرفته در مربع بعد بسط انگاه ان الواح را بحروف مقطعه نوشته در خاشیه ان
لوح بنویسید اسم ان شخص با نام درش نیز بنویسید و در مکان محاسبه دفن کند روز یکشنبه حساب
میرزا محمد وزیر را میکردند این عمل را اخوند حکم کرد بعد از آنکه محاسبه کرده تومان هیجده هزار
تومان از او میخواستند پادشاه مکرر گفتند که چرا زر نمیدهی او در جواب گفت که یکبار دیگر حساب
مرا بکنید که اقا فتح الله حساب مرا خوب نکرده است پادشاه معصوم بیک ناظر را و مولانا صوفی را
فرمودند که در دفترخانه بنشینید جمیع نویسندگان خوب ایشان همه الملک کرده حساب او را بکنند
اخوند همه را و بنده را همراه برداشت بر نقش جهان که دفترخانه در میان باغ نقش جهان بود آن
عمل که کرده بود بردیم در دفترخانه دفن کردیم و ما در چهار باغ سیر کردیم چون برگشتیم دیدیم که میرزا محمد
خندان بیرون آمد جمیع نویسندگان گفتند که میرزا محمد هفتصد تومان دیگر فاضل دارد که زیاد از
مال خود داده است این عمل از عمل مجرب مولانا حسن است **نوع سیم** در باب گردانیدن دل
کسی از جماعتی و روی او از انجه ... در دین بر چهار قسمت **قسم اول** این از شیخ بهاء الدین
محمد است که اخوند از کتاب او نوشته و اکثر اعمال حکیم طمطم هندی است اگر خواهند که دل کسی را از
کسی سرد سازند که دیگر روی او نه بیند و روی او از انجه گردانند دو صورت بقرطاس باید از موم جوش یا از قلعی

بطریقی که نموده و شیخ بهاء الدین محمد بمهر نواب صلیبه غالبه کرد و روی پادشاه از جمیع مردم و کل
خلایق چنان گردانید بطرف نواب چنان متوجه شد که بی اذن نواب نمیخورد و روزیکه طریقه باشد یا
قمر در برج ذوجسدین باشد یعنی زاد در شکم انصورت باشد که معذب یا اختر اند یا بصورت کلب نقش
نمایند این لوح مشتری زاد در هر چهار طرف آن لوح بحروف مقطعه نقش کنند لوح مریخ زاد در شکم آن
صورت که سر او مثل کلب است نقش کنند لوح مریخ زاد در حاشیه او مرکب بنویسد این عمل شیخ بهاء
الدین میکرد اگرچه عمل هفت کواکب حکیم طمطم را تصحیح نموده با آنکه کاتبان شاید از قلم انداخته
باشند چنانکه مولانا حسین در تعلیقه تصرفات نموده است و شیخ در رساله حکیم طمطم کرده **ایضاً**
اگر خواهند که سلاطین و پادشاهان روی زمین یکی را بگردانند مسخر خود کنند باید که نام آن شخص مدعی را با
اسم آن پادشاه باهم که بوده باشد بحروف دنی و صوامت در ساعت زحل در لوح سبز تکسیر نموده در ضمن
همان لوح در مثلث درج نماید این تصرف از شیخ رضوان است زاد در خاتم او و یا در جوار او و در خاک دفن کنند
پیش پادشاه اگرچه نقش او زنو نوشته باشد صاحب نعمت منزلت گردد این عمل از مجربات شیخ است
که در اعمال حکیم طمطم نوشته است بدانکه اسم را که تکسیر نموده است جمع حروف ظلمانی را بیرون
مثلث بنویسد عدد حروف گرفته باعدد که نوشته میشود در این مثلث درج نماید در ضمن لوح سرب
بعد از آن دو صورت را العمل آورده که از مجربات است آن دو صورت و باید که در پهلوی راست صورت
آدم این حروف بنویسد الاسم صمم مهع [illegible] و در پهلوی چپ این حروف ٥ ٤ ٨ × ٩/٢ × و بالای
سر آن صورت این بنویسد صوم × سہ نمہ و بر کف پای راست یاطیال و بر کف پای چپ یا
اسطیطال و بر صورت کلب بنویسد یا کفتمال در پهلوی راست یا مستطیال و در پهلوی چپ یا ههال
و در گلند که در دست دارد الاک ع ما و بر طرف آن گلند بنویسد عبططال و بر روی دیگر احلطال
بعد از آن دو صورت را به طریق شخصی که نشسته همان طریق بنماید اگر بر تخت نشسته همان طرز بنشاند

بر تخت واگر بر بلندی نشیند همانطور بر بلندی بنشیند ... دلش از انجانب سرگشته بجانب تو مسخر و متوجه گردد الغرض ... ف ... ند ...



قسم دوم در باب دل کسی بخود گردانیدن ... ساختن نقش اگر از برای مرد بود در لوح مشتری و اگر برای زن باشد لوح زهره این نیز از اعمال حکیم طمطم است اما شیخ معتقد این اعمال نبیناراست و این هفت عمل متعلق به هفت کواکب است که شیخ ابن الغالو التغیر تبدیل زاده بعمل آورده است اگر خواهی که مردی را مطیع مسخر و منقاد خود گردانی باید که در شرف ساعت مشتری لوح بسازد از مس و نقره و سرب ممزوج و لوح مشتری بطریقی که مثال آن بعد مثبت شود در آن لوح در ساعت شرف مشتری نقش کن بجهة تغیر او از این عمل دیگر نیست بیعمل امغفرت پناه میرزا ابراهیم همدانی بجهة قراحس ساخت و پادشاه احیان مسخر کرد که مدت بیست پنجسال همدانرا آباد گذاشت که اصلا و مطلقا تغیر و تبدیل در آن نشد روز بروز باعث ترقی آن میشد هرچه میخواست میکرد و مولانا ضیاء الدین محمد کاشانی بجهة آقا جعفر وزیر کاشانی نمود هم لوح زهره و هم لوح مشتری و آنچنان پادشاه و نواب علیه را مسخر او کرد که آنچه می نوشت و میگفت بر آن عمل مینمود و خلاف قول و فعل او نمیکرد مدت شانزده سال حکومت کاشان نمود اگر کسی خواهد که مردی را مسخر و مطیع و منقاد خود گرداند که از سخن و صلاح او قدم بیرون ننهد باید که در ساعت سعد تثلیث زهره و مشتری بنویسد

و آن لوح را بر پوست آهوی در روز پنجشنبه و آن پوست را در خرقهٔ پاک بپیچد و در سر خویش نگهدارد و چون
پیش آن شخص برود هفده نوبت این اسم را بخواند یا لحب یا طمطمائیل و بر خود بدمد در نظر او عزیز
و مکرم خواهد بود این نیز از اعمال مجربه است استاد مرحوم بجهت شهباز قلیخان کرده و در پوست آهو
پادشاه را مسخر او ساخت که یکساعت بی او نمیتوانست گذرانید چندان عزت و قرب بهم رسانید که ما
فوق آن متصور نیست لوح مشتری اینست جبرئیل کلکائیل بودائیل عمائیل مهرائیل
و آنچه در عمل مولانا عبدالصمد اردبیلی دیدم این بود که عدد را اگر فرد در مربع درج نماید در طلا خواه در نقره
و این مصحف مشتری را در دور وی بنویسد اگر خواهد نیز امطیع خود گرداند و بوصال دائم الاتصال
او برسد باید که دو صورت بسازد از موم بطریقیکه در مثال نموده ملبوس مذکر و مؤنث و این عدد را ۲۵۰
در شکم صورت مذکر بطریق مربع بنگارد و در شکم صورت مؤنث این عدد را ۳۲۸۹ بطریق مربع نقش کند
پس اینهر دو صورت را در جائی که آتش بر آن همیشه میدارند دفن کند آنکس شیفته و بیقرار گردد چنانکه یک
ساعت بی او شکیبائی نکند این عمل مولانا بابا غیاث الدین بود که از علمای نامی بود در علم جفر و اکسیر در
اعداد مستثنی نداشت و شیخ بسیار او را اعتقاد داشت روزی پادشاه را گفتند مردی در اصفهان است که
او را بابا شاه میگویند اصل او از صفاهان است شیخ در انجمن حاضر بود گفت عجب مردیست متبعی و صنعی و
عامل و کامل پادشاه او را طلب نمود و گفت ما بتو حاجتی میفرمائیم میخواهیم که بلند زنی در محبت ما بی
قرار کردانی مشغول شد مولانای مذکور گفت پادشاها از توجه و اقبال پادشاه همه چیز خواهد شد پادشا
گفت بدختر میر میران که ملقب بخانم نامزد است و عروس میرزا محمد امین است با او میل خاطر بسیار داریم
و او بما نمی سازد پس مولانا بابا شاه این عمل را بجهت پادشاه در عمل آورد دو صورت موم ساخته
زیر آتش مدفون کرد روز دیگر در چهار باغ پادشاه زنانه شد در هر چهار شنبه زنهای اصحاب در باغ
پادشاه می آمد چون روز چهارشنبه که بباغ آمد بپادشاه دو چشم شد آنچنان بیتاب گشت که تاب

نماند بزبان خویش اظهار محبت نمود که گفت نمیدانم که با ما چه کرده اند که امشب اصلا بچشم خواب نیامده هر
حال این نیز از خود خبر ندارم برای خدا از کار من بگذر پادشاه در خلوت بوصال او موصول شد و مدت
شانزده سال این محبت در میان او و پادشاه ماند بطوریکه در تمام عالم ظاهر شد این بدنامی بدان
سلسله ماند که روز پنجشنبه اگر به تثلیث زهره و مشتری باشد اثر نخواهد بخشید که از اعمال مجربه
است این نیز از ضعف حلال بهیچ جا نباید کرد که خیر الدنیا والاخره است و آن صورة مذکور اینست



هر دو صورت را بر یک بکر و دست هر یکی بر دوش یکی بگذارد و باید که ذکور در فرج زن بکند پس
اینعدد را ۷۵۰ در شکم مرد بکند و اینعدد را ۳۶۸۹ در شکم زن نقش کند این عمل از اعمال هفت
کوکب است شیخ بهاء الدین محمد بعمل آورده است و همیشه با خود داشته که هیچ از خود جدا نکرده و هر
عملی که میکرد از این هفت کوکب میکرد و اینعمل مشتری بود که مذکور شد **اما عمل زهره** چون
کسی خواهد که جوانی مقبول معظم را مسخر ساخته در تسخیر خود در آورد چنانچه یکساعت بی او نتواند نشیند باید
که در شرف زهره لوحی از مس بسازد و اینعمل را بطریق مخمس در آن لوح درج نماید بجمله ۲۴۲۸ او با خود دارد
تا عجایب ببیند شیخ بهاء الدین محمد این اعمال هفت کوکب را بکسی نمیداد مگر آنکه خود کند روزی پادشاه
نسخه بدست خط شیخ بیرون آورد با نجا گذارده گفت که نقل اینرا بردارد بنده نقل اعمال هفت کوکب را
از آن نسخه برداشتم و بنده از زبان شیخ شنیده ام که میگفت در اعمال متقدمین و متأخرین بهتر از اعمال

حکیم طمطم در عالم عملی دیگر نخواهد بود همه ساله را اعمال هفت کوکب گذشته و الواح هر هفت کوکب را بدستور آورده بعمل بدان آورد پس هر که این اعمال چنانچه شرط است بکند در عمل خود را و هر هفت کوکب مسخر او گردند چون کسی خواهد زنی در عشق محبت خود دیوانه سازد که بی او یکساعت نتواند ماند باید که در شرف آفتاب لوحی بسازد از مس و اعداد زایچه در پنج بنگارد و در لوح نقش کند بلمود دارد چو مطلوب مدعی سر از اطاعت بر پیچد باید که لوح مذکور را در آتش نگاه دارد هنوز حرارت آتش بدان نرسیده باشد که بیقرار گردد روزی در خدمت بندگان سیادت پناه علامی میر سید علی خواهرزاده شیخ بهاء الدین محمد در باغ بمکان که نشسته بود که میرفیض آمد بنده از هر جا مذکور میکردند میر فرمود آیا کسی باشد که بجهت احضار چیزی مشاهده آن بنده باشد بنده گفتم خداوندا میر صاحب عمل کوکب را از شیخ بهاء الدین محمد فرا گرفته اند اگر اراده داشته باشد حاضر خواهند کرد هر کسی را که اراده داشته باشند در طرفة العین حاضر شود چون میرفیض این را شنید پیش آن سیادت پناه بود سید گفت امروز بنده میخواهد که در خدمت شما حاضر باشد مجلس ما بجز نفس نفیس مدار دست بسته با سیم بسیار بسیار گرفتار و او از من گریخته است عبد الله که بجاست اگر او را شفقت فرموده امروز در این باغ حاضر سازید جمع مجلس از دیدن آن خاتون نازنین خرم و شادمان خواهند شد بسیار محظوظ خواهند گشت اگر چه آوازه حسن و جمال او در تمام شهر اصفهان منتشر گشته بود اما آن خاتون را هرگز کسی ندیده بود میر مشار الیه قبول این معنی کردند در حال یکی را در شهر فرستاده همین لوح مس موجود را که کار کرده آورده اند هشت ساعت از روز یکشنبه بود شروع در این عمل نمودند و خانه آن خاتون تا باغ قریب یک فرسنگ بود هنوز دو ساعت از روز مانده بود که آن خاتون سراسیمه شده هیچ کس را خبر نکرده بباغ بیگانگان آمد تا رسیدن بباغ مانند دیوانگان فریاد میکرد و خود را بر زمین میزد که مرا چرا میزنید این چه حرکت چون بحال باینجا رسید آخر آن لوح را از آتش کشیده بیرون آوردند بعد از ساعتی بخود آمد میرفیض تملقات بسیار نمود و خاتون شروع

بد شنام دادن گرفت کہ مرا شما اینجا چرا آوردید من چہ گناہ شما کردم چنان بیتاب شد آمدہ تو کہ کفش
پای خود را غلط کردہ تو و چون لوح را دیگر بارہ در آتش کردند باز بیتاب شد بفریاد گریہ آغاز کرد ہمینکہ
لوح را از آتش بیرون میکردند او از آمدن پشیمان میشد آخر او را بر با نخواستند لذا ہیچ نمیتوانند بارہ
در انجلس نشستہ برخواست بجلد بر پادشاہ رفت و شکایت ہیچ پیش پادشاہ کرد گفت کہ میر فیض
مرا بباغ بیگان کرد بردہ تو پادشاہ مرا این سخن بسیار ملال خاطر گرفت فرمود کہ میر فیض را طلبیدند
گفت میر این چہ عملیست کہ زن بیستر کردہ از خانہ بیرون میکشید میر بہر پادشاہ قسم خورد کہ او خود
آمدہ تو شاہ ہذا المحال ملا جلال منجم و سیادت پناہ میر سید علی کہ در انجلس تو گفت چون نشد کہ این بباغ
آمد بندہ گفتم کہ بندگان میر عملی کردند او ذوالخاصہ ساختند پادشاہ میرزا طلبیدند گفتند این واقعہ
چون تو گفت پادشاہ ہم حسب التماس میر فیض از عمل زہرہ او ذوالخاصہ ساختم غرض این عمل از مجربات است
باید کہ در عمل محبت بکذا نہ فرار بار در ذہن نگہدارد و تا فراغ عمل **عمل زہرہ** چنین کند کہ
اسم ط و مط و اسم زہرہ وہر ستارا با اسم بادران حروف مقطعہ معظم بنویسد حروف زہرہ را با حروف
مشتری امتزاج دہد این حروف برج مشتری و حروف برج زہرہ و حروف طالع و حروف رب طالع با
ہم امتزاج دادہ تکسیر نماید تا زمانی برآید آنگاہ حروف زہرہ و حروف مشتری از انجا بردارد و جدا
بنویسد حروف نورانی نیز بردارد و حروف صوامت و ظلمانیرا بحال خود بگذارد و این حروف را تکسیر نماید
بعدہ مرکب ساختہ معرب سازد بعد ازان اعداد تکسیر اول را با عمل تکسیر بستم در لوح مس پنج در پنج
بنگارد و در آتش نگہدارد مطلوب مسخر گردد و شیخ بہاء الدین محمد این عمل را بارہا در عمل آوردہ و
ہر بار مجرب یافتہ این عزیمت را وقتیکہ در آتش دفن کند بخواند عَزَمْتُ وَاَقْسَمْتُ عَلَیْکُمْ اَیُّھَا الْاَرْوَاحُ الْمَلَکَۃ
ھٰذِہِ الْحُرُوْفِ الْمُرَکَّبُ الْمُعَظَّمُ اَجِیْبُوْنِیْ وَاَطِیْعُوْنِیْ بِاِحْضَارِ فُلَانِ بْنِ فُلَانَۃَ الْمَحَبَّۃُ وَمَوَدَّۃُ فُلَانِ
ابن فلانۃ الساعۃ الساعۃ العجل العجل العجل لا نوم لہ ولا قرار حتی یاتی الی عند فلان ابن فلانۃ

یا لوخائیل یا مہمائیل یا کنغائیل اَجِیبُونِی وَاَطِیعُونِی و ہر دو زائکسیر در نظر گذاشتہ و اسماء اللہ
و اسماء ملائکہ اعوان برآوردہ و داخل عزیمہ نمودہ قسم دادہ بخوانند تا تمام عمل بطریق جفر خانہ
معمول دارد و قسم بدہد کہ ای فلان بن فلان اَجِیبُونِی وَاَطِیعُونِی بمحبۃ و مودۃ و اُلفۃ فلان بن
فلانہ بحق کٓہٰیٰعٓصٓ و حٰمٓعٓسٓقٓ نٓ وَالْقَلَمِ وَمَا یَسْطُرُوْنَ وَبحقِ طٰہٰ و یٰسٓ اَجِیبُونِی وَاَطِیعُونِی احضرونی
الشاعر الشاعر العجل العجل العجاجر قوابلہا و جسدھا و جمیع جوارح بدنہا خفی فوادھا
بحق ھٰذِہِ الاَسْمَاءِ یا ناھید یا ملائکۃ السّماءِ اَجِیبُونِی وَاَطِیعُونِی بحق سمحائیل و بحق زادائیل و بحق
مھطائیل الشاعر الشاعر احضرونی وَاَطِیعُونِی بحق ھٰذِہِ الاَسْمَاءِ العِظَامِ یا مَالِکِ یَوْمِ
الدِّیْنِ اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ و اگر خواھد کہ یکی از خوانین معظم مسخر خود سازد باید کہ در
شرف آفتاب لوحی بسازد از طلا و در آن لوح این عدد را بطریق مربع نقش کند ۱۰۹۹ و در آتش بنہد
بعدہ با خود دارد آن خاتون سر و پا برہنہ برخاستہ پیش تو آید اما تا نیم بو آنکہ دارد زنہار کہ بحرام
نکند لوح مذکور را باز و چون بندہ این عمل را برای شخصی کردہ بود آخر بفعل حرام انجامید بکرّ
توبہ کردم کہ باز این عمل برای هیچ احد نسازم **عمل عطارد** از اعمال مجربہ و معمول استادان
ما تقدم است بجہہ اہل قلم خواہند کہ عمل بکنند لوحی بسازند از نقرہ و این عدد را در آن لوح بطریق
مسدس نقش نمایند در بازوی راست ببندند این عمل را مولانا عبد الکریم دہلوی بجہہ نظام الملک کردہ
بود و بانام نیز ساختہ کہ مشہور است قضیہ کہ حسن ستان تفرد نظام الملک نمودہ بر تفرد نظام الملک
بسیار مضطرب گشتہ در آن عصر مولانا مذکور یگانہ عصر بود در این فن شریف پس مولانا بجہہ نظام
الملک این مسدس ساختہ و او با وجودی کہ حق با حسن ستان بود نظام الملک بر او غالب آمد و حسن
ستان را ضایع کردند بدلالت نیمہ معظم چو بحساب شخصی را مستوفی خواہد کہ بکند بگیرد نام مستوفی را
با نام صاحب حساب تکسیر کند عدد نام او را اگر فرد باشد مذکور شدہ در این لوح عطارد بنگارد و

حروف صوامت را با اسم مستوفی تکسیر نموده باید لوح بنویسید آن شش اسماء که از لوح عطارد است در جمله لوح رقم نماید بباز وی راست ببندد قدرت قادر متعال را مشاهده نماید **حکایت** در ایامی که میر شمس الدین علی وزیر اصفهان را تقریر نمودند پادشاه بجماعت نویسندگان سرکار را حکم کرد که حساب میر شمس الدین بکنند آنچه بر او برآید بملحوظ الطرنشان نمایند تا از او بازیافت کرده بخزانه عامره عاید گردانیم مهدیقلی میر النور و مولانا مظفر منجم بخدمت شیخ بهاء الدین التماس نمودند علاجی که باعث رفاهیت میر شمس الدین باشد شفقت نموده عنایت فرماید شیخ بر بنده رقعه نوشتند که لوح عطارد را برای میر شمس الدین بنویسید بنده حسب الفرموده شیخ این عمل را بجهة میر شمس الدین وزیر نمودم مبلغهای کلی بر او تقریر کرده بودند پادشاه قسم یاد کرده بود که از او میگیرم آخر الامر چون این لوح تمام شد مهدیقلی بیست تحویلدار خود داده بمیر شمس الدین فرستاد گویا که مستوفی و جمیع محاسبان از این عمل دلسرد شدند بر میر هیچ بر آوردند باید که عدد سوره والعصر اگر تمام بالعدد از شش اسم در لوح مسدس بنگارد که از اعمال غریبه است و اگر مظلومی در دست ظالمی گرفتار باشد خود را در این باب معاف نداند که باعث نجات دارین است اگر خواهند نامه یا رسولی بجائی بفرستند آن نامه را تمام نموده بر سر نامه بقلم سریانی بنویسند بهر جا که بفرستند حسب المدعا ساخته شود میر غیاث الدین مستوفی بمولانا حسین مدتی این عمل را بجهة او ساخت و آن سید بزرگ را باتمام رسانید که تا حال استیفاء صفاهان بارث میکند که راه تغییر و تبدیل را بر آن گذر نیست اگر خواهند که یکی از اهل قلم را مسخر خود سازند در ساعت شرف عطارد این مسدس را در لوح نقره بکند اسم انتصر را با اسم خود تکسیر نماید مثل اینکه بمهر قٓ وَالْقُرْاٰنِ الْمَجِیْدِ بَلْ عَجِبُوْا اَنْ جَآءَهُمْ مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ فَقَالَ الْکٰفِرُوْنَ هٰذَا شَیْءٌ عَجِیْبٌ بان تکسیر عدد گرفته در این مسدس درج نماید در بازوی راست ببندد آنکس چنان مسخر و مطیع و منقاد او شود که شرح بنوشتن راست نیاید در آن ترقیم این لوح اگر زمرد در دهنش

نگاه دارد بهتر است خصوصاً از مردے کہ سوراخ داشتہ باشد **در بیان عمل قمر**
اینلوح قمر بجہۃ تسخیر منسوبات قمر را چونکہ بیاحمر و تریاق اکبر است چون خود باشد و
از منسوبات خانے تو و با در درجہ شرف اول از برائے تسخیر خواتین معظم بسیار ... است
چو بخواہد کہ یکے از خواتین امسخر خو سازد چنانکہ مولانا عبدالجمیل جبل عاملے زبیدہ را مسخر
خود کردانید انچنانکہ بے رخصت و کار نمیکرد اینعمل مولانا عبدالجمیل عاملے است کہ شیخ بہاءالدین
محمد داخل اعمال حکیم طمطم نمودہ است و خواجہ نصیرالدین بجہۃ فرخندہ خانم زوجہ چنگیز خان
کرد او را چنان مسخر ساخت کہ بے رخصت او آب نخورد و خواب نمیکرد و باید کہ در شرف قمر لوحہ از
ہفت جوش بسازد و در اینلوح اینعدد را با عدد اسم خاتون بطریق ہفت در ہفت نقش کند در مبا
قران در سورۂ فجر بگذارد و مطلب بعضو پیوند و طریقیکہ اینعمل چنانست باید کہ از جملہ اعداد این
ہفت عدد را نگہدارد و از بولیۃ عدد بر کاعداد ہفت در ہفت نویسد اگر روز اول مدعا بانظرام
رسید کرنہ روز دیگر یکعدد دیگر اضافہ نماید اگر نشد و روز دوم دو عدد زیاد کند علی ھذا القیاس
بعد ہفتم کو احتیاج افتادہ و اگر احیاناً کہ ہر ہفت عدد را زیادہ کردہ نوشتہ است نکرد بوانہ
مجذوب شدہ است باید کہ اینرا ثانے بکند کرنہ بسیار شدہ است مبادا اگر کسے بوانہ شود چنانکہ بجہۃ
دختر پادشاہ خود سلماس کردم و بنام او اینعمل را ساختم چونکہ تعریف حسن او شنیدہ بودم و بسیار
مقید او شدہ بیتاب بودم بندہ فرمودکہ از اعمال حکیم طمطم عملے میتوان کرد کہ دختر در تصرف مادر
اید بندہ قبول کردہ اینعمل را تمام دختر پادشاہ ساختم آمد دختر از بس بیتاب شدہ خود را از علقم
بامثین انداخت کہ خبر بپادشاہ برساند از قلعہ افتاد و یک پائے او شکستہ شاہنشاہ نظر خان
بیرون قلعہ تو محاصرۂ قلعہ کردہ او را گرفتہ پیش پادشاہ او ران بیچارہ یک ماہ زندہ ماند آخر
بازار یاء برد اینعملے است کہ اللہ مخفی بنابد داشتہ کہ مجرب ترین عملہاست بندہ از ترس دیگران

عمل را برای کسی نمیکرد تا ضرر نشود بنام کسی نکنند بلکه بر کاغذی اثر آن این عمل کرده بودم روز سیم
که شتر علف زیاده کرد این واقعه شد انعل اینست ۱۰۳۲ این عدد را مسبع بنگارد اگر در اول
مرتبه یا در دویم مراد حاصل شود بهتر و گرنه هر روز یکعدد زیاده کند این اسماء یونانی در حاشیه
مسبع مذکور بنویسند که لوح قمر است اسماء اینست دلعل دهش نقد سنه صنی مرمو سطح
اول مهلی مرجو مرمح مرمح سمحوا ملحافظ و اگر اینرا در لوح هفت جوش بکند را اثر اسرع است
میسر گردد شیخ بهاء الدین این عمل را بجهت کسی نمیکرد و مکرر بنده میگفت مبادا کسی این عمل را
بکند عامل را باید که روز دوشنبه یا شب پنجشنبه متوجه این عمل شود اول غسل کند و پشت بقمر
کرده مشغول این عمل گردد چون نماز اول پر کند بگوید الشمس و القمر حسبانا ذلک تقدیر العزیز
العلیم و چون نماز دویم پر کند اثر اول سوره والنجم بگوید چون نماز سیم پر کند بگوید القمر قدرناه
منازل حتی عاد کالعرجون القدیم دیگر هر نماز که پر کند بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و اگر خواهد که کسیرا اسیر گردان کند باید که در تحت الشعاع مثلثی بنویسد بر پوست شغال
یا بر پوست خوک و آن مثلث را در بهمن موش صحرایی نهاده دهنش بدوزد و در آب روان اندازد آنکس
اسیر گردان و حیران شده نداند که چه کند دائم غمگین و حزین بوده باشد اگر خواهد که راه کسیرا ببندد
باید که در تحت الشعاع مثلثی بسازد و این عدد را با اسم مادرش در مثلث بنویسد در حاشیه آن نام
علیه و نام مادرش بنویسد هر جا که میرود در دروازه آن شهر دفن کند همه دروازه یک یک نقش دفن
کند راه آنکس بسته شود و از آن شهر بیرون رفتن نتواند چنانچه شخصی از پادشاه فرار نموده
میخواست که بجای برود پادشاه آخوند ملا حسین را طلبیده فرمود که راه فلان بیاید بست اگر او بجای
برود من تو را نخواهم کشت مولانا پیش بنده آمدند یکجا باتفاق این عمل را بعمل آوردیم آن شخص از
صفاهان کوچیده بطرف نجف آباد میرفت راه را گم کرده بجانب شهر رو بین افتاد هر دو را اگر فته پیش پادشاه

آوردند نتوانست بیرون رفت عمل مثلثات اینست ۸۳۴ **عدد طریق** اگر در طریقه کندو
بجهت تسخیر قلوب جابر که مکتوب قرار اند زنهار خوبیست بسیار مؤثر است **عمل شمس**
بهترین اعمال است خصوصا در شرف آفتاب مسدسی بسازد از طلا و درآن لوح اینعمل را نقش کند هر
مقصدی که در دل داشته باشد حاصل شود **نقلست** روزیکه پادشاه بقزوین آمد و بر تخت
نشست شیخ بهاء الدین محمد بر پادشاه آمد پادشاه نواب علیه را بخدمت شیخ فرستاد و گفت
شیخ را بگو که برای ما چیزی بسازد که باعث تزاید سلطنت باشد مزید عمر شود و دشمنان مقهور
گردند گفت شیخ انشاء الله تعالی در شرف آفتاب چیزی خواهم ساخت که بسیار مؤثر باشد دستور
اینعمل را در شرف آفتاب ساخت در لوح طلا بطریق پنج در پنج اعداد سوره والشمس و ضحیها عدد گرفته
درآن لوح پنج در پنج وضع کرده و در بازوی راست پادشاه بست ببرکت این نقش معظم و مکرم قوام
سلطنت و جهانداری روز بروز ترقی نهاد و جمیع دشمنان او یاغی و طاغیان مقهور شدند باید
که چون صبح صادق شود قبل از نماز رو بجانب آفتاب کرده سوره والشمس را تا برآمدن آفتاب بخواند
و چون آفتاب برآید نظر بآن نقش لوح کند از برکت اینعمل بدولت کمال برسد که هرگز آنرا زوال
نباشد از مجربات عاملان است از دولت این نقش بسیار مردم بدولت عظمی رسیدند شیخ بهاء الدین
محمد بار دیگر ابجهت نواب علیه ساخت چنان دولت روی بآن سلسله آورد که بگفتن راست نیاید نیز
ازبرای الله وردی خان ساخت او هم ترقی عظیم سید بجهت تسخیر پادشاهان باید که لوح بسازد
از طلا و درآن اسم ربه مدور بکشد در روز یکشنبه و اگر در شرف آفتاب اینعمل بکند اولی تر باشد مهر
کن در آن کند از یکشنبه نیمه در دهن نگاه دارد و با بخور اینعمل را در اسم تبع ملی رکبند و ابجهار
اسم را در هر چهار طرف اسم بکشد در گلاب بیندازد و آنگلاب را در شیشه کند در زیر ستارگان
هفت شب تنجیم نماید پس آنگاه بر باشنه در گوشه نگاه دارد و چون اراده مهمی کند که از آن انصرام

رسانند یا در نظر خلائق عزیز و مکرم نماید نفت بر آمدن از خانه از انقلاب بر روی خود بمالد و بیرون
بر آید زانو و زهر از اده که بکنند بقدرة الله تعالی بوقوع آید در نظر مردم با هیبت و شوکت نماید
پس مهر را در همان ایام قریب شرف الشمس بازوی راست بندد و پنجاه نوبت این اسم بخواند که
از هجر یا قسمت ابزتا صبزتا صعزتا در باب افزونی دولت وجاه و جلال و شوکت بما زاین مهر
دیگر نیست این مهر را مولانا عبد الصمد اردبیلی جهة شاه اسمعیل ساخت و او را بر آن شوکت رسید مثل
پادشاه جهانگیر گردانید اخوان پادشاه عظیم الشان مولانا عبد الصمد را در بند کرد که مبادا
اسمعیل را ایام دیگر و یکی بگوید هم که مثل های مولانا را گرفت چونکه مولانا عبد الصمد مدت
مدید در مغرب زمین بود و زبان اهل مغرب قلم سریانی را در میان عجم آورد و نادره همه زمان
بود و علوم غریبه را در عجم آورد ملاء عدر بند بمرد اما فرزندان او را شاه اسماعیل بدر حواله اردبیل
قریه داد عمل مولانا عبد الصمد بدین طریقست که اسماء پیغمبران مرسل را عدد گرفته اسم
شاه اسماعیل را نیز عدد گرفته و اعداد نامهای هفت پادشاهان عظیم الشان را مان اعداد یکجا
کرده بعد حروف مکرر از آن را حذف نموده تخلیص ساخته تکسیر نماید تا زمام بر آید آنگاه حروف
آفتاب را از آن تکسیر علیحده کند حروف نورانی را جدا نویسد هر حرفی که مثل ش د م ر س ل ف ن ا ب کند
تمام با آفتاب تعلق دارد بیرون نویسد این حروف را باهم امتزاج داده باز تکسیر نماید تا زمام باز دهد
آنگاه حروف مکسره زمام رکب ساخته بقلم سریانی در حاشیه مهر مذکور بنویسد این عملیست که
جمیع خواص و عوام از پادشاه و وضیع و شریف امراء و حکام و همه خلائق مسخر میگردانند این
عمل بسیار نادر است شیخ بهاء الدین محمد میگفت عمل عبد الصمد اردبیلی عملیست که در مغرب
زمین از حکماء آنجا فرا گرفته است بهترین عمل السنجون این تج عمل آفتاب تمام شود بر خیزد و روی
آفتاب بایستد بگوید که فترا علم مقصد من اینست با نمقصد مرا برسانی و بجور بسوز که بعد از

ان سورهٔ والشمس را بخوانی و بر خود دم کنی و پنجاه نوبت اسمائی که مذکور شد قرائت نمائی و این مُهر
طلا و نقره زاد در حجر یا احمر یا اصفر پیچیده در بازو راست ببندی و در مجلسی که نشینی آفتاب
بجانب راست تو باشد و پیش از بر آمدن آفتاب بیدار باشی و رو بروی آفتاب ایستاده سورهٔ والشمس
را خوانده باشد بسا کس که در سلسلهٔ آنها پادشاهی نبود از یمن برکت اینمهر بپادشاهی رسیدند
بابد که این را عزیز دارد که درین اسم اعظم است از قول حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن
ابیطالب علیه السلام در کتاب کنز المراد نقل مینماید در بیان و هر وقت آنکه هر احدی که این مهر را
عمل نماید بی شک بپادشاه برسد شرح اینمهر بسی طول دارد مولانا عبدالصمد چهارده جزو در
خواص و فضیلت اینمهر نوشته است و ملا نخبة معلمی اینعمل حکیم طمطم را از شیخ فیض فراگرفته
بایران آورده و اینمهر اکبر پادشاه ساخته بود و سورهٔ والشمس را با اسم اکبر پادشاه عدد کرده بطریق
حکیم طمطم عمل نموده بیازوی پادشاه بسته بود اما چون پادشاه هند نسبت بزحل دارد مهر زحل
نیز برای اکبر پادشاه ساخته بود و آیهٔ والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم را عدد
کرده و عدد سورهٔ والشمس با هم آمیخته در مربع مدور درج نموده در شرف آفتاب باتمام رسانیده
بود اما قرصی از طلا ساخته بود مقدار چهارصد و هشتاد و چهار مثقال موافق عدد آفتاب اگرچه
حکیم طمطم بر این نیست اما مولانا عبدالصمد اردبیلی بجهة شاه اسمعیل از سه مثقال طلا ساخته بود
زیاده بر این نیست و عمل مولانا مذکور بر از اعمال دیگر است **نکته** بجهة تسخیر پادشاهان
آیهٔ قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب عدد گرفته در شرف در مربع درج نماید بنده در جمیع کتب
متقدمین و متأخرین هشتاد و پنج جلد و رفق اعداد نُه جلد در علم جفر نوشته ام و آنچه انتخابی و
خلاصه بود در این نسخه درج کرده ام پس هر کس اینعمل با شرائط مذکور در عمل آرد تا قیام قیامت
فرزندانش دولتمند خواهند بود کسی خواهد که خواتین معظم سلاطین را از حرم پادشاهان محترم

خود سازد باید که در لوح مدور موجو کند یکی از طلا و یکی از نقره و در پشت هر دو در یکی صورت پادشاه و دیگری صورت الخاتون بکند در میان هر دو صورت شبیه خود در کاغذ حریر کشید بگذارد پس در دو صورت خود این لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم بنویسد بر پشت طلا اعداد شمس بکند بر پشت نقره مهر قمر و در پشت صورتها نعل را ۱۴۱۳ مربع نقش کند یعنی بکند اما صورت خود را بر پوست آهو بکند هر است وا ایهر دو صورت رو برو بکند بگر گذاشته در میان صورت خود را مابین هر دو مهر بنهد و هر دو را با موم بچسباند چنانکه صورت ثلاثه در آن مخفی باشد نقش صورت اعداد بالا باشند آنگاه در خاتم گردان یا میل در انگشتری بگذارند صورت ثلاثه اینست هکذا



اما در دور مهر شمس اسماء ابر تا صبر تا صعر تا را بسم بنویسد بکشند این انگشتری میباید که گرد ان باشد چنانچه اهل انگشترین ب و ح و اج ه ز ط میسازند و در در رو به و در حال جنابت و قضاء حاجت زنهار در دست ندارند چون اراده مهمی کنند که بزرگان اهل دول متعلق باشد انگشتری را در دست بگرداند روی طلا را بالا کنند سوره والشمس اخواند رو بمطلوب رند تا انکه مهم صورت پذیر شود انری طلا میباید که بالا باشد چو مطلب بخواهند معظم تعلق داشته باشد باید کرد روی نقره گردانید رو بالا کنند اینکه مناسب بقمر دارد بخواند انگشتری را باید که هفت نوبت گردانید در مرتبه هفتم انروی نقره را بحال خود بالا دارند تا انکه مهم بکفایت رسد انروی

نقره بالا باشد من بعد اثرا بکردانند اگر بیمار باشد این مهره را در میان آب یا شربت بدهند خستم
بخورد شفای عاجل یابد چون زنی بد شوار بے زاید این انگشتری بر سر او بندند یا در آب شسته
بدهند فی الحال باسانی بار بنهد دیگر اگر خواهد که دل کسے بسوی خود آرد این مهره را در موم کافوری زند
و از آن موم صورتی بسازد بشبیه صورت آنکس در آن صورت هفت سوزن بهفت اعضا و این عدد را در هفت
مربع درج نموده در شکم آن نقش کنند از یکبار سوی مطلوب بیاویزند همان ساعت بیقرار و بے آرام
گردد و یکساعت بی او نشکیبد دیگر اگر کسے دعوی عداوت داشته باشد خواهد که او را زبون و ذلیل
گرداند در **شرف آفتاب** سوره والعصر با الم ترکیف عدد گرفته با سم الشمس در لوح سرب
مثلث نقش کند چون آفتاب از شرق برآید آن لوح بطرف غرب کرده بگذارد و چون آفتاب بغروب
رود آن لوح بسوی مشرق کرده نگهدارد هم چنین هر روز همین منوال عمل کند تا مدتی زمانی ذلیل و
خوار و نابود گردد این عمل سید حسین اخلاطی است دیگر باید که روز یکشنبه نقد و سعت شیرینی
تصدق باید کرد غرض که این عملرا از اعمال متقدمین است و افلاطون این عمل برا اسکندر ذوالقرنین
کرده بود و او را با تمر تسخیر ساخته که جهانگیر شد **عمل زحل** باید که روز شنبه لوحے بسازد
از سرب در آن هفت در هفت نقش کند و این عدد را در آن نقش درج نماید این مصنف حل از شیخ
فیض است که در هندوستان بجهت اکبر پادشاه ساخته بود و بسیار مستحسن افتاد **فاتحہ** ۱۰
معکوس بسم الله الرحمن الرحیم نیلاضلا لو مهیلع بوضغملا ریغ مهیلع تمعنا نیذلا طا
رص میقتسملا طارصلا اندها نیعتسن کایاو دبعن کایا نیدلا موی کلام میحرلا نمحرلا نیملاعلا بر
هلل دمحلا . در مصنف حل در حاشیه آن لوح بنویسد تسخیر سلطنت و مفتوح قلاع بپادشاه شد
از برکت و بزرگی این لوح تو اما بطریقیکه شیخ بهاء الدین محمد عمل کرده است ۱۱ است که روز شنبه
پیش از برآمدن آفتاب لوحے از سرب بسازد و این عدد را بطریق هفت در هفت در آن نقش کند این

عمل بواسطہ گرفتن قلاع وکوہستانہا وجاہای تاریک بسیار موثر است ومجرب روقتیکہ نواب
اشرف قدس بر سر قلعہ ریزدان رفتہ بود ونشستہ بود چون بجنگ گرفتہ نشد آخر بندگان شیخ محمد را
از اصفہان طلب داشتہ پیش خود آوردند تا کہ شیخ این عمل کردند قلعہ مفتوح شد از استاد چنین
شنیدہ است بلکہ بنظر خود دیدہ ام کہ لوح مبینا خت از سرب در انعمل این نصر من اللہ وفتح
قریب انا فتحنا لک فتحا مبینا قربیا ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین عدد
۱ ان ۱۲۹۰ حل بکہ گفتہ شد بانعل جمع نمودہ لوح ہفت در ہفت بنگارد و در اندرون قلعہ عدد
زیر خاک مدفون سازد و چون چنین کردند در ستم بود کہ اہل قلعہ بفریاد در آمدہ امان طلبیدند
در حاشیہ آن لوح منویسد ادام المواسر ملکما سکر ادامہ احاسر وارہا اسمکا عمر وسکار سکے
دارے در باء مہوکلا مانموکا اسمین کسانہا تاشر رلتودا ینعمل بکند بواسطہ بزرگے بر
قوم وتسلط بر ایشان بر جمیع خلائق پیدا کند ودست ثبم وبران مربعے بکند درانعمل را این نقش
کند لمن الملک الیوم للہ الواحد القہار در روز آن لوح نقش کند با خود نگہدارد جمیع
خلائق مطیع منقاد او شوند در وقت کتابت قلعے بتراشد و سر ہر خانہ ذاکر پر کند خانہ اول باین
سر خانہ دوم بہ دیگرا آخرہ یکے بائین یکے بالا و فلفل سیاہ در بہمرد ارد این عمل شیخ عبد القادر
گیلانیست کہ بجہت آل عثمان ساختہ بود تا ایشان مدت مدید پادشاہے کردند از شیخ عبد الصمد
اردبیلے عملیست کہ از آن شاہ اسماعیل قلعہ بغداد را گرفت واز مجربات است باید کہ لوحے تیار دار از
سرب وصاحب عمل از سر تا پاے لباس سیاہ بپوشد یار چہار خود را سیاہ کند وقتے کہ قمر در برج
جدی باشد قاعدہ عمل انست چون شب یکشنبہ شود بالائے بام و صبح رود و سر برہنہ کند و پلاسے
سیاہ بر سر کند بگوید یا کیوان میخواہم کہ برابنقوم بزرگے کنم ومطیع منقاد کردانم دران وقت
ہفت چیز سیاہ پیش خود حاضر سازد فلفل وسنگ سیاہ سپستان قیر و خصیہ الثعلب مشک انزر

وقند سیاه همه را کوفته و قرص ساخته بخور کند سر پا به بسیار دار از چوب آبنوس کرده عزیمت را بخواند
عَزَمْتُ عَلَیْکُمْ اَیُّهَا الْکَوَاکِبُ الْمُعَظَّمِ بِالنُّوْرِ السَّاطِعِ انظرونی بحق هٰذِهِ الحروف الٓمٓ الٓمٓصٓ الٓرٰ الٓمٓرٰ
الٓمٓرا کٓهٰیٰعٓصٓ طٰهٰ طٰسٓمٓ طٰسٓ یٰسٓ حٰمٓ حٰمٓ حٰمٓ حٰمٓ حٰمٓ حٰمٓ حٰمٓعٓسٓقٓ فانی اسئلک باسمائک العظیم ان تکفینی هذا
المهم بحق هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ الْمُعَظَّمِ سیمیائیل ومیطرائیل ومدحائیل بحق الحق ونبی المطلق بعد از ان
چون روز شنبه شود پیش از نماز صبح برخیزد و غسل کند این عدد را در مربع بنگارد اگر بر نیم باشد بهتر
است بعد از ان نیم را در حریر به پیچد و در خانه تاریک بگذارد و وقتی که کاری پیش آید خواهد که ساخته
شود و آن کار مناسب با زحل داشته باشد انهم را بیرون آورده با خود نگهدارد چون انهم بکفایت رسد
باز آنرا بجای خود دارد اگر کسی خواهد که شخص موذی را از مرتبه بلند بیندازد وقتی که قمر در برج نحس باشد
یا ناظر زحل و بمقابله او باشد شبی بکشد در پارچه حریر سیاه با کرباس خام کبود در ان مثلث عدد
مذکور را با اسم ان شخص حل کرده در سج بنند دو صد خراب عزیزان خراب دفن کند سورة لِاِیْلٰفِ قُرَیْشٍ را
تا آخر بخواند این عمل از تعلیقه است که قرا مجموع کرده و پسر عبد الله خان از اینست تا بو کرد اهد و مثلث
قرا مجموع اینست ۱۰۹۰ اگر در شرف حل این عمل کرده شود بسیار موثر میباشد اگر در مقابل زحل بنویسد
بیشتر اثر خواهد بخشید دیگر اگر خواهی که بر قومی بزرگی کنی و همه اطاعت و کنند باید که این عدد را در اول
ساعت شب چهار شنبه در مربع بنگارد و در سر خود نگهدارد پیش همه کس عزیز و مکرم باشد این عمل
مولانا بابا شاه اصفهانیست که بهمه کامل بیک کرده و از ان در میان خلایق عزیز و مکرم گردانید و
دیگر اگر شخصی غمگین باشد پریشان روزگار و مهمانان و بتعطیل افتاده و کارش از دست رفته باشد
یا آنکه از عهده معزول شده باشد این عمل لَنَیِّنَهٗ دراینباب بسیار مجرب است میباید که در آن روز که این
عمل میکند نحل خوشحال باشد در خلوت بنشیند با کسی حرف نزند پس بسیار دعوتی از ادر بن که مشکم
آن معروف باشد بهر مقصدی که دارد صورت را با طریق بنان با اگر خواهد که آنکس بزرک شود صورت را بر تخت

بنشاند و اگر خواهد که وزیر شود دوات و قلم را بر میان نبل بهر مقصدی که داشته باشد صورت الجهان طریق بسازد و ابیعد زاد در مربع بنگارد بر پوست آهو یا بر حریر سفید در شکم صورت بگذارد و آنرا موافق مطلب خود جائی بنشاند و بکار برد و نظر کند تا حصول مراد و پیش ازین شیخ آغا بود و شیخ بهاء الدین بجهت محمد خان قارمار حاکم گنجه کرد پادشاه برا و لطف و عنایت فرمود مدت مدید در آستانه شاه صفی خدمت میکرد چون سه روز برین عمل گذشت پادشاه بار دبیل آمد و پنج روز گذرانید محمد خان از تشریف پادشاهی داده امارت و حکومت گنجه با و داد و بمقصد خود رسید این است



اگر خواهد که دشمن را مقهور و مخذول سازند باید که روز شنبه اول ساعت صورتی سازند از سرب بهر طریقیکه هلاک او مطلوب باشد بکشند این عمل از اعمال مجربه مولانا اسحق است که در مصحف زحل عمل نموده است و پسر قورچی باشی را کشتند در قرا باغ پادشاه مولانا اسحق را طلبیده گفت بواسطهٔ گرفتن قلعه امیر خان کرد پادشاه از پسر قورچی باشی اندکی ملال گرفت در خواطر داشت از مولانا اسحق پرسید هر عملی که میکنی و خواهی کرد اول تا من تجربه نکنم قبول ندارم گفت پادشاه هر چه بفرماید پادشاه اشارت به پسر قورچی باشی کرد مولانا صورتی ساخته تیری بر پهلوی او زد و در میان خون و خون انداخت اتفاقاً پادشاه درون حرم بود که کبوتری از حرم بر زمین نشست پادشاه تیر و کمان طلبید تیری بر کبوتر انداخت تیر از کبوتر خطا شد از قنات بجهید چون پسر قورچی باشی در پشت قنات در گذر بود که تیر به پهلوی او خورد و تراز و شد چون تیر را کشیده بکشت ندانو و مرد

بپادشاه عرض کردند بیرون آمد بسیار تعجب نمود فرمود که تو زاد عاے بد کرده بود که بر تیر پادشاه گرفتار شوے اند غا امان نداد اخو گرفتار گشتے و مولانا اسحق را نوازش فرمود و در چهل و سه روز قلعه امیر خان کرد مفتوح ساخت بهمین عمل



طریق عمل انست که باسم پسر آدم که روز اول خون کرد قابیل نام داشت که هابیل برادر خود را کشت نام او را با نام دشمن عدل گید و انبعد را بزان اضلاع کرده مثلثے سازد و در شکم آن صوت بگذارد و هر بلائیکه خواهد مبتلا کرداند صوت قابیل بسازد که هابیل را بطریقیکه دشمن را خواهد کشت اخرباید ست قابیل دهد در برابر آن صوت بدارد و صوت دشمن که مسمی بهابیل است روبروی قابیل بگذارد و نام سید شیاطین ابلیس را بر طرف مثلث بنویسد و آن هر دو صوت را در خانه تاریک بنهد یا در سر ایے گور یا جایے مسلخ تا زود اثر کند عملیست مجربکه خطا ندارد و بارها به تجربه رسیده است صوت این است





چون عمل زحل باتمام رسید الحال عملی چند از جزو مفردات در انجمل المشکلات مینویسد

بدانکه اعمال مجرب مفردات انگاه درست اید که زکاة ۲۸ حروف را در ۲۸ روز

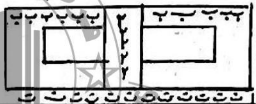
بدهند بدینطریق که هر حرف را هر روز بحساب عدد لفوظ ان بوقت معین بالطهارة در خلوت

یا در صحرا بخواند در ۲۸ روز از زکوة فارغ شود انگه عملش درست اید **فائده** اگر خواهند

که کسیرا خواب ارام نباشد بنویسد اینشکل مربع را بر جامه انکس و گرد اگرد انمربع از طرف اندرون

متصل بخط چهل پنج باء عربی بنویسد نام او و نام مادر او نویسد دفن کند درمسلخ

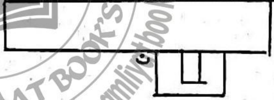
قصابان خواب او بستر گردد و بطریق وسواس دیوانگی بیدار شود شکل اینست **الثاء** حکیم



گوید ثاء عربی هر که زا در دسر باشد اینشکلرا نوشته

بیاویزد دفع گردد اینست واگر نوشته با خود دارد

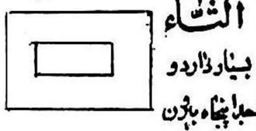




بچشم مردم عزیز گردد و اگر هر روز هزار کرت بخواند در اقبال بر او گشاده گردد اما ثاء هندی که

صورتش اینست **فصل** یا دایم یا احد بخواند همان فائده عمل عربی دهد اما صورت و شکل اینست

الثاء حکیم در خواص ان گوید که ثاء عربی الثاء عجائب



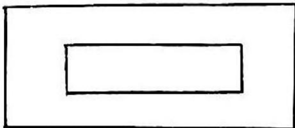
بسیار دارد و چون بنویسد بر پوست اهو صد ث عربی حد ا

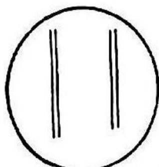
حد ا پنجاه بیرون دائره و پنجاه درون دائره و عمود بے بکند و چهل میم

مکتوب بر عمود بنویسد از طرفین چشم زخم دفع شود و رنجهای سخت و تپهای محرقه دفع کند کارها

بستہ مکشاید در رزق و کار عمل روز بروز گشایش پذیرد و اگر در خانه یا در دکان بمشک زعفران

نوشته بر در دروازه مقابل قبله بچسپاند تا ارخیر و وسعت رزق مفرغ شود این بیت و اگر شصت





الف دیگر افزاید از برای قبول سلطان و ملوک حرز بیست نافع بدین شکل و از برای محبت والفت هو
روز سیصد کرت بخواند اگر همین عدد نوشته زیر سر طفل نهند نترسد اگر روز سه شنبه وقت
طلوع آفتاب نوشته با خود دارد همه دشمنان مطیع شوند وقت نوشتن یا باری یا کبیر بخواند **فصل**
ونزد بعض علماء فن حروف تا روز پنجشنبه از ایام هفته تعلق بخود دارد باید که عامل این حرف نام
فرشته موکل آن روز برد و از روی استمداد جوید مستند کرد اسم الٰهی شود تا نتائج کلی بر عمل و متفرع شود
وحرف ثاء از برای ایجاد خوف و ملال اگر بیست و یکبار بر پوست جوز سر بهلو که در دست پر مغز بود
اثر انقش کند و بر سر راه جمع مفسدان و فاسقان دفن کند بزودی پریشان و متفرق شوند و در کتاب
سکاکی مذکور است که اگر کسی هر روز بعدد مجمل وی که پانصد است بر زبان آید برای احداث محبت
نظیر ندارد اسم موکل روز پنجشنبه علوی میکائیل و صرفیائیل و ملک سفلی السید سمهورش و
وکرش الثابت واتبش رَبَّنَا افرغ عَلَیْنَا صَبْرًا وثبت اَقْدَامَنَا وانصرنا عَلَی القوم الکافرین الحیم
حکیم گوید که جیم عربی در تحریک کردن ساکنها است چون نخواهی که چیزی را حرکت دهی یعنی از جبر و شر
اگر خواهی که کسی را مطیع و فرمانبردار خود کنی بر پارچه سفید حریر دو صورت طالب و مطلوب تصویر کن
اما یکی صورت زن نشسته و یکی صورت مرد که خنجر باشد صورت زن بر سینه مرد خنجر نگارش نماید و غلطی
وباز بود و مقنعه سبز بر سر مرد ستوانه و گلوبند در ساعتیکه قمر در ثور بود با اتصال تثلیث آفتاب بعده

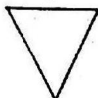
در حوالی صورت چهل ج با بین صورت ج نویسد در خانه مطلوب دفن کند نام مطلوب و نام مادرش بر
سینه تصویر که بنام او است نویسد

صورت زن نشسته   صورت مرد خفته .

عظیم اثر این شان شود روز جمعه تعلق بجذار دملک علوی کلکائیل وعینائیل وملک سفلی السید
عبدالرحمن ملقب باابیض اسم الجبار وایتش قد جاء الحق وزهق الباطل هکذا .



اگر حرف جیم را هزار مرتبه بر زبان راند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بخواب ملاقات
نماید بقولی هزار کرت بخواند واز برای رنجور هفصد کرت جیم بر قدح نویسد بشوید و بخوراند
شفا یابد ف واگر در شب پنج شنبه از روی ماه هیجده جیم نوشته با خود دارد سحر و چشم زخم کار
نکند ف واگر بمشک و زعفران بر حریر سفید نوشته در موی گرفته زیر دندان نهد از درد امان
کند باید که نرسد اما جیم هندی که صورتش اینست سر عمل
عربی را باطل کرده اند طریق عمل آنست که بر ورق سوسمار اینشکل
نویسد در جای که طلسم اول نهاده باشد آنجا دفن کند عداوت
در میان واقع شود در وقت نوشتن یا باره باز ا که بگوید صورت



لوح اینست الخاء و بقول ۱۳ بنام کسے کہ خواہد معہ ابن طالب مطلوب بر کرباس کو
تودہ خاکدان برداشتہ باشد پس ان نوشتہ را موافق طبع عمل نماید اگر طالع مرغوب آتشی
باشد در چراغ بسوزد و اگر بادی باشد بباد بزد و اگر ابی بود شستہ بخوراند اگر نتوانند خوراند
در خانہ مطلوب آتش کند اگر خاکی بود در خانہ اش دفن کند محبت پیدا شود ف و اگر اینعمل از
برای عداوت کند موثرا ستلا مادر قبرستان کہنہ دفن کند مراد حاصل شود مثالہ فائدہ از
خواص جیم عربے بستاند پوست آهو ران دائرہ بکشد میان دائرہ صورت شیر خشم نقش کند

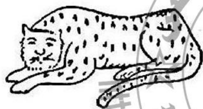


ححححححح ح

کہ فلان بنت فلان علی حب فلان ابن فلانہ

ححححححححح

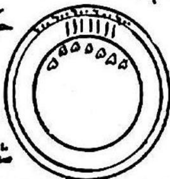
بنویسد گرد بر گرد اندرون
اخ عربے پس بنویسد
برابر شیر خشم ۱۵ دیگر
اما بشنجرف و زعفران
و مشک نویسد بعدہ



روغن زیت بران نمالد نوشتہ را در پیش عمامہ نگھدارد قبول شے تمام نزد سلاطین و ملوک و بزرگان
روے نماید مقبول دلہا کردد مثالہ ہکذا اینست اما خاء ہنکہ کہ صورتش
اینست ۸ اگر بر کاغذے نویسد شستہ بیاشامد ہر رنجے و بلائے کہ باشد
دفع شود و اگر از برائے ظفر بر دشمنان نوشتہ بر علم بندد دشمن
ہزیمت شود الخاء
طریق عمل خ عربی
یک خطہا بکشد بنیل
در خانہ کسے کہ اندازد

ظفر بر فلان ابن فلان

ھھھھھھھھھ
خ خ خ خ خ خ خ خ خ
۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱



حکیم گوید کہ
اینعمل ہر
و سر کہ نویسد
شصت روز

عداوت از آنخانه بیرون برود اینست و بعضی این شکل را مستند بر نوشته اند در میان دو دائره و

وده هاء هشت عمل نموده اند بدینمثال اینست و اگر کسی خواهد که از غایب خود خبردار شود هر

شب بعد از نماز خفتن بالای بام هفتاد حرف بر زبان راند بدانطرف بدمد بقول هفصد کرت

خ بگوید البته خبر او بیاید اگر مذاند کدام جانب است هفتاد بنویسد در زیر سر نهد و بقولی

هفصد نوشته بر سر نهد خبردار شود و اگر حرف خ شب چهارشنبه ۲۵ نیم شب بمشک و زعفران

نوشته می و پنجعد با خود دارد عزیز دلها گردد وقت نوشتن با ختان با متان خوانده شود

فصل روز یکشنبه تعلق بحرف ذا دارد باسم موکلات ملک علوی میکائیل و دردقائیل و ملک

سفلی ابو عبد الله المذهب و کوشش در لطفیات الخالق والخبیر و در قهریات الخافض و اینش وهو

اللطیف الخبیر و بعضی گویند اینش همان ابن عظیم است که در سورهٔ انعام واقع است واذ لجائتهم

الدال حکیم گوید این حرف برای دوستی دلهای پادشاهان بتمام اینست که شرح توان کرد

بیار پوست آهو و در نیمهٔ پوست شیر و بران صوت زنی صاحبجمال تصویر کند بمشک و زعفران

و خون مکس سیاه یکرنگ و نام مطلوب و مادرش در پس پشت صوت بنویسد در زیر پای صوت یک

ذال پس یک لب بر پشت صوت بنویسد که دوست کردم فلان بن فلان را بر فلان بن فلان پیرامن را



در پیچید در آبگینه سرخ یا سفید نهاده در بالای در دروازهٔ

شهر دفن کنند صورت را بغایت مکلف نگار ند و بعضی

در زیر دروازه هم گفته اند اینست **فائده** و اگر

حرف ذال راهر روز هزار کرت بگوید بدلت برسد و

اگر خواهد که کسی را از مقام او را آواره سازد هر یا مداد ش

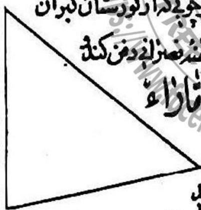
هر با مداد پیش از آنکه سخن کند بر بالای بام رود برابر مقام او هشتاد کرت ذال بگوید آنکس از

انجا نقل کند مثل نوشتن یا دیتان یا خالق میخوانده باشد **امداد الهند** که صورتش
اینست م خاصیت او انست که ابطال ذال عربی مینماید کاتب این عمل بر پوست که بر کند بخور پشم
دراز گوش یا پشم سگ صورتش همانست که در عربی نموده شد **الدال** حکیم گوید که
اگر خواهی که بیماری بر کسی مستولی شود بگیرد پوست فهنک و صورت او را در انجا تصویر کند نام
مادر او نیز نویسد بیست ذال عربی بر گرد صورت بنویسد پس هیچ که خواهد نیز نویسد آن شخص
بهمان رنج مبتلا گردد اما پوست باید که مدبوغ باشد و شکل بر درد بیچه نهاده سر او را سخت
استوار نموده در مزبله دفن کند یا در کوزه یا در تنور کهنه هکذا **فائده** از برای بعد مفارقت
و تفریق ظلمه فسقه ذال را مقرون با اسم المذل در ساعت منحوس هفتصد بار کتابت کند انگاه
انمکتوب را در منزل انظالم دفن کند بزودی انمنزل ویران شود و آن فاسق سرگردان گردد و اگر این
حرف را بان اسم بزرگوار بر ظرف چینی یا زجاج بهما نعدد نویسد از چاه معطل که مالکش معلوم
نباشد آب بر دارند یا ان آب نوشته را محو سازند آن آب را در منزل او بر دیوارها اش پاشند
همان خاصیت دهد اگر هر روز عمل بجا آرند نتیجه قوی دهد بزودی صاحب منزل آواره و بیچاره شود
ف اگر حرف ذال را ورد سازد هرگز مبتلا بزوال نرسد **ف** و اگر حرف ذال هفتصد کرت
بخواند و بر نان و شیرینی نفس کند بخورد سگان دهد محبوب مطلوب گردد و وقت یا رحیم یا کریم بخواند
فصل در سبب اینعمل اخوان اجازت داده که طریقه دعوت حروف ذال انست که یک لک مرتبه
بخواند در سر هر صدی ده مرتبه اسم یا اهرائیل بگوید چون دعوت با نجام رساند رجا نه که خلوت باشد
و نیم اثار حنطه را بدو ا عمل داشته باشد از انجمله بر هر دانه حنطه یکبار حرف ذال بگوید تا هزار و یک
دانه حنطه زیاده و کم نباشد پس آن را در همان خلوت بر سنگ آرد کند و از ان آرد غیف بپزد یکی بنام خود
و یکی بنام مطلوب هزار و یکصد بار باز حرف ذال را تکرار کند بعد نماز مغرب نان با اسم مطلوب را

بک دهد تا نام خود را بفقیر تصدق کند البته مراد حاصل گردد **اما ذال هندی**
که صورتش اینست ۷۰۰ در جام آبگینه یا کاسه مربع مستطیل کشد چهل ذال هندی بر بیرون آن
مربع نویسد شصت ذال عربی اندرون و پانزده ص عربی نویسد پنج ص و بقولی پانزده ص در
تحت آن نویسد بشوید باب چاهی که آفتاب بر آن نتابیده باشد بوقت بر آوردن آب نیز آفتاب
بر او نتابد با گلاب آمیخته بخوردن مریض بدهد سه روز متواتر استعمال نماید صحت کلی روی دهد



و بخور کند از پر خروس یا از موی خر ماده و یا برگ کوهی از جمیع آفات مصون
و ایمن گردد **الرّاء** حکیم گوید خاصیت راء عربی چون خواهی که
کسی را صرع پیدا شود بنویسد بر پارهٔ نعل کهنه صد راء عربی در مثلث غیر متساوی الاضلاع و
بنویسد زاء هم با آن نام او و نام مادر او و دفن کند بر چوب کارزار آن کس را صرع پیدا شود و مصروع



گردد بقولی زیر آستانه خصم دفن کند اگر بنویسد صد راء عربی بر چوبی که از گورستان گبران
باشد بشرطی که بوقت گرفتن چوب کسی او را نبیند در گورستان کهنه نصرانی دفن کند
هر شخصی که از برای او دشمن نام برد همان نوع مبتلا گردد **فصل اما زاء**
هندی که صورت او اینست ۲۰۰ بر جام آبگینه بمشک و زعفران
و گلاب و کافور چهل زای هندی ۱۱۲ طاء عربی بنویسد پس بشوید
و به بیمار دهد با عسل شبانه روز بخورد از جمله رنجها زائل گردد و اگر نصف مهر حرف زاء بر
شیرینی بخواند بدمد پیش سگ اندازد بچشم مردم عزیز (الخ) نماید **الزّاء** حکیم گوید که
خاصیت او آنست که اگر بنویسد بر اطلس زرد و معلق کند که زهره در شرف باشد خانه زهره از
نحوست خالی بود و مثلث غیر متساوی الاضلاع بست و یک زای عربی بر اطراف نوشته و بخور
صندل کرده و بر بدن با خود دارد او را همه کس دوست دارد و اگر زنها این شکل را در شرف زهره نوشته

با خود دارد از جفت خود بهره مند شود آزموده است اگر بنویسد بر پوست بز کوهی بخون خوک شکلی مثلث بکشد و از انجا دو صورت مر وزن و یا دو مرد که مفارقت انها از هم مطلوب است پشت بر پشت و

روی از هم تا فرقت نگاشتن صورة قمر بتربیع زحل باید یا مقابله و اسماء شخصین در میان نویسد عداوت قوی رو دهد مثال مثلث غیر متساوی





فصل آمازلوهنیکی که صورتش اینست ۲ از برای اصلاح دوستی ارباب صلاح نیکست اما وقتی که مریخ در شرف خود تو و از پوست خالی بنویسد اینشکل را در اطلس سرخ در مجلسی که نظر کسی بر آن نیفتد یا بر پوست ترنج بمشک و زعفران و در طالع دوستی مهره صورتش را دو بر و بکشد چنانکه گوئی مصاحب دارند در صلاح دوستی عظیم موثر است



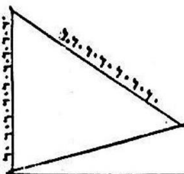
و مجربست شکل همان دستور که در عداوت نموده شد و تفاوت اینست که رو برو بکشد اگر مستطیل کشد آن هم درست است صورت اینست **فصل** حرف زا را روز سه شنبه تعلق بجونا و ملک علوی سرقیاییل

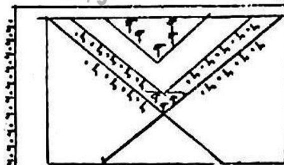
و سماییل ذکرش الزکی و اینش اِنَّ الدِّیْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ و در اینعمل صلوات بسیار باید فرستاد و این حرف در اعمال از همه ممتاز تر است اگر کسی هفتاد و پنج بار این حرف را بر پوست آهو بنویسد وقتی که قمر در جدی بود و مریخ بخانه الارض و نوشته را با خود دارد و هر کس از او بترسد و مغلوب وی در دلها سرایت کند **ف** اگر کسی هیبت دارد و غمی باید هفصد کرت بخواند در گوش خروس سفید نفث کند بعد سر دهد میرود تا گردد فنیر گردد **ف** و هر که هر روز پانصد بار بخواند از خوف دشمن ایمن شود

واگر همین عمل نوشته با خود دارد اقوی است **السین** حکیم گوید که سین عربی از خاصیت است
که اگر بنویسد بر پوست آهو چون هدهد بخور کند بسنبل و بر سینه زنی که خفته باشد بر سینه
بر بندد و از هر چه در دل باشد ظاهر کند صورت شکل این است

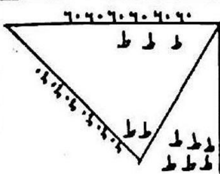


فصل اما سین هشت که صورتش این است چون بنویسد بر خرقه یا چوب که از گورستان گیران
برداشته باشد پنج سین هشت در زیر سر خفته هند بیدار نشود مادامی که در زیر سر او باشد
شکل این است | ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ | واگر بنویسد صد سین عربی همین عمل کند باید که
کاتب با طهارت باشد و این کسی که در تصرف علم بخور کند و نیم دانگ مشک در آن حل کرده باشد در جائی که
این شکل بیاویزند یک ماه خواب نرود

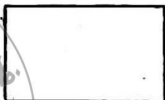




وقت نوشتن یا قهار یا قریب واگر اضافه نماید پنج در میان مثلث از جمیع رنجها سالم باشد
و مقبول القول و المقبول نزد خلائق گردد مثال این است **الشین** حکیم گوید از خواص



شین عربی است کہ چون نوشتہ آنرا بر صفحہ کاغذ بلیند مثلہ شین مکتوبی در وقتیکہ قمر در قوس باشد باتصال غیر منحوس از مریخ بنام مطلوب و نام مادرش و در قارورہ سرخ پنہان کند مطیع و مہربان شود مادامیکہ از قارورہ بیرون نیارد و اگر بر پوست آہو یا بر کاغذ سفید ۳۶ شین عربی و ۱۲ الف و ۸ھ و ۷ب عربی بمشک و زعفران نویسد با خود نگہدارد بمقبول جملہ خلائق گردد ف



اگر خواہد کہ بداند زن حاملہ است یا نہ دو بیست بار بخواند در خواب بلیند اگر چیزے بخواند و زن حاملہ بدھد دو بار بدھد اگر بنام کسے بر چہل پارہ کاغذ نویسد چہل و نہ نان سازند و ہر کاغذ بدر تکہ نان بپزد و ہر نانی بسگے دہد تا بخورد زبان بستہ خصما از امور تواست روز دوشنبہ تعلق بجرو شین دارد اسماء موکل علوی ہمراطیل و جرائیل ملک سفلی ابو عبداللہ الحارث و سمکائیل ذاہیر باد باید کرد و ذکرش السید الشکور آیتش شہد اللہ انہ لا الہ الا ہو دراعمال خیر کذلک احد یلہ الی قولہ شدید دراعمال شر **الصاد** حکیم گوید کہ صاد عربی را خواص بسیار است اول آب از چاہ بیارند صندل سرخ بآن آب بسایند صورتے کہ احضاران مصور است بآن صندل تصویر کنند و گرد بر گرد صورت ۱۷ ص و ۱۲ را و ۷ ج بنویسند بیرون دائرہ نام مطلوب و مادرش بنویسند اگر بمقابلہ یکسالہ زادہ باشد حاضر شود خصکذا و اگر بر پوست شیر دائرہ کشند و در میان دائرہ دو صورت نگارند بر قفا افتادہ و یکے بر سینہ او نشستہ گوئی کہ او را میکشند و نام او و نام مادرش نیز نویسند با چہار دہ عربی





از پس صوت در بیرون دائره و در میان دائره ۱۲
ص نزدیک بخط دائره نویسند در منجر قصابان
یا بازار قصابان دفن کند البته دشمن بمیرد مجرب
و آزموده است تمثال هکذا اینست هو الله العالم
العلیم **فصل** اما صاد بهک بر برگ حنظل
بنویسد بعد رسانیدن خشک کرده بساید پس از آن در منزل
دشمن اندازد تفرقه در جمعیت او افتد چنانکه فراهم نیاید **خاصه** فی کل ورق ایضا و اکتب
تسعین صادا فی عشر اوراق فی کل ورق تسع صادات و اکتب علی کل صاد محمدا و تم محمدا کان
ذلک امانا الامن وجع العین او اعلقها علی راسه یبرا باذن الله تعالی **الصاد** حکیم گوید
هر که بنویسد حروف صاد را بر برگ ترنج و بمشک و زعفران و گلاب بر برگ ترنج ۹۰ عدد بر هر برگی
۵ ء ض پس خشک کند آنگاه بساید بیمار را خوردن دهد با گلاب کرده آن نیم مثقال مصطکی
جوشانیده باشند تا سه روز بیماری دفع شود و صحت کلی روی دهد **ف** اگر بنام دشمن هشتصد
بار بخواند باسم الضار یا بنام و بنویسد در منزلش دفن کند اگر هر دو عمل کلا بمعو کتابی
واقع شود اثر عظیم کند آنکه دشمن بزودی بلیست و نابود شود **ف** و اگر ص ۹۰ بر چیزی نویسد
بخورد دیوانه دهد عاقل شود و اگر همین عدد خوانده بدمد نیز مفید است و اگر نوشته همان عدد
بخورد ضعف دل زایل برد **ف** و اگر صاد جهت محبت هفتصد بار بخواند منقاد شود و اگر صد و
نود و ص شب جمعه بمشک و زعفران نویسد زیر سر نهد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
آله و سلم را در خواب ملازمت نماید اگر شسته بخورد دلش روشن شود و اگر با خود دارد عزیز دلها
گردد وقت نوشتن یا ملک یا قدوس میخوانده باشد **ایضا** حکیم گوید که طامع ذائع

چشم زخم و سحر است و قسمی که بنویسد بر کاسه مس سرخ صورت آدمی نشسته دیگری و چون حرف غیر با تاج
بدعکس بر بالای تاج وی ۱۲ ط و دوازده ط بر دست راست و ۱۲ ط بر دست چپ با آب نیل نویسد
بعد از آن با آب چاه بشوید و قدری از آن گرم کند بخورد و از بیماریها و بلاها محفوظ ماند و اگر
مریض بود شفا یابد ان شاء الله تعالی و اگر بکاغذ



سفید صورت آدمی و کودکی را صورت ۴۵ ط نویسد
بیرون دایره با آب نیل و آب سنبل و لسان العصفور و
گلاب در آنجا حل کرده باشند پس آن نوشته را ببرد
درخت مریم بیاویزد و یا در زیر درخت مذکوره دفن
کند در دفع چشم زخم از کودکان فایده عظیم دارد و اگر بنویسد این شکل را و در دکان بازرگان جای
دفع کند برکات معیشت بصاحبان متفرع ان شاء الله و اگر
هفتصد بار طه بخواند رعیت و بدیه مطیع شود و اگر از برای
مطیع ساختن ظالم خواند مهربان و منقاد شود و اگر در شب
پنجشنبه نهصد بار نوشته با خود دارد در هیچ کار درمانده نشود
در وقت نوشتن یا حی یا قیوم بخواند باشد طاء هیکل.

نافع است در دفع تب
اگر بخواند خاکستر
الله تعالی انشا در
هر دفعه ط چنانچه

چون بنویسد او را به هفت دفعه کاغذ بدین صورت که
از آب باران بیمار در آب حل کرده بخورد اسد بر شود باذن
ساعت مشتری یا شرف قمر اگر بیست و پنج دفعه بر

		۹۹۹۹۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹۹۹۹۹	۹۹ ۹۹۹۹۹۹۹	۹۹۹۹۹۹۹۹۹
۹۹۹۹۹۹۹۹۹	۹۹ ۹۹۹۹۹۹۹	۹ ۹۹۹۹۹۹۹۹

اما باید در ساعت مشتری با شرف قمر اگر بیست و پنج رقم بر مهر نقره ط چنانچه مثال نموده شد بنویسد و
مسافر با خود نگهدارد در سفر بحر و بر از مخافت ایمن ماند حامل آن عزیز و مکرم باشد خلق
او را دوست دارند اگر بر هفت رقم بنویسد در کیسه نگهدارد کیسه او خالی نگردد در عروج ماه نویسد
الظاء حکیم گوید که بر هفت برگ تنبول بر هر برگ هفت ظا عربی نویسد خشک کرده بسایند
و در طعام بد دشمن بخوراند که لال گردد و اگر خواهند که این عمل باطل شود خاصیتش که صورتش
اینست ۹۰۰ بزعفران و گلاب بنویسد آن نوشته را با آب باران شسته بدهند هر رنجی که به او
بسبب باشد دفع شود باید که عمل ثلثین ما بین ۱۰ روز واضع شود و اگر زیاده کند شسته باشد سود نه
نرساند ف دفع دشمن را ابظاء هر بامداد بر فصد کرده و هر پیشین همین عمل بخواند بجانب
دشمن منزل که بدمد بروزی آن منزل خراب گردد و دشمن دفع شود و تجربه هزار مرتبه گفته اند ف
و از برای محبت هفت هزار مرتبه بمشک و زعفران نوشته با خود دارد و اگر روز پنجشنبه بمکعب ظا
بنویسد با خود دارد دشمنان او امانی گردد وقت نوشتن یا محمود یا کریم میخوانده باشد فصل روز
چهارشنبه تعلق بوی دارد اسم موکلات علوی میکائیل و لوطائیل و ملک سفلی دو بعه و برقان نام تو ائل
را نیز باید بر زد کرش الظاهر ایذی و نفو معکم اینما کنتم العین حکیم گوید که در حرف عین

ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع

اسرار بسیار موضع است اگر بنویسد بر پوست خارپشت و نوشته را زیر سنگ اسیا نهد آن سنگ بشکند و اگر زیر
درخت دفن کند خشک شود و دیگر ابدا بار نگردد اینست فصل و اگر بنویسد عین هند برا که

صورتش اینست ۷۰ و اسم طالب مطلوب مع امہ درمیان دو شکل باب برگ لوبیا باید که شکل نوشته شود مطیع گردد و در محبت مغلوب گردد که شستر نجوز امدا اشکال اینست ف بگیرد کاغذ و بر

۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰ ۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰ ۸۰۸۰۸۰۸۰۸۰۸۰ ۸۰۸۰۸۰۸۰۸۰۸۰ ۸۰۸۰۸۰۸۰۸۰۸۰ ۸۰۸۰۸۰۸۰۸۰۸۰ ۲۲۲۲۲۲۲۲	اسم طالب و اسم مطلوب لہ امین	۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰ ۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰۷۰ ۸۰۸۰۸۰ ۸۰۸۰۸۰ ۸۰۸۰۸۰۸۰۸۰۸۰ ۸۰۸۰۸۰۸۰۸۰۸۰ ۲۲۲۲۲۲۲

او نویسد دائرہ دیگر بکشد پس میان هر دو دائرہ بنویسد هفتاد عین عربی و درون دائرہ خود دو خط بکشند راست و در آن خط بے خاء عربی نویسد پس بشوید در طعام شراب بمطلوب خوراند اینست ایضاً بر کاغذی دائرہ بکشند و چهل عین بر نیت محبت بین التحصین بیاویزد برد رخت تنها کرد در هوا بے اندخت مانع نباشد و باد بران بوزد ملکہ عجیب محل و زیدن باد باشد محبت عظیم رو دهد مجرب است و اگر بیست یوم هر یوم هفتصد مرتبہ حروف عین بخواند دشمن هلاک گردد و اگر بر برگ خیار تلخ سیصد مرتبہ نوشته در خانہ دشمن اندازد آواره شود و اگر روز جمعہ هزار مرتبہ نویسد با خود دارد هرگز محتاج نگردد در وقت نوشتن یا عظیم یا عجیب بخواند اَلْعَیْن حکیم گوید هر کہ بر باران روغن و نان کاغذ مهره زرد حروف عین نویسد بمشک و زعفران و نام طالب مطلوب مع امہ نیز نویسد بخواند و اگر سوز اند بر شیرینی ایشان بدهد تا مطلوب بخورد محبت عظیم پیدا شود و اگر از برائے محبت نہ هزار مرتبہ بر کرباس نویسد نام مطلوب مع امہ و نام طالب با خود دارد محبت پیدا گردد و اگر روز چهار شنبہ نود مرتبہ نوشتہ با خود دارد محبوس از حبس خلاص شود وقت نوشتن یا ملیک یا مهیمن میخواند باشد خاصہ

الخبن قال البونی من کتب فی ورقہ بیضاء عشر عشات وخمس فاءات واضاف الیھا قولہ تعالی یسئلونک عن الجبال فقل ینسفھا ربی نسفا وحملھا من بہ طحال زال عنہ باذن اللہ تعالی ایضاً حکیم گوید ھر کہ بنویسد ۸۰ ف باب برای حنظل بر سر پوش کوزہ زرین بشوید باب حمام کہ بیرون میاید پرش کند آن آب را در خانہ دشمن اھل انخانہ از انجا متفرق شوند ھر یک سر خود را گرفتہ آوارہ شود ف ف ف ایضاً برای برآمدن خلجان ھر روز ھشتاد ف باید نوشت واگر منفصل یک مرتبہ نوشتہ با خود دارد از زحمت ایمن ماند وقت نوشتن با کلیم یا کریم میخواند باشد فصل روز شنبہ تعلق بوی دارد با اسماء موکل علوی سرکائیل وحفقائیل و حفقائیل ملک سفلی ابونوح میمون النحا بدکرش الفتاح وابش نصر من اللہ وفتح قریب ونصر و انا فتحنا در تیسیر المطالب ورد مکرم ھر کہ ھشتاد یوم متصل ھر روز ھشتاد بار از بر زبان راند بجانب دشمن نفث کند بانو وضایع گردد وبنام غایب ھزار بار بخواند با سر قطعہ کرباس نو پاک نویسد در آتش اندازد واگر در مغرب بود و عامل در مشرق خود را بوی رساند ھر کہ ھشتاد و یک بار حرف فا را بعد مفصل بخواند با اسماء او یعنی فالق وفارج فاصل فالق یا فتاح فرد فعال مفرق بر ھر مقصود یکہ خواستہ باشد فائز گردد اما فاء ھنگیکہ صورتش اینست ۸۰ اگر کسی در شب اب بسیار میخورده باشد ایشکل را اگر مجسمہن در صد سب در سر ضلع وی ھشتاد ف ھنگی نویسد بر پوست میش فلان ابن فلان و در میان شکل اسم زریعہ او را بنویسد پس بدارد با خودش از انعلت خلاص شود ایضاً از خواص فاء ھنگی کہ چون نویسد از اجتانیم مذکور شد نکچ عربی در میان شکل اسم نویسند الماعمل شکل اول باطل صوف شکل اینست [illegible] واگر بنویسد بر جام رومین و بکلام امیخرنا بار اشستہ مریض را بخوراند از علت شفا یابد الکاف حکیم گوید ھر کہ روز چھار شنبہ صد بار

بخواند بهر نیت که دارد حاجتش روا شود و از برای خواب بستن دو صد قاف بنویسد بر
کاغذی و در زیر سنگ گران نهد مؤثر است و بقولی بر کارد فولاد نویسد کارد را در دیوار
فرو زنند تا ماداومی که کارد در دیوار بود خواب مطلوب بسته شود ف اگر بنویسد بر پوست
شیر چهار صورت شکلی سر شتر دوم سر شیر سوم سر گربه چهارم سر آدمی بر هر یک نویسد قمی
که طلوع میکند شعر یمانی بعد از آن پوست مصور را بسوزند که زا از آن خاکستر مقدار نیم
درم بخوراند والبته سرگردان او گردد اما کتابت قاف بچون ادمیکند قمی که آفتاب در طالع
باشد هکذا



ایضاً بگیرد پوست آهو صورت عقاب بر آن نگارد دو پر و بال گشاده و سر او چون شیر پس بنویسد
در زیر سر او نه قاف و بالای سر او بیست قاف و در پیش سر او دوازده قاف و
پیش پر او پانزده و در بار دان نو نهد که درون او روغن ذاده باشند حروف و شکل را بزعفران



حل کرده بنویسد محبت عظیم در دلها از آن پیدا گردد هکذا
اینست نسبت بصاحب عمل نهد ملوک و سلاطین وزا دوست
دارند و اگر در سفر و حضر با خود دارد ایمن از مخافات باشد
ایضاً و اگر هر روز بیست بار بخواند صاحب اسرار گردد و اگر بر پوست آهو دویست قاف
نوشته با خود دارد عزیز دلها گردد در شب چهار شنبه وقت نیم شب وقت نوشتن با شکور یا عزیز

میخوانده باشد اما قاف هیکی خاصیت او انست که اگر بر بادبان کشتی نویسند و انرا
شستمر در دریا اندازد و پارهٔ از ان اب بر هوا رش کنند از غرق ایمن شود الکاف حکیم
گوید که از خواص کاف عربی اخراج دفاین است چون بنویسند بر لوح نقره یا بر پوست گربه یا
بر پوست زاسو و بیاویزند بر گردن خروس سفید فرق و رها کنند در جائی که دفینه باشد بامر الله
تعالی رفته بمنقار کاوش کند اگر بر نبتی بخبر که مدفون باشد همین کنند ظاهر گردد و چیزی که
پنهان کنند و محل ان فراموش شود بعمل باقم شود صورتش اینست و بقولی بیست
کاف نویسد بر روایتی شانزده کاف اما کاف هیکل که صورتش اینست ۲۰ بعمل کاف
هیکل بنویسد بر جام زجاجی بمشک و زعفران و گلاب و روغن زیتون ان را محو سازند و روغن
مذکور و دوشیشه نگهدارد بعد از هفتم از ان روغن بر روی خود مالد بجمال الله از امراء و ملوک باهر که
مقابل شود دارند ستایند و در وقت نوشتن بخور عود و عنبر کنند ساعت سعد ملاحظه
نماید مجرب است ف هر که هر روز دویست کرت بگوید سر کلمهٔ لا اله الا الله در دل او کشف شود
و اگر بنویسد با خود دارد نزد خلائق عزیز و مکرم گردد و اگر روز جمعه نوروز و هر ماه برآمدن
نوشته با خود دارد جمیع حاجتش بر آید ف و اگر نوشته در باغ و کشت بیاویزد موش و ملخ
مضرت نرساند ف نوشتن یا خالق یا محیط میخوانده باشد خاصهٔ الکاف قال
الیماء من کتب ورقة بیضاء ثلاث کاف اضاف الیها قوله تعالی وما ذلک علی الله بعزیز کان ذلک
اماناً من السرقة وحفظ الله تعالی روحه من العوارض جمیعها الکلام از خواص لام عربی
انست که چون خواهد که بدشمن آزار رساند پس بر پوست خار که مدبوغ باشد از آن کهنه سبز
کرده باشند صورت گاو نقش کنند دم بطریق خوشه تو پس نام دشمن یا نام مادرش بنویسد
و صورت شیر بر خوشه پارهٔ دیگر بنویسد و شش لام بر پشت شیر نویسد و سه لام زیر شکم گاو و سه

لام بر دم گاو نویسد بخور کند مقل ازرق در وقتی که تربیع قمر باشد منحوس تو بیش انحوس زاد در پوست
پیچیده دفن کند در خانهٔ دشمن هر دو نیمچه که نام بر وی هر بلائی که بخواهد بدشمن عاید گردد العیاذ بالله
تعالی منها



ف اگر خواهد که از چشم خلق غائب شود بوقت حاجت هفتصد بار بگوید مقصود حاصل گردد اما لام هیکل که تمام او ثبت است خاصیت عمل او را باطل کند چون بنویسد بر پارچه کاغذ شش لام هیکل برون شش را باب پیش از طلوع آفتاب شستم یا شانزدهم مضرت کند

۳۰۳۰۴۰۳۰۳۰۲

المیم حکیم گوید از خواص میم عربی است که چون بنویسد دائره مدور بر خرقهٔ کرباس صد میم گرد دائره اندرون و بعد روز تا سیم صوت زنی که طفل در کار دگر نشستن باشد بنگارند زن حامله چون بنویسد این [illegible] دو خمر بپوشد فرزند از جمیع بلاها ایمن و مصئون ماند و اگر شکل میم عربی و شکل میم هیکل را نوشتن با خود دارد بچه از شکم او خام نرود و حمل بکمال برسد هیکل او اگر شکل مذکور بر زبر درخت میوه دار بیاویزند میوه او خام بر زمین نیفتد و اگر شکل میم هیکل را بر جام آبگینه نویسد بمشک و زعفران و بروغن زیتون آن را محو سازند پس از آن روغن شاف سازند و



[illegible] زن عقیمه بر او بعد باشوهرش صحبت کند باردار گردد حرف میم را اگر هفته بار در

شب جمعہ بگوید حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ را در خواب بیند اگر روز دوشنبہ سیزدہ

میم نوشتہ در مصحف بدارد حاجت روا گردد وقت نوشتن یا شکور یا کلیم بگوید خاصہ

المیم قال الرحمن کتب ثلاث میمات و عین و اضاف الیہا صراط تعالیٰ نبأ مستقر یکتب

فی ورق بیضاء و تعلق بر علیٰ من بہ نفث دم او تریف او رعاف فان ذلک ینقطع باذن اللہ

تعالیٰ النون حکیم گوید کہ حرف نون را زبراء محبت از عجایبست بگیرد پوست آہو یا غزال

یا قمر با شکل بر او تصویر کنند صورت شیر کہ سر او مانند سر شتر بود بر پشت او سوار یہ و

شاخ ریحانی بدست و گویا می گوید پس بنویسد دوازدہ نون عربی جانب دم او و شصت نون

در زیر سینہ او و شش نون بر سر شتر و در شکم سوار نام طالب در شکم اشتر اسم مطلوب

بمشک و زعفران نوشتہ با خود

دارد محبت پیدا گردد صورت

اینست حضرت شیخ العلماء امام

غزالی در خواص نون هندی

فرمودہ اند النون الهندیہ و

ھ حرف یکتب شکلا مدورا و فیہ صورۃ الابل و تاسم کراس الاسد علیٰ ظہرہ صورۃ الانسان و

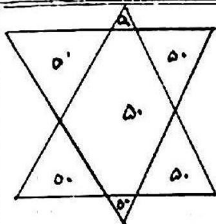
بیدہ شیئی تجمۃ و یکتب فی بطن صورۃ الابل لا نونا و فی بطن صورۃ السبع نونات ثم یکتب فی بطن

الابل اسم بریہ عظم و فی بطن الانسان اسم طالب یکون للنہ فی جلد الغزال تعلقہ علیک

تری محبۃ عظیمہ نون هندی ھذا صورتش اینست بنویسد بر لوح از نقرہ وقتیکہ قمر در اسد باشد

با اتصال مشتری بر تثلیث ہمان خاصیت نون عربی دارد محبت روز بروز ترقی شود و اگر نون

هندی بدین شکل بر نگین نقرہ نقش کند با انگشتر با خود دارد حاجت او از ہر کہ خواہد بر آید



وسؤال او رد نشود وگویند نقش خاتم حضرت سلیمان ع
بود **ف** اگر کسی در وقت نماز خفتن صد بار بگوید
در خواب نرود اگر کسی بجائی برود هفتصد بار بنهایے
منع بخواند نون دیگر نتواند ف واز براے دفع دیوو
پری نافع است زافم وذانم **ف** واگر کسی هیجده
نون نوشته در بازو بندد خلجتش روا گردد وقت نوشتن یا عزیز یا جبار میخوانده باشد
الواو حکیم گوید که قمر در سرطان باشد متصل بزحل بگیرد موسفید از انصوت
ادمی با اعضاء درست بسازد بعد از ان بگیرد پوست پارۂ از بز کوهی وبران دائرہ بکشد و
بنویسد نام طالب مطلوب مع امهٰتهٖ وبران چهار ده واو از هر چهار طرف نام نویسد ان پوسترا
بپیچد در میان شکم مو پنهان کند دران پایگان اسپان صوت
مذکور زامد فو نسازد و در دشمنی وعداوت بغایت موثر است و
نقشی که بر پوست نویسند اینست واو هشتگانه صورتش اینست صند

دووو
اسم فلان
ابن فلان علی
بغض فلان
دووو
دووو
دووو

خاصیت واو عربی است باید
کہ بر پوست شتر بصمغ سفید

٦٠	٦٠	٦٠
٣٠٠	٣٠٠	٣٠٠

وبران اضافه کند شترسین هشتگانه صورتش اینست **الهاءُ** در خواص هاء عربی گوید در
فروبنی ما، نویسد فهم وعقل ودانش وحکمت ء ودفع دشمنان شکل مثلث هشتگانه نو کوزه نقره
بمشک وزعفران نویسد بعد از ان بگلاب وسرکه شستمه هر روز سه درم بیاشامد قوت
عجیب در حافظه وعقل خود دریابد کہ رقم انصوت پنج است **اما هاء** براے خرابی دشمنان
وقتل اعداء بنویسد بر پوست شیر دو صوت ادمی یکی افتاده و یکی ایستاده وانکه ایستاده است

بدست خنجری کشیده کوئی که افتاده را میکشد بر سینه قاتل چهار هر عربی بنویسد نام قاتل و نام مادر
او بنویسد بر سینه مقتول دو هاء هنگی و دو هر عربی بنویسد بیرون دائره بزرگ چهل هر عربی بنویسد
و بخور کند ل ملک و انرا در خمره اندازد و دفن کند در مسلخ قصابان بعد از سه روز عجایب بیند
این فی کند که طالع سعد باشد قمر ناظر به تثلیث باشد پس و طالع مقتول منحوس قمر بنظر تربیع
باشد تا عمل موثر اید باید که دقائق عمل از بخور و نطوبت کند و شرائط فرو نگذارد این است



ف اگر قصد هر نوشته با خود دارد خلق مطیع کردند الیناء حکیم گوید خاصیت باء
عربی انست که چون بکیرند پوست مار سیاه و بیست و نه بر خون کبوتر سفید نویسد و
بخور از پوست مار و زا سو کند روز فی که قمر در برج سرطان باشد بنظر سعد پس مشتری پس
خوب باید باسوم همراه کرده در چشم کشد کل چشم دفع شود و اگر زهره ادمی بان ضم کرده چشم
کشد اشخاص و خانه اعیان ببیند هر چه بپرسد جواب دهد اگر بنویسد بیست نر نابی عربی بر
پوست شیر در مربع مستطیل و دو عمود در وی کشد شش ی طرف راست و ۶ ی طرف چپ عمود
بکشد الیناء سکلکه کمفیز اگر کسی حرف باء را صد بار بنام شخصی بر زبان راند بان ی از عیبت و
بهتان نسبت بنا مل بند شود و اگر همین عل بر حریر سفید نویسد با خود دارد زبان هم خلائق
نسبت بنو بسته شود و صاحب دید النظم اورده که هر که بر ورق پاک صباح روز پنجشنبه بعد طلوع

آفتاب حرف یا را مکرر کتابت کند بعد اسماء که در وسط آن حرف ے است مثل لفظ حکیم و علیم و آن پنجه هشتاد سه است در ذیل هر اسمی از آن اسماء کتابت کند اثری قبول در وی قویتر شود و بعضی گفته اند که صد بار کتابت کند یعنی حاصل الضرب وی در نفس خودش پس نوشته را با خود نگهدارد از جمیع محرمات باز ماند و از جمله منهیات خاطر او افسرده گردد فهم وی زیاده شود و جودت ذهن وی بیفزاید و اگر عرض ے را هزار مرتبه بگوید از خلق بی‌نیاز گردد **اما یاء هیکل** که رقم او اینست خاصیتش آنکه چون بنویسد بر کاغذ حریر سفید بمشک و زعفران و گلاب بوقت نوشتن عود بخور کند و نوشته را با خود دارد یا بعمل کند که قمر در ثور باشد متصل بزهره دارنده او را هرکه ببیند مطیع شود و فرمانبردار گردد باید که در کل اعمال رعایت آداب عمل بجا آرد و از خدا بترسد و از برای نفس و هوای و عناد و تعصب بر دوستی و دشمنی اختیار عمل نماید که عاقبت بعذاب الهی معذب گردد چون عمل محبت کند از برای حلال کند و چون دفع خصم کند مطابق شرع رعایت مظلوم می نماید که دفع ظالم و اعانت مظلوم باعث خیر خلق الله است

مقصد چهارم در علم هیمیا

بدانکه هیمیا علم تسخیر است و آن معرفت احوال سبعه سیاره است از جهت تصرف ایشان که فواعل علویه اند در قوابل سفلیه و دعوات و خواتیم و بخورات ایشان و تسخیر و خلوت و عزائم جنیان و معرفت اقداح و مندل و این علم بغایت شریف است تا وقتیکه استاد کامل بهم نرسد بارتکاب این اعمال مبادرت ننماید که بیم خطر جانست و چون این اعمال بغیر استاد کامل نشاید لهذا اختصارا این مقصد را در هشت فصل ادا انگاشتیم

فصل اول در تعویذات کواکب

جدول معرفت مرتبات ساعات معروف ایام ولیالی									تعویذات کواکب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ع۱۱۱۹ ۹ ۹۹۹
[illegible]	[illegible]	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	حـ۱۱۹۹۶۱ا ءعطط
[illegible]	[illegible]	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	۶۱۶۱۹۹۷۱۶۱۱
[illegible]	[illegible]	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	صعطـ ۹۶۱ ۴۷۱
[illegible]	[illegible]	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	للللل ۴۱۷۹۹
[illegible]	[illegible]	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	۹ ۱۹۱۶۹۱۴۷۱
[illegible]	[illegible]	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	لالکـ۱۱۴۶ و
[illegible]	[illegible]	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	طهملا ۱۹ ۶۳۷ س

اگر کسے خواهد که از آفات و بلیات محفوظ باشد پس اول نام او را از حروف ابجد بطرح هفت شمار
کند مثلا نام احمد للکریم اح م د ل ل ک ر ی م ابتدا بطرح هفت باقی ماند (ء) پس ستاره مشتری
۱ ۸ ۴ ۴ ۳۰ ۲۰ ۲۰۰ ۱۰ ۴۰
ذات الطلسم که مشتری دارد بر انگشتری طلا بوقتی که ساعت مشتری باشد کنده نماید و از
دست خود کاهی جدا نکند که آن شخص تنگدست نخواهد بود و از اهل عزیز داشته و پیش هر
شخصی که رود با عزت و آبرو باید اگر خونی باشد سلطان از خون او درگذرد و اگر دزد پیش او آید بر
مال او دست اندازی نکند اگر نظر دزد بر انگشتری او افتد هرگز بر مال او دست دراز نکند هرگاه
این انگشتری را در دست باشد جمع کند بر حلال تا انگشتری بیرون نکند از آن زوال نگردد و اگر دست بر
مالی اندازد یعنی بجز خداوند تعالی آن مال را سر چند مضاعف گرداند اگر آن انگشتری در دست
باشد مار ابدا اثر نکند و زهر آن تاثیر باو نخواهد کرد اگرچه صد جا گزند رساند و اگر آن انگشتری را

در دست سلطان عظیم الشانی باشد هیچ پادشاهی بر او غلبه نکند اگر این انگشتری در دست
باشد دست خود را بالا کرده اسم خود و اسم کواکب را بالعکس خواند آنوقت نظر بطرف آسمان
بکند همان کوکب بنظر آید اگر شب چهاردهم وقتیکه ماه کامل گردد و نظر بر آن کند آن کواکب را
یاد کند چند دفعه بخواند مژه بر مژه نزند موکل بنظر آید هر مطلبی که باشد از او طلب نماید
فی الفور حاصل شود اگر در صحرا رود و روز روشن باشد انگشتری را درمیان زمین دفن کند
فی الفور آفتاب گرم شود بلکه در زیر ابر آید هرگاه کسی خواهد که موکل ستاره خود ببیند بر لب
دریا رفته اول اسم موکل را دریافت نموده پانصد مرتبه بخواند ناگاه شکلی هویدا شود همراه
آن شخص سخن گوید با فصاحت و بلاغت هم کلام شود هیچ خوف و ترس نخواهد بود **فصل
دویم در عمل زحل** هرگاه کسی خواهد عمل زحل کند یعنی موکل را مسخر کند اسرار آنا
حین جبانا از خود حذف کند پس اول زا دوم حا سوم لام ما الاخبار شد اسم خود و اسم
پدر خود و روز شامل کند بطریق ملفوظی آنرا مرتب سازند پس هر حرفی که متصل ستاره
آید آنرا جمع نموده اسم موکل داند بعدا در حروف خوانده شود یعنی وقتی که شب از نصف بگذرد
شروع کند پرهیز از لذیذات و از جمیع گوشتها و از جماع و از شیرینی و روغن و هرگاه در
اثنای خواندن از این چیزها یکی را بخورد عمل خراب شود بلکه خوف جان دارد و هر چند که
حروف باشند همان قدر روزها خوانده شود روز آخر که عملش تمام شود قدرت خدا را
تماشا کند و عروج ماه شروع کند تا آخر و قبل از شروع عمل این تعویذ را با مشک و
زعفران و گلاب بر کاسه چینی نوشته جائی که برای خواندن این عمل مقرر کند بر چهار طرف
خانه بپاشد مگر حساب حروف نام خود و نام ستاره و روز بکوشش وسعی تمام الفاظ ملفوظ
و الا محنت بر باد شود این را بخوبی ملاحظه نمایند و تعویذ این است

۱۲۷۹۱
۱۶۵۹۷۱
۴۴۷۱
۶۵۷۱
۰۹۱۲۴۷۱
۳۷۱
۵۹

فصل سیم عمل شمس هرگاه کسے خواهد شمس را تسخیر کند بدین نوع است
اوّل این سه طلسم را نوشته تا هشت روز در آب جاری انداز در وقت انداختن یکوقت معین
کند بعد از هشت روز اسمیعلوا ایکهزار مرتبه تا چهل روز بخواند پرهیز مثل عمل زحل است و
عروج ماه شروع کند یعنے روز یکیم ماه را ببیند همانشب بعد نصف شب شروع کند نهایت
مجرّب موکل خوب خاصیتے دارد که بوقت شب تسخیر ملک شر غمائت عمل بضرب تار پیدا شود

طلسمها اینست

طلسم ۱۶۲۳۷۱ مرعش مرشمائیل نوا ط ۷ ۱۲۹۹
طلسم ثانی ۳۱۷۱
ط ۳۱۱ ۱۱۹۳۱۱۹۳۱۱۲۳۹۱۱۱۱۹۳۷۲۴۲۱۲۱ ه
۱۷۴۴۲۱ طط ۴۴ ۳ ۲۱۹۱۶۷ ۹ ۷۱ ۴۴ ۲ ۱۱ و
شم ۳ ۲۷۳۲۹۹ ۱۹۱۳۲ ۷۱ س
۹۳ ۴۴ ۴۴ محمد علی ۴۷۱ ما در ع ۷۹
طلسم ثالث
شع ۷۹۷ ۹ مونا کر بدم تعوید سم ۱۹ المالم ۱۱ ۵۹ ۶ ۷ ۴ ۱۲ ۱۱ ۹۱ ه
علا ۷۹ ۱۱۱ ۳ ۷ ه مح هح صعح عوجح ط ۱۱۹۱۹۱۹۱۵۶ ۱ ۱۱۹ الق

عمل خواندن یاش ارنغدی واش لد عمل طاش شمعون یا شمسائیل بحق الله الصمد طهر فتیم که

بخورات در عمل زحل نوشته همان نوع باید کرد این عملها بطرف مغرب بین انبیا در هر از موده هستند نهایت مجرب است این عمل بزبان سریانیست معنی حروف نهادرا تمام رساله نوشته خواهد شد معلوم نمایند **فصل چهارم در عمل قمر** بدو نوع است نوع اول بروز سه شنبه عروج ماه اول غسل کند هزار مرتبه بعد غسل برلب دریا سورهٔ اخلاص را بخواند بعد از آن جای که برای خواندن مقرر کند انجا را صاف و پاک کند وقت شام بدان خط بکشد و کشیدن خط سوره معه موکلات یکصد مرتبه بخواند وقت خواندن با کسی سخن نکند و کسی روبروی آن نباشد و این سر را با کسی نگوید از ابتدای شروع عمل تا انتهاء از این عمل پیش هیچ کس اظهار نکند بخوراتی که بالا در عملهای زحل و شمس نوشته شد همان نوع بعمل آرند و بعد نصف شب عمل را شروع کند که شب چهارشنبه باشد تا چهل و یکروز و عمل قمر که خواص خواندنست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ یا جبرائیل اَللّٰهُ الصَّمَدُ یا میکائیل لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ یا اسرافیل وَلَمْ یَکُنْ لَّهٗ کُفُوًا اَحَدٌ یا عزرائیل هر شب یکهزار مرتبه بخواند شب چهل و یکم یکهزار و یکصد مرتبه بخواند سوای نان جو و نمک و برنج نمک ادب روغن و دال هر قسم بی روغن بخورد و از جماع پرهیز نماید و تعویذ یکم نوشته میشود از روز دوم شب یازدهم از مشک و زعفران نوشته همراه بخور لبوزانند بوقت بخور اول تعویذ را بر آتش گذارد وقتی که آن تمام بسود بعد از آن دیگر بخور را تر ا بخواند بهمین نوع روز بیستم شب بیست و یکم تعویذ را نوشته معه بخورات بخواند و همین نوع بروز سیام شب سی و یکم تعویذ را نوشته معه بخورات بخواند علی هذا القیاس روز چهلم شب چهل و یکم تعویذ را نوشته معه بخورات بخواند **عمل دوم** اینست که این تعویذ ها را نوشته بخط نکشد و پرهیز نماید نهایت فایده دنیا و دین است هیچ خوف و خطر نیست و اما شرط اینست که در خواندن و در پرهیز و غیره نهایت سعی و کوشش نماید هر که

این شر طلسمها بکشر ملعون شود تمام محنت برباد رود و هرگاه در هر دو نوع جامه‌ها از امعطر نماید عملرا بخواند سریع التاثیر خواهد بود و در اثنای خواندن کار تمام شروع را قصد نکند در نمازهای فرض خود بلا تاب شرائط خواند باشد هرگاه در این اثنا اتفاقا جنب شود فورا غسل کند تعویذ این است

مجرب و آزموده است والله یعلم



مکرون والقلم وما یسطرون ایه قرآن شریف است در تعویذ نباید نوشت که گناه کبیره است **فصل پنجم عمل مریخ** این عمل هم بر دو نوعست **نوع اوّل** علویست و آن اینست که شب چهاردم که ماه کامل شود این عملرا شروع کند تا ۲۸ روز بلا ناغه بخواند و در خواندن اگر بیمار شود در دهم اول باکی نیست عملرا معطل نماید هرگاه در دهم ثانی بیمار شود هرگز تارک نشود این عملرا اگر تارک شد هر اینه موجب هلاک خواهد بود پس باید که در هر حال پرهیز کند یعنی از خوردن از بجامعت اهم در حال پرهیز بالا نوشته شد همان نوع عمل آرند و این عمل هر شب هفتصد هشتاد مرتبه بخواند **و عمل دوم** اینست که این طلسمها را

بر سفال آب نارسیده نوشتہ هر شب بر هفت سفال نوشتہ در آتش اندازد وقتی که آتش سرخ شود سفالها را در دریا اندازد و وقت انداختن همین کلمات را با صد مرتبہ بخواند کلمات این است

اجیبونی یا مرنج طرائخ طرائوق بحق یا میکائیل و طلسم این است

۳۹۱ لماک لعه ۶۲ ۹۱ مل ط ۱۶۳۱۱ الماع ۱۶۱ ۵ ۶

ط ۱۱۶۹۹۱۱ک ۹۱ ر ۱۲۱۹۳۱۴۱۶۵۶ ۱ ۹۱

ط ۱ لما ۱ ک ۲۱ ط کعطھ ۲۱۱۱ ۹۹ ۱۱ و

۱۲۹۹۶۱۲۳۲۴۱۹ ۵ ۱۲۳۶۱۱۹۱۲۳۴۴۶۱۱ ۵ ۱۶

عسط ۹۶۳۲۱ ۱۱ ۹ ط ۱۲۳۶۰۱۱ ۱۱۳ ۶ ۱۱

ک ۱۱۹۱ ط ۹۹۹۱۱۲۳ ۴۲ ۱ ک

م ک ص ر د ک ل ط ۱۲۳۶۱۱۹۱۲۱۹۱۹۳۱۱ ۹

ط ۲۱ ۹۹ لملک ★ م

فصل ششم عمل عطارد

و این عمل از همه عملها با اثر است و طریق خواندن این است که این عمل را بر لب دریا تا بیست و یکروز هر روز و یکهزار مرتبہ بخواند یعنی در هر شب و هر روز در میدان بوده باشد عامل در این ایام هادر شهر نباید در تابستان این عمل کند سوای نان جو و نمک چیزی نخورد و شرایط پرهیز آنچہ بالا نوشتہ شد بعمل آرند عمل این است که یک سر خانہ را بسازد شب اول بوقت خواندن و بر وکنا شش هزار مرتبہ بخواند بعد از آن اثر را در دریا اندازد بوقت صبح این را ببیند اگر از جای ناف یا در دریا یا لب دریا بنظر عامل آمد باز یکهزار مرتبہ بخواند اگر بنظر او نیامد خواندن احتیاج ندارد مگر تا شام لب دریا نگردد و انرا

ببیند همین نوع تا بیست و یکروز بخواند بروز بیست و دوم بوقت صبح با فتح و ظفر هر طرف که خواهد برود فلانت خدا را ببیند هر گاه صاحب عیال و خانه باشد اول غسل کند بوقت داخلشدن خانه یک گوسفند اخراج کند بعد از ان با عیال و اولاد خود کمال الکشک کلام کند مگر در این باب بد از تاکید تمام است که بغیر تصدق داخل خانه نشود و هر گاه دست رسد گاو را تصدق کند اگر دست نرسد گوسفند اخراج نماید صاحب ستگاه شود و عمل خواندن از هشت صبرا اماد عقلی با سنگفا سل محمر عطار دلب یا سر با بل و بعد تمام عمل هر روز سوره اخلاص را یکصد و نوزده بار بخواند شب اخر دو صد مرتبه بخواند پیش از خواندن بعد از خواندن هر شب غسل کند بعد از ان بخواب رود و با کار دیگر مشغول نشود و لباس هم پاکیزه و خوشبودار بود

فصل هفتم عمل مسیری

این عمل بر سه قسم است قسم اول در طلسمات قسم دوم در عمل خواندن بغیر طلسم قسم سوم در سفلیات

قسم اول

در طلسمات بینی این عمل بیست عروج ماه شروع کند تا چهل و یکشب هر شب این طلسمات را چهل و یکمرتبه نوشته از مشک و زعفران بوقت صبح تمام طلسمات را داخل دریا کند غسل کند تا وقتیکه غسل نکند با کسی سخن نکند تا چهل روز همین طریق روز چهل و یکم فلانت شب با تمام تا نه بر دریا رفته عملیکه برای خواندن در قسم ثانی نوشته شد تا دو هزار و نو مرتبه بخواند تا وقت طلوع افتاب نماز صبح خواند غسل کند خود را از خوشبوها معطر سازد و لباس نو پوشیده بجای مخلی بنشیند فلانت حقتعالی را مشاهده نماید طلسمات هذا

۲۶۲

۱۱۶۵۱۶۳۷۱۶۴۲۱ ط ۱۲۶۹۶۳۷۱۹۱۲۷۱ ع ک ۱۹۱ ا ۱۶۱ ۱۷۱ ۴۲۱

۱۱۱ ۵۹۴ ۱۶۲ ۵۶۳ ۷۱ ۵۱ ع ۵۶۳ ۱۱ ۶۳۷۱ م ا ل ۵۹ ۱۶۳ ۱۱۱۷۱۴۱ م ه ۷۱۶۳۷۱۶۴۳۱ م ه ا هلی

م ۱۲۲۱۶۷۱۴۷۱۷۳۶ ه ۱ع۲۱۴۷۱۹۵ ۱۱۶۱۵۱۳ ۱۶
ما۷۱۲۲۱۶۷۱۴۱۵۹ ه لمـــلـــی و

ص۱۲۴۱۱ ــــ ــــ ۳۶۱۷ ۱۱۹۹۱۷۳۶۱۷۴۱۶۱۷ ۱۴ م

ط۱۲۱۷ ــ ۶۷۷۷۸۸۲۲۶۱۹۱۷۴ ۱۱۱ ۳ ۶ م

عف۱۱۱ ۳ ✡ [illegible] م م م من ا ول س

هر شب این پانزده طلسم را بعجمه تمام تا چهل شب بهمین عنوان نوشته باشد **نوع ثانی**
عروج ماه غسل کند جامه های نو بپوشد و بخلی بنشیند این عمل را هر شب یکهزار و پنج صد
و بیست و یکبار بخواند و هر تسبیح سه مرتبه هر دو دستهای خود را بر زمین زند و بگوید سهراب سهراب
دانیال یعقوب سلیمان حم حم علی حد تا چهل شب همین نوع بکند شب چهل و یکم خداوند
عالم بمراد و مطلب خواهد رسانید عملش فاتر سریع التاثیر است و بخوبی بخطا رسید پرهیز
مثل دیگران که بالا نوشته شد **قسم سیم** شب چهاردهم ماه این عمل را شروع کند اول
آن روز روزه بدارد لباس خود را از عطر خوشبو معطر سازد و وقت شام این سه طلسم را از
مشک و زعفران نوشته در کوزه که پر از آب و گلاب باشد میان آب بمالند و هر وقت در روز یا
در شب یا در میان نان خوردن آب بخورد از همین کوزه آب بخورد دیگر آب نخورد تا چهل و هشت
بود و وقتی که یک کوزه خلاص شود باز روزه بگیرد و طلسم نوشته همان طور عمل نماید این عمل را تا
چهل و هشت شب بخواند بعد نصف شب بخواند عمل اینست حرادسرم سریانی ودم
دما ومنه یعقوب تاود خلیفه [illegible] هر شب پنج صد مرتبه بخواند تا آخر طلسمات نوشته اینست

ک ۱۱۱۱ م ۱۹۶۶ ک ما کسکفاع م کعفس ۲۲۱ چهل
عا ۱۱۹۹۱۶۲۳ لما لما لما ۱۱۱ ۳ م ۱۱۱ عع ۹ م ـــ ـــ ۲ ـــ ۳ ۶

فصل هشتم عمل نهم عمل این بجید بن قم زیر نظر فقیر است مکرر مکبر اکر بسیار سهل
باشد نو بیم و این اینست که شب چهار شنبه شروع کند تا شب چهار شنبه دیگر اگر بمطلب خود
فامل نرسید باز تا شب چهار شنبه دیگر اگر باز بمطلب نرسید تا چهل شب علی هذا القیاس
بخواند حروفهای نام خود و تمام مطلب صد از حروفهای آنرا جمع نموده بهمان تعداد بخواند پرهیز
مثل دیگر عملها که بالا نوشته است بعمل آرید عمل خواندن اینست نقل کنند دماء نقل حرف
کردمان اشتد احد احد بحق الله الصمد یا جبرائیل سن سن بماوند **مقصد پنجم در**
علم کیمیا که حکماء آنرا از نظرها مخفی داشته اند بیوسته بالخفاء آن برگماشته اند مختصر
بر اصطلاحات این علم بوجه تفصیل در چهار فصل و یک خاتمه بیان مینمود علم کیمیا آنست که ارباب

صناعت فلزات بقوت تدابیر کاملہ از مرتبۂ نقصان بدرجۂ کمال رسانند کاملترین فلزات فضہ و ذہب است و در این علم کتب و رسائل بسیار تصنیف شدہ و تشریح این علم بروجہ تفصیل در اینجا گنجایش ندارد اما مجملے بیان میکنم تا بر بعضے از اصطلاحات این عمل واقف شوند

فصل اول در بیان اصطلاحات این علم ارواح و آن عبارتست از زیبق و نشادر و اقسام گوگرد و زرنیخ و انواع اینہا کہ معدنی اند بر آتش قیام ندارند اجساد مراد از فلزات سبعہ است ذہب و فضہ و ارزیز و سرب و حدید و نحاس و جسد انفاس مراد از اجزاے روابط است کہ میان ارواح و اجساد ارتباط دہند حجر اسود مراد از موی سیاہ سر انسان صحیح المزاج است کہ در اعمال اکسیر اکثر جا بکار میآید اصل مذکر و نر مراد از زیبق است و اصل مادہ مؤنث عبارتست از گوگرد و قمر اول عبارتست از نقرہ و فضہ و عطارد و دیگر توتیا عبارتست از حجر ہرم و ثالث مراد از نحاس یعنی مس و شمس و رابع مراد از ذہب مریخ خامس مراد از اقسام حدید است مشتری و سادس مراد از قلع است و حل و سادس مراد از سرب است عقاب عبارت از نوشادر است و علم اصفر زرنیخ زرد عروس گوگرد صراف نمک تلخ اسد شورہ تقطیر عبارت از انست کہ اجزا را باب حل کردہ محلول را بواسطہ علقہ بظرف دیگر کشند تا صاف و لطیف بچکد سحق انست کہ اجزا را با وند مسنگ ید مستمر بسایند تا بکذات شود تصعید انست کہ اجزا را در ظرفے کردہ و ظرفے دیگر را بالائے آن نصب نمایند و لبہاے ہر دو ظرف را بگل و پارچہ بند کردہ ظرف را بر سر آتش گذارند تا جوہر اجزا بر سیدہ بسطح ظرف بالا چسپد تشویہ انست کہ اجزا را در بوتہ یا در قدح نہادہ و قدحے و یا بوتہ دیگر سرپوش کردہ و لبہاے ہر دو را بند نمودہ بر آتش نرم گذارند تشمیع انست کہ اجزاے مرکبہ بجائے در رسد کہ تا مدتے حرارت آتش یا تاب آفتاب مثل موم گداختہ شود و چون اجزاے مشمع را بہواے سرد گذارند باز مثل موم منجمد شود تعفین انست کہ اجزا را در ظرفے مناسب آن

باشد در جایی گذارند که عفونت در آن پیدا شود و کرمها بوجود آید حل آنست که اجزا را در شیشه کرده در زیر زبل یا زمین نمناک دفن کنند تا مثل آب محلول شود عقد آنست که اجزاء محلول را در ظرف آبگینه کرده بر خاکستر گرم گذارند تا منعقد شود و در این فن حل و عقد از جمله اسرار عظیمه است که مشتملات و فوایدات بدین تدبیر بحالت تکرار عمل بر سر آتش قیام پذیر شود و انتهای حل و عقد حقیقی بهفت مرتبه است هرگاه از سحق و تصعید اجزاء فارغ شوند نوبت بحل و عقد میرسد

فصل دوم در بیان صنعت کیمیا بدانکه کیمیا یکی از اسرار الٰهی است و بجز محرمان اسرار غیب سزاوار این سر عظیمی نباشد در این جزو زمان عموم خلائق گرم بازار این نعمت اند و بجز بیحاصلی حاصلی ندارند این سعادت بزور بازو نیست تا نبخشد خدای بخشنده قسم اینجانب فرا بعد از مطالعه کتب بسیار این فن معلوم شد که عالمان این علم آنچه که در کتاب و رسائل نوشته اند از تراکیب اکسیر صحیح و درست است اما بعضی رموز که اختتام عمل موقوف بر آنست ننوشته اند لهذا چون مردم بعمل آن میکوشند بجز نقصان حاصلی نمی بینند بلکه هرگاه استاد کامل از غیبی هم رسد او از راه شفقت و عنایت چیزی در امینان بهدایت فرماید امید حصول مقصود است راقم اینجانب و فرا در ایام سیاحت با سه کس از کاملان این فن اتفاق ملاقات افتاد هر یکرا فایقتر از دیگری یافتم و احوالات عجیب و غریب برای العین مشاهده نمودم و آنچه از زبان صدق بیان ایشان بگوش هوش شنیده ام بی کم و زیاد در این اوراق مندرج میسازم تا هر یک از بزرگان فرخنده بخت بدین عمل یاد در رسند تا اصل مطلب کامیاب شوند باید نماز اید تا خبر یاد کنند بعبادت و ریاضت مشغول ... و بمصارف بیجا صرف نکنند از مستحقان دریغ ندارند هر که نیت خیر نداشته باشد هرگز از او ...عمل راست نیاید یا بتمام نرسد **صفت** بیارند م۹۴ + م۸ م۸ + ۵۰ سیاه یک رنگ ...من که همه گوشت و پوست آن سیاه و بچه آنها فقط مشبک [illegible] طویل از چوب

بسازند که اگر مرغان بفراغت تمام بدان قفس باشند شب و روز از آن قفس بیرون نکنند تا معتاد
بخاک یا چیزی دیگر نبینند از دواب خانه اندرون قفس پیدا نشده باشند که درین عمل احتیاط از
خاک شرط است هرگاه ابیضه بر آورند بیضه را زدا در قفس دیگر ماکیان بغیر
بنشانند چون بچه بر آرند هفت روز صبر کنند تا بچها اندکی بزرگ شوند پس بگیرند
ادوارزله توله ابیض صفر یکتوله ورق یکتوله
سرخ یکتوله کرمانی یکتوله حدید یکتوله
یکتوله نحاس یکتوله یکتوله
مجموع یک توله طعام یکتوله این ادویها را با آب لیمو تر
کرده دو روز سحق کنند تا خشک شود پس باحتیاط ساییده نگاهدارند که از گرد و غبار محفوظ باشد
پس بگیرد یک ماشه از این دارو با بیست و چهار ماشه آرد گندم بخون گوسفند خمیر کنند و نرها را
بر بچهای ماکیان بخورانند و هرگاه آن دارو تمام شود باز یک ماشه از آن با بیست و سه
ماشه آرد گندم با خون گوسفند خمیر کنند بدستور اول بخورانند بعد تمام شدن باز یک ماشه
دوا با بیست و دو ماشه آرد گندم با خون گوسفند خمیر کرده بدستور بخورانند هم چنین در هر مرتبه
یکماشه از آرد کم نموده باشند تا آنکه آرد بوزن دوا رسد آنگاه هر روز یک خیر دوا زیاده نموده باشند
تا وزن دوا بچهار ماشه رسد و آرد همان یکماشه باشد هرگاه وزن دوا بچهار حصه زیاده تر
از آرد رسد یعنی چهار ماشه دوا و یکماشه آرد درآن وقت دو ماشه آرد بگیرد و دو ماشه خون و
چهار ماشه دوا میخورانند گاهی از قفس رها نکنند که مبادا چیزی دیگر بخورند که آن مفسد عمل
است فی الجمله بطریقیکه مذکور شد بخورانند تا وقتیکه بزرگ شوند بر تخم آیند پس پوست
بیضه این ماکیانها را که دوا خورده اند سرخ رنگ میباشد سفیده و زرده آن هم مایل بسرخی باشد

پس بگیرد آن بیضه ها را و بشکند زرده و سفیده از او در ظرفی کند آنگه بحرارت آتش بگذارد که
همه دهن گردد پس بگیرد هزار مثقال سیماب در ظرف جدید کند بر سر آتش ملایم بگذارند یک
مثقال از این دهن بر آن طرح کند که سیماب مثل شنگرف سرخ شود و منعقد قائم النار گردد و از آن
شنگرف مثقالی بر هزار مثقال سیماب دیگر طرح کند که آن نیز شنگرف شود و هم چنین تا هفت مرتبه
عمل کند بعد از آن یک مثقال از این شنگرف بار هفتم بر هزار مثقال نقره طرح کند طلای کامل
عیار شود و باید زاید ماده و نر هر دو بخوراند خوراک آن مرغان فقط ارزن گندم یا ارزن نخود باشد
سوای آن بجز آب چیز دیگر هیچ نخورند اگرچه این ترکیب با تمام نوشته‌ام اما کسی را که قسمت ازل این
نعمت را نصیب کرده باشند از او این امر سرانجام خواهد شد الا خللی در کار هر کس رسد که بکمال
نرسد **فصل ششم** در عمل اکسیر که از نباتات است و این طریق اکثر معمول اهل هند است
ایزد تعالی بعض نباتات را خواص داده که قطره چند اگر از عرق آن اگر بر فلزات سرخ کرده زند نقره
یا طلای خالص شود آنچه بتحقیق رسیده آکی بفتح الف و تشدید کاف و کسر آن و سکون یای تحتانیه
معروف گیاهی است که در زمین ریگستان پیدا شود یا اضر میشود و برگ آن مشابه برگ اکسن مگر فرق
همین است که اک شاخها دارد اگر برگ یا شاخش بشکند شیر سفید برآید آن یک شاخست که بعد
دو ذرعی و وجب از زمین بلند باشد بهمان یک شاخ متصل باشد مثل برگهای اک اما چون
بشکند شیر بیرون نیاید اگر این قسم گیاه در ریگستان یافت شود باید که آن را از بیخ بر کنده در سایه
خشک کند با ریک سفوف ساخته نگاه دارند تا بوقت ضرورت یک طوله قاپی گداخته بعد یک
ماشه از آن سفوف بر آن طرح کنند نقره شود بعون الله تعالی **فصل چهارم** در صفت شناختن
کیمیاگران بحیل لا یبل و علامات توان شناخت اول آنکه او از مزید استغنا سر پیش باه و وزیر
فرود نیاورد تا بنا بر عوام چه رسد دوم آنکه از مردم دور باشد هرگز اختلاط نکند سوم آنکه با بادشاه

هرگز سکونت نکند چهارم انکه هرگز حاجت خود پیش کس نبرد زیراکه حاجت بردن شیوهٔ محتاجانست و اورا احتیاج نیست پنجم انکه اگر وقتی کسی بلو احسان کند در عوض فوراً چیزی بدهد خواهد بخشید و نام خود گیرد و غایب شود که باز پیش نظر او نیاید ششم انکه کیمیا گر هرگز خود را فاش نکند هفتم انکه کیمیا گر هرگز سر کیمیا را بکسی تعلیم نکند این هفت دلایل که گفته شد از عمده آثار کیمیا گرانست و هر که بخلاف این علامات باشد بیقین داند که او هرگز کیمیا گر نیست بدام فریب او البته نیفتد که محنت و مال هر دو رایگان رود **خاتمه** در ترکیبات بالمناصفه چند مسائل مزید ملتو که بزاد ذائقه بهره مند شوند **فایده** در ترکیب ذهب بالمناصفه یکمثقال نقره در ذوب یا شنجرف مکلس کند یعنی نقره را در بوته آب کرده و خورده خورده شنجرف بر او زده تا اینکه خاک شود پس از بوته بیرون اورده در ظرفی بلب شسته شو کرده که جرم ان برود و نقره مثل خالص ماند بیاورد یکمثقال ورق طلای فرنگی داخل کرده با هیچده نخود H ۵ بر نصف مثقال + H H و یکمثقال H زرکه همه را مخلوط کرده سحق بلیغ نماید زاج لاری معادل پنج مثقال در سر که ریخته تا اب شده بعد کم کم در او در بر فوق ریخته صلایه کرده و خشک نموده باز صلایه کرده که خوب سحق نموده خشک شود اندک اندک بر یکمثقال طلای مذاب جرک صبر کند که پرده زرد طلا بر او باز اندکی رجم کند تا تمام شود دو مثقال طلا بیرون اید رنگ الخ و ورنگین زرین تاب از همه جهت جلای ظروف طلا شوره و نمک را مسلوی با نشادر کرده طلا را در اتش بسیار گرم کرده در میان این سه دو بار اندازد تکرار در عمل موجب نگینی طلا میباشد لیکن اسهلتر از قانون فوق مثلاً نقره را براده کرده مساوی او ورق طلای فرنگی گرفته در هاون چینی سحق و صلایه نموده با ادویه فوق ذوب کرده نگاه دارد که حاجت رواست هر گاه خواهد بنا برابر طلا اب کند بالمناصفه فضه H + H و H H + ... ۵ H ... قلیاب ... طبرزد ... اسفید ... جمیع ادویه را بالمساوی گرفته

سحق بلیغ نموده در کپڑا ھنے بگذارد و قدرے صابون آبکرده بالاے ادویہ پختہ مخلوط نماید بعد
هم وزن یکے از دوا ازو فلفل گرفته سحق نموده و هموزن یکے از ادویہ شیشہ سفید آورده نرم کوبیدہ
مخلوط دوا ها نماید نگاه دارد بوقت کار بیاورد برنج خوب هشل خانی را و قدرے دارا شکر بر روے
برنج مذکور مالیده بجه بکر از شدت مالیدن برنج خورد شود پس چون معلوم شد که برنج بمحض
اشاره خورد میشود هم وزن برنج نقره وزن کرده هر دو را در بوته آب نماید همین که نقره و برنج آب شد
از آن دواے مذکور دا آن پخته و همراه دو قالب هم زده تا اینکه بقدر دو مثقال دوا شد از چهار مثقال
برنج و نقره در بوته داخل کرده شود پس بر دا شتہ در ریجه ریخته کہ نقرہ با لمناصفه میشود که از آتش
سفید بیرون بر آید و چکش هم میخورد و قابل ساختن اسباب است الله اعلم بالصواب

تمت الکتاب المستطاب بعون الملک الوهاب

بدستور کتابفروشی و چاپخانہ

محمد حسن علی تحریر



شد

